خانة
ورای
ی

بازدید شد
۱۳۸۲

۱۱۴۴۵ - متن

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب جامع المحررات و ساروی
مؤلف ابوالقاسم عبدالله شهاب الدین مازندرانی
مترجم
موضوع
شمارهٔ قفسه ۶۸۶۶
شماره ثبت کتاب ۸۷۹۳۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
خطی
۶۸۶۶

۶۸۶۶
۸۷۹۳۰

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای بیحد و احصاء مخصوص بذات دادار کبریائی است که جواهر بهای معرفتش گوش افواه و
امال و امانی را جامع و داوی داوار دوی هر محتش و ازاله سواد عدم از چهره ممکنات کافی و
و تریاق مغفرتش رافع سموم مهلکه عصیان و خسران نامتناهی و تحیات غیر متناهیه در بارگاه رافت
اساس بهترین خلایق و عترت طاهره انجاب علیه تحیت و الثنا و آله اما بعد چنین گوید گیرنده
عرض هر سالهٔ حقیر الفقیر المحتاج المذنب الجانی احقر الحقیر خلق الله خاک پای جمیع اطبا و اخلاء و احبا
واحد فا ابو القاسم [illegible] المتخلص بشهاب تبعه الله تعالی فی الدارین که مدت چند سال در بیابان
و بعضی از ولایت و بعضی از ملوک سرگشته و حیران و پریشان گردیدیم و خدمت بعضی از اطبا
و چیزی که مدت بسیار نموده و سدمات و زحمات بسیار کشیده و خسارت کثیر به بعضی از اطبا
کبیر و صغیر رسانیده بخیال آنکه شاید از این علوم بپایان و از این بحر پر فراوان گوهر غلطان و لولو
گران بدست آورده و چکیده این شنیدن و به فقدان و هکذا از شناعتیه هر جان شده و بشبیم انشد چرا
که برای پایان دانش و بینش [illegible] علوم لابد باشد که تا بینایان را در خدمت دانایان
مرهم آرام البته ادنی مطالب حصول در سرعت مرام حاصل نمیشد الحاصل خرق این قبله

بعضی ازین

چندی از بعض نسخه ها و جلیه و ما بین و بعضی التشخیصات و تشخیصات که در میزمن مجرب و مجرب جلال
شده بجهة مردم دانسته که در بعد بقوت و عروق رخود تقریر و تحریر و تسطیر مرابع اکرم افکار
عاقلان و عارفان بمایه دو میزین فرمایان بر خاطر شاید که صاحبان خانواده معززا در سیاحت سرا لنوان
بنماید و اسم این کتاب را مسمی بجامع التجربات شفاء امراض نامیدیم که تا ترجمات و تصنیفات نسخهای
نیاز داواد را چند مشغله مقدم و شاید که زنادقه لسفه از روی این تقصیر را تقصیر را محو فرمایند
و بالله فوائد از این التیماء باشیم و اصل و اینکه این مقرر شده اما بعد مختصر المکه این کتاب را
بچند مشغله واکیدا انتهیم المرض رسانیده ایم مجلد اول قرار دادیم اما مشغله اول در تشخیصات
اسامی امراض و چند امراض میباشند که در انسان متولد میشوند و بسبب علت و بعث الواز
هم چیز داروی جواد میباشند و در شناختن رگ ها که در کجا هستند و نشان دراز و بعض مکان و
و چند رگ لگابور و جبو انسان میباشند از آن شتر ارک ها و در تشخیصات نبض و دلیل و بران
نبض و شناختن قاروره و شناختن بول و زبان و رخساره و عزم تشخیص امراض بتوان دادن
مشغله ثانیه در اسامی امراض و صاحب اسهال و به میدرد ادویه و معاجین و خلاصات و سفوفات
و لعوقات و مرقیات و اقراصات و حبوبات و دستورات و حولات و فرزجات و تعلیقات

مشغله اول

مشغله ثانیه

و سکنات و نقیات و مفرحات و مقویات و تکمیلات که بجهت برشناختن امراض مفید بود
مشغله ثالث در اسامی ادویه و تشخیص و تشنیع و تخویلیش و ترکیب و تعقید و
و تصعید و تسحیق و تلحین و تقریش و تلمیف و تقطیر و ترتیب و تشقله و تشویه
مشغله اول را التفسیر معلوم شد به ~~[illegible]~~ فصل اول در شناختن اسامی
امراض و داوو را ده باب فصل قرار داده ایم باب فصل اول در امراض سر و جمیع الراس صداع و
سعد و بلغم و تلم و صرع و مالیخولیا و وجع الشقیقه و نیم شقیقه و سرسام و برسام حمق
و رعونت باب فصل ثانی در امراض چشم سبل جرب دفعه جرب ماء العین جابی غشا
فصل
عاد عنبر بیانی ضعف ناظره شعر سلاق طرفه ناسور العین بیاض الابود اب سنبر گیج اب
خوش اب اب مرداریه اب سیاه تخمه رمد نزول باب فصل ثالث در امراض گوش
اب رفتن گوش وجع الاذن آواز الاذن ریش الاذن جروح الاذن قروح الاذن جا بنر
الاذن باب فصل رابع در امراض دماغ قروح الانف جروح الانف بواسیر الانف رعاف
ناسور الانف تحجام جنون خیال نزش ریش الانف اختم الانف اکلته الانف
باب فصل خامس در امراض دهان و زبان و حلق و حنجره و لب و گلو و کام اسیال ورم دندان
کرم دندان خون بیخ دندان جرح بن دندان تشقق لب کموه و رب سطلر لب سست شدن
دندان بادوب و جمیع دندان خلل لسان الکل لسان ریح السان جرح السان

و الثنا الم

مشغله ثالث
مشغله اول
مرحله اول
فصل اول
فصل ثانی
فصل ثالث
فصل رابع
فصل خامس

جوشش الفم قلاع ماء الفم عفن الفم ریش الفم بلدزه و دوده الفم خناق را لورقتن حلق
استخوان رفتن حلق سوزن رفتن حلق فجه الصوت عقد الصوت سرفه الصوت و
و حور سک و دیک شقل السان خون آمدن از دهن لثات خناز الحلق باب فصل
سادس در امراض سینه و جگر و سپرز و دل و جگر و غیره ضیق النفس النفس الدم خفقان
سرفه خشک و نزو براق ذات الصدر ذات الریه مفتر و ورم الطحال سپرز ریح الریه
عشق وجع المعده سوء المزاج الداء المعده فی الدم ضعف جوع البقر شهوت الکلیه فساد
الشهوت ورم الکبد ضعف الکلیه سوء القنیه استسقا الکبد یرقان الکبد فتح الطحال
قولنج المروره دود المعده خراطین المعده زحیر المعده بواسیر المعده ریش الریه جرح الکبد
فراق
باب فصل سابع در امراض گرده و مثانه و غیره ضعف الکره ورم الکلیه قروح گرده ورم المثانه
حصات المثانه قروح المثانه جرب المثانه خلع المثانه ریگ گرده تقطیر البول حبس البول
سوزاک البول سلسلة البول حرقت البول بول الدم کثرت الاحتلام خولیه فتق ورم الخصیه
ریش قضیب مزرک سطلر القضیب باب فصل ثامن در امراض رحم و مقعد و غیره و
اختلاف طمث رسیدن ورقت شقاق الرحم رجا اختناق رحم نقصه رحم حکته رحم بواسیر الرحم تشقق
الرحم قرحة الرحم ورم الرحم اکال الرحم فتق رتقت بواسیر بواسیر تشقق مقعد ناسور مقعد
خروج مقعد و جرب مقعد باب فصل تاسع در امراض عرق النساء نقرس و مفاصل و ورک و اوجاع

فصل سادس
فصل سابع
فصل ثامن
فصل تاسع

مفاصل و داء الفیل و دوالی و فلغونی و حمرت و جمره و ورم رخو و نفاخ و خنازیر و سلعه
و غده و سرطان و جذام و جدری و نمله و نفاطه و ماشرا و معقعه و سعفه و بلیخیره و
قوبا و حکمة الاعضا و ثالول و داء الفیل و دمل و خراج و دبیله و آکله و طاعون
و عرق مدنی و جدری و کلف و برص و بهق و حصاف و کثرت العرق و صنان و حرقه
الابدان و داء الحیه و شیب و جعودت شعر و تشقق شعر و زوال شعر و افراط
الشحم و کم بودن جانوران و استسقا الحوزه و رقع و طبله و ذات الجنب و حکة الاعضا
و کثرت اشتلاا و رجعة الغذا و زهیر و رشته و لوط و جراحات و تشقق اعضا
و رسولیه و سرحب القرع و ریسح و رسیل و دق و ادال و عبا و ضعف و فالج و لقوه
و رعشه و کابوس و مالیخولیا و قلب و نسیان و اسکات و کفکیر و صحیفات
و خزار و اقرح و عروق باب فصل عاشر در حمای و غیره حمای طبقه و تب خالص
و مطبقه و حمای سوداوی و حمی یوم و شطر الغب و حمای ربع و حمای دق و حمای استسقا و حمای
محرقه و حمای اخلاط و غیره المشتغلة الاول در اسامی امراض ابدا ما تشخیص رگها
و تشخیص بعض اسامی امراض که مذکور داشتیم و حال در شناختن رگهاء باسلیق
الشریان بدانکه رگها که در وجه انسان میباشند که انها را میگشایند بجهت
بعضی از امراض و غیره که باید بگشایند بجهت بعضی از امراض جمله هشت رگ هستند

فصل عاشر
مشغله اول
موجب ...
تشخیص رگها

که اطبا ...

که اطبا ماهر و ماهیه فرموده اند و این جمله دوازده است و دو رگ در دست میباشند یکی باسلیق
و یکی قیفال و ده دیگر باقی رگهاست از شاخهاء این دو اصل است از جمله دوازده رگ
چهار باسلیق است و انه رهر دو دست یکی را باسلیق ماریان گویند و یکی را باسلیق
الابطی مینامند و آن دو رگ دیگر را از جگر برآمده است و یکی را اصل باسلیق و یکی را اصل قیفال
است ولیکن قیفال بر آن برست و از دل دو تر است و باسلیق میان ترست و بدل
نزدیک ترست و از جگر تا چنبره گردن برآمده است و از آنجا به دو بخش شده است یکی بدست
برآمده است و باز به دو بخش شده است یک بخش و دیگر کوچک ترست و یکی دیگر بزرگ ترست
و کوچک تر بسر برآمده است و به دماغ فرو رفته است و باز فرو نشده است و باز از فروش
جمع شده است و از دماغ فرو رفته است و اندر سینه و کتف برآمده و پراکنده شده است و بخش
بزرگ بدست برآمده است اندر بغل دست به دو بخش شده است و یکی باسلیق ماریان و دو بزرگ
الابطی و هر یکی از شاخها بسینه و شش و دل اندر آمده است و بغم معده و حجاب هم بر آمده است و نزدیک
شراسیف و تا قدم در رانده و از این است که رگ باسلیق جار و سپرز و شش علتها را
حجاب چون ذات الجنب و شوصه و دردهای سپرز و زانو و ساق و قدم را سود
دارد و باسلیق از بهر این گویند که اصل او از جگر است رگ شکم میانه بزرگست و بانجام

فصل اول در رگهای ابدان
قیفال و باسلیق
خواص
خواص
اسنان
اسارت

شرف المسن میپیوسته و چون دل و دماغ و شش دانه رگهست از آن باسلیق پادشاه
گویند از آن سبب که او را باسلیق نامیده اند و باسلیق الابطی نام هم از بهر آن گفته اند
اسلیم اسلیم که نزدیک بغل دست پدید آید و دو رگ دیگر قیفال است اندر هر دو دست یکی
این قیفال و رگ دیگر از جگر بسوی بالا برآمده است تا به چنبره گردن و از آنجا به دو بخش شده
یکی کوچکتر بود و دیگری بزرگتر از هر یکی بطرف گردن تا لب اندر آمده است و به دماغ اندر
آمده است و از زیر دماغ غشاء گسترده است و انه رگها بهاء دماغ پراکنده شده است و غذا
بدماغ میرساند و دماغ را خدمت بسیار میکنند و باز جمع شده است و بدست باسلیق فرود
آمده است و انه بعضی مردمان پوشیده تر باشد زیرا که اندر زیر عضله افتاده است و بعضی ظاهر
تر باشد زیرا که بر روی عضله بود و گفته اند که قوه جان هر دو شاخ باسلیق میباشد و قیفال که
از سر فرود آید پوشیده اید و قیفال و باسلیق هر دو جانب گردن بهر دو دست فرود
آید و انه گفته اند از آن هر کرانه چیزها را قیفال نامند و آن منبر هر کرانه است فراغ نهاده
و فصد قیفال علتهای سر و چشم و بینی و کام و دهان و لب و دندان را سود دارد و دو رگ
دیگر را اکحل نامند اندر هر دستی یکی اکحل رگی میباشند مرکب از قیفال و باسلیق انجام
فرود آمده است از سر به نزدیک چنبر گردن از هر دو شاخ بر خواسته از هر یکی دا...
بپیوسته شده است و یک رگ شده است اکحل و معنیش این بود و از هر دو بین که

اسلیم
اکحل

اندک آمده است

ذاله از دست و به دست اندر آمده است و اندر میان قیفال و باسلیق بگذشته است تا بگوزه دست
و انگشتان رسیده است و اندر لغت از آن چیزهای آمیخته را اکحل گویند و این منبر از
قیفال و باسلیق آمیخته است و گشادن رگ اکحل علتهای بدن را سود دارد و اشمدانه
سر تا پا کم کرداند و دو رگ دیگر اسلیم است و اسلیم دنبال و ماهیان است و گفته اند که دنبال
و ماهیان باسلیق الابطی میباشد علی الجمله یک شاخ از اسلیم به سپرز پیوسته است و گرفته اند که گنج
رگ اسلیم منقضی از آن گفته اند که او دنبال باسلیق الابطی است و باسلیق الابطی را عرق الله
اسلیم نامند بعضی رگ باسلامت و تصغیر آن باشد که گویند باسلامت باسلیق الابطی را با
سلامت از آن گفته اند اندر زیرا و شریان نیست و بعضی فرموده اند باسلیق شده شاخ
ماشیوه یکی اندر کف دست پدید آید دوم در پشت دست میان انگشتان کوچک
اما در پشت دست و دیگری با اسلیم پیوسته است فصد اسلیم اندر دست راست
در و جگر را سود دارد و اندر دست چپ درد سپرز و گرد خارش و اواسیر و ذات الجنب
و در مقعد را سود دارد و دو رگ دیگر را حبل الذراع نامند و این رگ بر پشت بیشتر مردم
باسلیق است و انه بعضی باسلیق با اکحل آمیخته گردد و حبل الذراع فصد حبل الذراع
در خراش چون فصد قیفال آمار گرفته اند با نشتر معروف است اند و هر یاری سه رگ از این شش

اسلیم
حبل الذراع

صافن

دو رگ رگ صافن است یکی اندر پای راست و دیگری در پای چپ جایگاه بزدن و
فصد او نزدیک شتالنگ است از سوی اندرون و از پای فرود تر اندر میانه بالا است
و صافن بهر کنج چنبر آگونه که با سلامت باشد با آفت بود زیرا که نزدیک او عصبها
باشد خواص فصد او آن بود که خون را از نیمه پایین کشد و از این سبب که از بهر آن اسیلق

رگ عرق النسا

حیض این رگ را گشاینده تا خارش قضیب را و انحبس الفصد او زایل میشود و دو
رگ دیگر عرق النسا است یکی اندر پای راست و یکی اندر پای چپ و اصل او باسلیق است
باسلیق الظاهر و از این سبب او را عرق النسا نامیده اند از بهر عوام و نام او النسا است

رگ مابض

و منفعت فصد صافن و نسا یکی است و این فصد را هر که خواهند عرق النسا را زایل کنند
و دو رگ دیگر مابض است یکی در پای راست و یکی در پای چپ و اندر زیر زانو او را
محل او نیز باسلیق است و فصد او احتباس حیض را زایل کند و منفعت این رگ
کشادن حیض و درد مقعده و بواسیر و درد رحم را و اسهال کهن که اندر گرده و مثانه
باشد از صافن بیشتر و با به مراتب فصد کنند و با آنکه علتها که با آن ده که جانب بالا
میل دارد و علت ما سعدا به بسیار سود مند است اما رگهای سر و گردن هیجده است
یکی شاخ است از باسلیق که از سر و پیشانی فرود آید و نام او کسای کراع

که او نیز سم

۶

رگ پیشانی

عرق الجبهه

سر و جبهت سر را تا چشم و درد سر کهن را سود دارد و دو رگ دیگر در جبهت است از آن
عرق الجبهه گویند و این رگ را از بهر شقیقه و ریشهای سر گشاینده و از شاخهای قیفال است
و دو رگ دیگر است در پس سر نزدیک است ارقفا و نقره و پس گردن زدن آن علتهای سدر و

رگ ماشنان

و صداع کهن را زایل کند و سدر علتی را گویند که آن را چشم صاحب علت نماید که تاریکی بر چشم
تیره و تار شود و سر گیج خورد و دو رگ دیگر در پس گوش است یکی سوی چپ گوش و یکی سوی راست
و این هم از شاخهای قیفال است و الماشنان نام فصد او است با آنکه در بیشتر مردم از بهر دو رگ

رگ صداع

گرم جویا به برسان لشکر طلبا که زود اسان گشاده میشود و جایگاه فصد او آنجا باشد که سرگین
بر روی بیننده و بعضی مردم مقدار یک انگشت بالاتر است و فصد او باز داشتن دفرود آمدن
نزولات بچشم و بخارها از سر زایل کند شبیهای قیفال دو رگ دیگر رگهای صداع است از هر دو سوی

رگ دیلغ

از جهت راست از هر سوی یکی شاخهای قیفال است اند بر سر شریان و منفعت او بهیماری و فصد این
رگ از جهت باز داشتن ماده اکشاینده از چشم و از بهر شقیقه و صداع کهنه دیگر یک رگ
دیگر میانه سر بینی است و او شاخ است از قیفال در موضع فصد او بر جایگاهی است که انگشت بر بینی
نهند شکاف اندر روی میتوان یافت و اند بعضی مردم شکاف ظاهر باشد چنانکه معلوم است و از وی
خون اندک آید انرا از بهر کلف و تیرگی روی زنند و از بهر ثبورهای آن بسیر و خارش بینی

رگ درون بینی

زنند و نیکی بسیار باشد و این علتها از آن فصد کردن به بیماری از بهر آنکه خون میل جانب میل
کند و بیرون نیاید و مضرت بیش از منفعت است و دو رگ دیگر اندرون بینی است و از شاخ
های قیفال است و فصد او این بینی و صداع و درد چشم را سود دارد و دو رگ دیگر در زیر زبان است

رگ اوداج

و هر دو را بهر قبه و فصد او گرانی زبان را سود دارد و اگر از خون باشد اندر زبان و ریشها به بیماری و
درد دهان و سعال و خناز برگرد در سرد کردن باشد نافع بود و دو رگ دیگر او داج است یکی از سوی
راست و دیگر سوی چپ گردن و از شاخهای باسلیق باشند که بر سر بر آید و نزدیک حلقوم است اندر

الیناطان
رگ الیناطان

پس شریان است و فصد این هر دو رگ خناق و ضیق النفس صعب و گرفتگی آواز و علت ذات
الریه و علت سپرز را و جذام را سود دارد اندر درد پهلو و داج و دو رگ دیگر یکی از سوی راست
و یکی از جانب چپ است الیناطان نامند لیکن و داج را نشاید زد زیرا که هیچ فرق نیست میان
آنکه رگ بزنند و میان آنکه حلق ببرند و دو رگ دیگر رگهای گوشه چشم است که

رگ گوشه چشم

یکی اندر چشم راست و دیگری در چشم چپ و شاخهای قیفال باشند منفعت او آن است
که نگذارد که خون ظفره تازه شود و هر آنکه اندر چشم ورام باز دارد و بیاره ناسور که اندر گوشه
چشم باشد بریده کند و جرب پلک چشم و شبکوری و صداع را زایل نماید و بیماری دان است
که از زدن هر کدام رگی از این رگهای که یاد نموده ایم هر گاه بوقت حاجت بزنند بسیار

در اوقت به بیماری

۷

و رحمت به بیمار خون از جگر کشیده شود و هر گاه که از بهر عضو آن رگ را بزنند که به درد بسته است

شریانات

و هر ابراد و بارات ادب چون به زخم فرود از آن عضو بر گشته شود و بهبود و شفا یابد و بایدران
شناختن رگهای او این بزرگ متعفن است و دوازده دیگر شریانات است و شریان را حکم فصد نیست

خون گرفتن

زیرا که از شریانات فصدها کمتر بیرون آید و بیم است زخمهای او بیرون و ابغ کردن شریان صواب نبود
افراطها خون به بر کردن زائل کند و از افراط کردن خون و از بیرون میان سود مزاج زایل کند و استسقا و
شهوت طعام و اندر مثل ذره به بیماری و السان زود شکسته شود و معده و جگر در آن بود
ضعیف شود و قوتها کم شود و سخت قوت حیوان ضعیف شود پس قوت طبیعی و که کار او
ضعیف شود اخلاط رطوبتهای خام زائل کند و کر در آید ذعالج عشیه و سکته با آنکه تدارک

مضرت آن

ضعیف و وقت طعام کردن و شراب سخته شود و به بوی و عطرهای سکین و هر گاه
که خون سوداوی شود و حاجت افتد بفصد کردن و هر بار که فصد کنند اصالتش باید لیکن اندر حال
پیری خطر و در بیماریهای صعب باشد چون قولنج و سکته و علت این باشد که پیراگی دیگران خون را
از غلبه سوداوی با ابلاغ و هر گاه که اندر تن آن خلطها بسیار باشد و هر گاه که بزنند خلطها اندر تن
او بجنبد و اندر رگهای او روان شود و حاجتمند گردد در برگ بیرون متواتر او را آن باید که بخار
بیرون کنند
تا اندر تن او کدام خلط فزون است تن را از آن خلط ما بر در سبیل موافق الطبع وانرمد خلط

اشارات

اشارت اندر شناختن خون و مغز تنها و بیرون ناکردن خون و حاجتمندی جان مغز تنها بیرون ناکردن
خون چون آلة متشنجه است و اما سهو در تنها لازم در سرسام و ... خون و خون
مراهق از زکام و سکته و خناق و جذام و درگ علاجات خون را به احتیاج بایدکرفت و
و باید شناخت که در هر فرجه قدر خون باید کرفت زیاده چندین مغز تنها و علتها به درود
طبیب حاذق در زمان گشودن رگها بایع حضور داشته باشد یا آنکه مسلمان باشد تا بی و کامل
باشد که سهو و خطا نکند در شربانات و جراحات و رگها و بابه تشخیص ... اعلم

موجه ثالث از شغله اول

موجه سیم از شغله اول در تشخیص نبض میباشد و چند مطلب را در وی مطالب او در شناختن

نبض

نبض امریست شکل فی حقیقة الشکله و را ... اگر ... کرمی ... دایم در
تشخیص نبض این قول ضعیف است بلکه کذب محض و محض کذب میباشد ... اشارت
نکم چرا که شاید اخلاد و احبا و اصدقا یان را انکار ... لکه معظم امر است شناختن

تعریف

نبض ولیکن اطبا و زبان ناحیه ... غیر از قدما ... جنبش اشارت ... نبض
از حاجات ... و حدود ان حسب ... در تشخیص قاروره و بول و چشم و رخسار

نبض

و مرض و سبب و عرض و طول ... میتوان تشخیص علت داد که غذا ...
سهو یا خطا ... اکرچه ... حاجات و حدود ان را
در اشارت این ... ولیکن محقق است ... این ... شدن

النبض

النبض چندین ... که ... قواعد میتوان ... مغز را ... در ... نگو ... شتم

نبض

منظومه ... که ... ده ... نبض دین ده دلیل اگر ... ابیات
مقدار منبسط دوم ... اصبع است و آنکه قوام الت و اعوال ... دیگر
لیس حرکت ... ازان سکون لیس ... نوع دیگر منظومه
کبیر ... علامات تفریق نبض و دلیل ... این هر دو علم ...
نداند ... طبیب سلیم ... نداند ... نبض ... لیس ...

نبض

که طبیب ... نبض ... نظر ... شان ...
باشد به ... به تدریج ... پس از چند سال معترف شود ولیکن
حکیمان ... ازان ... در طب ... این دو علم این کتاب
... نقصان ... قول ... حکیمان هندوستان ... الانسان ...

نبض

... انگشت ... که اندر انجا ... طبیب ... حاذق
... انگشت ... گران رگ بر قتار ... رود ... جنبد
موران
... باریک ... جهد ... رود
و یا آنکه چون ... رود گرانه ... رود که از زیر انگشت ... شود

زمواد خون است دان از حساب
عصب جان ... ماده ... غذاب

شناختن ال

اگر رگ بر قتار ... زیاد ... سلیم است ... طبیع کس

منظومه

همین چهار ... در تشخیص ال ... نوع دلیل ... اگر زیاده از
... نوع باشد پس ... منظومه شناختن ال ... رنگ ... اختلاف ...
کر ... چنین و چندین کس ولیکن ... نوع ... دلیل ...
... که ... همین حکم ... زعفرانی ...
... ولی اگر ... سیاه ... از درون ...
... همین نوع ... رنگ ... سیاه است دلیل ... حیات ...
است ... ولی غیر ... یقین است در ... اخلاط خام ...
... رنگ و دلیل ... خون است ... که ... طبعش ...
پس ... موجه ثالث فی الامتلاء از شغله اول در امتلاء ...

وجه موجه ثالث در امتلاء

منظومه در امتلاء ... حیه ... موجز با ... دو
نوع است ... امتلاء از این هر دو ... از ...
دیگر ... شود ... یقین ... اخلاط ...
در ... در این نوع ... که ... دو ...

زان سبب دان

زان سبب دان ... این ... چند

نوع ... ثالث از شغله اول در ... معنی و ...

وارد ... موجه ثالث ... شغله اول در تشخیص امراض مهلکه منظومه در نوع
است امراض مهلکه ... تمام و نشان ... یکی فالج است و دیگر ...

منظومه

اسال ... هر دو ... این است ... فالج ... حکیم ... شروع ... عقیم
چه ... بر جهت ... ان ... شود ضعف ... زقت
... طبیب ... در این نوع ... طبیب ...
... دان ... است ... در ان ... هر ۳
نوع است ... هر ۳ ... طبیبان در این نوع عجز ...
... این رنج ... طبیعت ... که ... از ... و ...
در این نوع ... تعیین ... مرض بر طبیب ... دو

نوع دوم ثالث از شغله اول در شناختن اغذیه

وران ... موجه ثالث از شغله اول در تشخیص اغذیه منظومه غذا هر ۳
نوع است ... لطیف است و هم معتدل ... کثیف ولیکن ... لطیف ...
گردد ... لطیف است ... چند چیز ... دیگر ...
... دیگر ... گوسفند ... گاو ... دیگر ...

از البشان کند ... و بلغم اخر مثال است مر معتدل را لیکن چنان و مجربه کار انیس
کسبید اکو طبیعی ... سه اشتال بر روی ... میوه سالان از مشغله اول
در حبیر و شیر مریض کو مرض و ... اسباب ... باشد گر باید ...
بر دالایان و عالمیان ... علوم ... منظومه علامات ... بسر ...
کمتل و قطر اللطیف باشد بجا تشخیص مریض بستن انجان که عبارت ... از ان
مین انواع ... ظاهر شود دلالت بر ... و لیکن علامات ... آن ...
ابعد انچه گفتم همه خود شود کشیده ... چند ... اول ...
بکرم سینه و کیف ... چنین منیر باشد ... روی زرد
عیبوانش ... کرد ... علامات ... دلالت بر ...
والله اعلم بالصواب انچه که اشارت کرده ... چونکه ... ایشان ...
ساخته ایم و ... از کتب‌های معتبر و معتبره ... استادان قابل و کامل
و از طبیبان حاذق و عاقل که مدرس و معلم ... اخذ کردیم ... کشیده ایم
تا انکه چندی را تجربه حاصل نمودیم و در این کتاب مندرج کردیم ... افزان
مشغله ثانی در اسامی امراض و معالجه ... فصل ...

ده باب قرار داده ام

مشغله ثانی از ... امراض ... مریض

اشارت

مشغله ثانیه در امراض ... و غیره

ده باب قرار داده ام باب اول در شناختن علتهای بلغم و تلخه و باد و خون منظومه در تشخیص
منظومه اول حکیمان هندوستان که خون داخل تلخه کو هند شان ٣ چیز است ... رنج ...
... زباد و بلغم ... حدوث همه علت مر ... ازین
... علتش ... نشان ... مریض ...
٣ چیز ... حکیمان فارسی ... چهار است ... رنج ... ٣ ... گفته ... خون چهارمین
... علامات این هر چهار ... باد ...
تلخه گرم است و باد است سرد ... غرض ... اطبای هندوستان ...
هر انسان متولد میشود از چهار علت اول ... کرد ... تلخه گرم است ... باد سرد است
غرض ان ... که اطبا ... منظومه تشخیص تلخه اگر ... علامات
... زرد ... غایت ...
چنین است در تشخیص تلخه نشان ... طبیبان ...
در باد که انچه از باد متولد میشود سبب و علامات ... علامات ...
زبان ... بسیار ... کاهی ... در ...
سبز ... متولد میشود منظومه اگر ... باشد ... علامات ...

باب اول در
شناختن ...

اشارت

تلخه

باد

... زبانی ... حرارت ... تلخه ...
... سبز ... ظاهر شود و
... بانه ... مطالب ثالث ... علامت ...
... همیشه ... استخوان ... بدون رغبت ... باشد
... خشک ... اندام ... همیشه سرخ ...
رگها همیشه در حرکت باشد ... منظومه ...
خون ... استخوان ...
سبب ... خشک ... کام او ... لب ...
... مطالب رابع در عنوان بلغم و سبب و علامات زنگ
در ... همیشه سفید ... چشم ... سفید ... طعام ...
... علت ... بدنش همیشه ... است ... همیشه
... باشد ... منظومه علامات بلغم ...
... سفید ... طعام
... ورم ... مریض
... باب دوم اندر طعوم حکیمان هندوستان ... قرار داده ام

خون

بلغم

باب دوم در طعوم

اول معتدل

اول معتدل ثانیه قابض ثالث تلخ رابع ... سادس ... ٣ چیز ... مرکب ...
... حکم این ٣ چیز ... بیشتر ... همچنین ... اگر زیاده ازین
... معتدل طعوم باشد منظومه طبیبان هند حکیمان روم ... گفته اند ... طعوم
... معتدل قابض ... ٣ چیز است مرکب ...
... حکم این بیشتر ... جمله ایشان قیاس ...
در تشخیص نبض ... اگر نبض حرکت و رفتارش ... باشد ...
... باب ... که انچه از امراض که از ... تلخه ... نبض ... رفتارش
... اگر نبض ... حرکت داشته باشد و حرکت و رفتار نبض ...
... حرکت ... نبض ... حرکات ... بلغم ...
... امراض که ... بلغم ... باشد ...
... نبض ... حرکت ... بلغم ... کوشش باید
اگر طبیعت ... مریض ... نبض او حرکت ... باشد ... رفتار
... اگر نبض مریض ... چنانکه ... انگشت
... امراض مریض ... باشد علاج کوشش باید ...

اشارت

اشارت

باب ثالث
در تشخیص نبض
اندر بلغم

اندر باد

داکر نبض باریک چه مانند لطافه اگه از بخار آدخون باشد و اگه اعراض که از بخار خون باشد نبض
او مرکش باریک بود و خفه باشد و بسیار ضعیف و علاج و دفع خون کردنش باید عرق اکحل
اگر کسی طبع او سلیم بود و صاحب هوش باشد این جهار رشال او حاصل است و بابد امر و دال را بد عالی
حیرت باشد و اسهم باب ثالث اندر اوراق سر و شقیقه و معالجات منظومه در درد شقیقه
لقول حکیمان دین معتبر براتم قلم را با اوراق سر علامات درد شقیقه زنم زآنا بایان
رسانم خبر حدوثش زباد و ز اخلاط دان و ابخره ای جگرست نشان چو در شرق طالع کند آفتاب
زکوه شقیقه بجنبد ز خواب بگیرد عروق همه نیمه سر شود عاجز از درد او شیر نر چو خورشید
روشن بمغرب رود سفیدی بدل یا سیاهی رود با مجاب این رنج باشد قرار بوقت فرو رفتنش
بازار و بکار زبهر شقیقه که از بلغم است علاج بگویم که او چون گوست بیخ فلفلیف بر شکند
بکن اندر آب الم بوید فرو کن بسو راخ بینی از آن شود دفع از فضل رب جهان علاج
در سر یا شقیقه که از بلغم باشد علامتش طلوع آفتاب درد عارض می‌شود و غروب آفتاب
درد ساکن می‌شود علامتش که از سودا و بلغم است بیخ ۲ مثقال فلفلین ۲ مثقال سیاه دانه ۲ مثقال
همه را کوفته مع وزن و سعوطی در آب حل کرده در دماغ هر بزنند صبح شام رفع خواهد شد
شقیقه که از مواد باد باشد منظومه ولی آنکه از باد دارد لقب قرارش نه در روز باشد
نه شب علاجش مجرب بگویم ترا زدهن سنان زر بجز و جا بکن سحق و آنگهی کن نثار

کنز دفع از فضل رب جهان

کنز دفع از فضل رب جهان علاج در درد سر آنکه از باد باشد علامتش همیشه درد باشد که بجایه نه شب قرار
دارد نه روز علاج بگیر زر دهن سنان زر بجز و جا به وزن و ریحان دهن سنان سرشته
همانا بینید رفع خواهد شد نوع دیگر منظومه علاج مجرب بگویم ترا با انواع درد سر از شفا روغن
رستدی و از زعفران روغن نبات مصری ستان بکن الاس باریک آنگه به بینی در او روغن دم
روغن گاو و نیز همه خلط کرده به بینی چکان بیرون از درد سر راحت بیان نوع دیگر درد سر تمام
گر گو فرو درد سر است چه دوا علاج مجرب رخن بادردا بگویم از بهر الجبر که در هند خوانند
از انار سایه بکن خشک در آب ساز طلا کن به پیشانی و کف پا اگر از زیادت بیقین شود
و اگر بلغم باشد رفضل رحیم نوع دیگر در علاج درد سر سم کاو سوزان حالش بسر از آن هیچ دردی ناگر
همین قطع از فضل کردگار الله سبط هیچ نیز بهتر از آن دستور که عافیت در درد سر که دارد
سنبل ۲ درم زعفران ۲ درم نبات مصری ۲ درم همه را الاس باریک کرده و لعاب کنند و نیش
درم روغن گاو در او مرزنند و قطره قطره در بینی بچکانند صفت دیگر در علاج درد سر سیدالجبر
۵ درم در سایه خشک کرده در آب بسایند بر پیشانی و کف پا طلا نمایند اگر درد سر از
تلخ باشد صندل به سبو رطلا کنند نوع دیگر سم کاو را بده نیز همین خاصیت دارد فلفل و شطیح
نیز همین خاصیت دارد به سبو رطلا کنند منظومه اندر سرسام زسرسام و برسام گویم نشان

بگفتند حکیمان همه طریان که سرسام گرم است و برسام سرد بعجز آورد آدمی را ز درد

به درد برسام در مغز سر هوا در ستان فیه بیشتر نشانه زبرسام را اکلم زد درد بنا گوش
ناله ام خطرناک باشد از این هر دو رنج اگر است گویم تو از هر رنج میندا کین رنج
یکسو شود مگر آنکه با روح بیرون رود و اگر با عنایت رنج از طبیب به نبض و دلیلش شناسد طبیب
موافق بود داغ برسام ۲ محاسبه سرسام باشد شفا علامت سرسام و برسام
سرسام از طبیعت گرم است و نشان درد او در بناگوش است علاج سرسام همانا که درد را
حجامت نمایند مفید بود و برسام سرد است و جای درد او در مغز سر است و در زمستان درد
برسام زیادتر است و علاج او به جای درد او داغ بگذارد طبیب حاذق که شناسد مرض را
بعد از آن داغ بگذارد نوبت آخر این هر دو مرض خطرناک است و بسیار امراض مهلک پیدا شوند
اگر سرسام و برسام بر دماغ و محافظت معالجه نکند فبها المطلوب و اگر رفع نشوند از آن تنها مهلک
مرگ خبر میدهند اندر صرع منظومه چنین کرد دانا ز شیرین خبر که سالی فیه صرع از مغز سر
از آن خوابطوار آمد سوی عظام ببرد همه هوش و عقل و کلام در او چند ساعت بعقلت بدن
قرارش بود اندر وطن دو نوع است این رنج ای ذو فنون یکی هست از باد دیگر ز خون
با غاز این رنج دارو رواست چه دیر بینه گردد یقین لا دوا است مجرب روا آمده قبل از آن
دوا های کنم من عیان چه پای سیر کهن رگ استخوان اگر هوشمندی شنو مستان هر روز یکبار
لیتره آید فرو به بازوی مصروع بندی اگر شود دفع از فضل پروردگار زنبیره ششو کهن بود یک بار
مجرب دوا است از بهر صرع که جایز باشد تناول لشرع کن الاس کن استخوان پشته

دوا نیز باید بر شنودن

دوا که سیر شش نقدان بیا میر مصروع را دهان شفا یابد از فضل حق در زمان نوع دیگر
دوا است مصروع را با آب اگر حاقل یاد گیرد از شباب روان شو زآب کنار ستان تعلقه
خداوند علت نشان ۳ قطره لسوراخ بینی بچکان نه بینی تو از صرع نام و نشان نوع دیگر
دوا از زیبق چهار کبریت کبیر زرشتم زنگار هیچ کبیر دو کاغذ از این سفیدک دو از فلفلین
شکر انگار کنایه که در دو عاقرقره بکن الاس در شیره نکره همه وزن حبه غلوله گنند بمصروع
شام و سحر گاه دهند سوا منی جو تر و تا یکسال اگر قرار او درد صرع دور شود بیقین درون سهم
هلاک آورد با نشان این ادویه که خورند اندر صرع بدانکه علت صرع در مغز سر سودا و در
از آن سبب که میرد به همه عظام که هوش و عقل از صاحب این علت بر رود و تولد این مرض
از باد می‌شود با از خون با اول آغاز این علت اگر مداوا نمایند زود رفع خواهد شد اگر کهنه
شود بسیار مشکل می‌شود که دوا پذیر نباشد علاج اگر از مواد خون باشد فصد قیفال نمایند
لعابات مفید بود اگر سبب علت از باد باشد علاج سر کهن و استخوان رگ را بگیرند
در رنگ قمر بیندازند و بماند مخفیانه بیازوی صاحب علت ببندند نافع بود مجرب است
نوع دیگر در علاج مصروع بگیرند استخوان پشته ۲ لقه ر دو قلم و یک سیر شش نقد اگر
دحلوت را مصروع بدهند لعابات نیکو بود نوع دیگر در علاج مصروع بگیرند استخوان را بقدر
۳ قطره در بینی مصروع چکانند نافع بود نوع دیگر بگیرند زیبق ۲ درم کبریت ۲ درم ۳ نگاره ۲

ده بیخ کبر ۱۰ درم دوکان گل سفید اردم فلفلین ۲ درم شکوفه اذخر کبابه بلدرم عاقرقرحا ۲ درم
این ها همه در شیره بنگاره الس کرده غلوله نخوده صبح و شام قدر شربت ده حبه تا یکسال
بابی دستور با مجاب علت صرع میدهند الشامه تو نافع بود وداهی لسم را در انتفاخ این
ادویه بباید بکار داشتن اندر علاج درد سر منظومه بگویم علامات سودان سر که همیشه نهند
نام و هند وی شر چنان درد باشد مانع لسبر که عاجز گردد بخیشم بشر بچشم آرد تاریکی و روان
همه روز شب ای دانه رکر شنو خواهد و اسهال روی سر تو بازار است عقل از شیر رفتنی بش
پاره ده سیر آر دران جار جز آب ارزو میدار پس انداز گوشتان میلکی نخیرکه
الیتی بانکی چه بنیر گوش اسباب بنده ز زان یکبار بیاد آب الیتی ستان درا خلط ده سیر
مانایی کی دران انباب بکدار کن بگوشتان بیک روم بار به شیره قوام آید
ترش بدار . بکن سرد زهره جوب بر با مجاب این رنج هر روز ده زفلفل خداوند ارین بیمار
شود دفع خداوند مالیخولیا ز روغان کنجد نکو دو شمار نه بر سر طلا کن بخور زینهار گر از تلخه باشد
دهد این دوا سبب روی فرزآور رد تشفا نوع دیگر چو دوران لسر بدین درد ار حبل کبابه ده
عاقرقرحا با جبل بده انچه گفتیم سعوط را بدوران لسر ابریا با شفا بپرهیز از جمله ای نژاد
از این رنج مهلک بد الکهام علاج در سیر از مالیخولیا بر دو نوع میباشد از دمی و سر او ازد

اذا ابلیه

اندر درد سر
علاج
نوع دیگر
دستور

اذا در پیشه کو همیشه تمام سر درد کند و چشم تیره و تاریک شود علاج الامیر افتیمون ده سیر
در میان آن چهار جز آب مریزند دو در میان دیگ بکار میزنند و لیک قوام آورده وقت که
اب انجمن رسید تن هشت یک شود ازان جا سیختمه و لیک درا ده ده سیر خلط باب
مریزند و پس درتی کلخ دیگ قوام میاورند و الیدرانی درتی ظرف چوبی کرده نگاهدارد
لیشوده لعاب این علت هر روز ده درم بدهند نافع بود و خداوندان مالیخولیا را بسیار
نافع بود نوع دیگر ارزه روغن کنجد لعاب علت دهند اگر از سودا خون بود نوع دیگر در
بگیرند کبابه و عاقرقرحا و صل ایموزن لسر شسته قدر شربت ۲ درم خداوندان مالیخولیا را
کاز سواد اسراف بوده سوه دارد باب ثانی در امراض فالج و لقوه و رعشه و کابوس و لیخولیا
و نسیان و غیره اندر امراض فلیج فالج منظومه ~~فالج~~ کز ان فالج و لقوه بر ستان
به پیش گفتم هر یکی را بیان حدوث علامت زن کبر بار که فالج ز خلطات و لقوه پدید
علامات فالج بگویم درست شود نیمه از جمله اندام سست زگفتن بمانه زبانی ز هرکام
زنبض دلیلش مخصید عظام اگر راست بر گوید تو ترا که فالج زدار و نخیزد ز جا و لیکن
حکیمان روا میکنند یکی هفته ماءالعسل میدهند طلا میکنند روغن طلیسان
شفا میدهد حق به بعضی کسان روا ماین دیگر که گویم پس موافقت باید و دیگری خورا که

دستور دیگر
اندر امراض فالج
علاج

تر ز لبود و علل خطرات شده از فالج به کسل دستور اندر فالج حدوث این علت از
خلط میباشد علامات آن بود که نیمه از اندام سست شود و تولد این علت از بلغم تنبه و ریاح لیوارد
و علل میباشد علاج اول آنکه حقیقت آن باشد که فالج از راره و فالج منتشود جز النبض لرز
اطباء ماءالعسل میدهند یک هفته در روغن طلیسان بر ابدان طلا میکنند بعضی کسان را
ماءالعسل به سبب میدهند بعض سه ماه می نمایند و بعض سه ماه پرهیز کند و لیکن بعض افزون
ماءالعسل کجات یافتند و انشاالله تو صفت ماءالعسل در دستورات مشغله ذکر
خواهد شد صفت لقوه منظومه هم لقوه بران سکینه نزرک و تار دهن کج شود چشم کرود
فراز نه خفتن تواند نه خوردن مدار ببفزاید ش خون اندر نهاد در این رنج داد
موافق بود و هد اطبیبی که حاذق بود ز این رنج هر رنج را چاره دوم کو ناگاه مفاجات
راه ایدم ز فلفل اهار بر خشم دوا رخت را ز لقوه ربانم را نه ز فلفل و
ورسه از زفجیل سه اوقیه طاکر و رد از بیخ نیل نشق از زوب باره و دوا میوه کبر
ده از شنبلیجه و ده از میوه سیر کبابه ۳ کیر و نشق از عاقرقره نشق از دار فلفل نه از
بجره غلوله بوتی سیار کنند پس انذا با مجاب لقوه دهند یکی مدت خفتن یکی
صبحگاه چون حب لقوه را چاره او برد هم از ازو خفقان شود دفع لقوه ز فلفل اله

نوع دیگر لقوه

دستور فالج
فالج
اندر لقوه
علاج لقوه

نوع دیگر لقوه مجرب بگویم ترا ای پسر به دفع لقوه علاج دیگر کنند چوب تو دهن با تور را
زنیر برکنند لقوه ۲ هر دو با موافقت بود جوز بوا مدام نهند خطاب بعضه در زیر کام
دستور در علاج لقوه سبب انبار بادی غلیظ بود که حرکت کنند بابد جاره او ۴ بار روز گرد
که از مرگ مفاجات خواهد پیدا ورد علاج بگیرند فلفل نه درم زنجبیل ۳ درم قسط ۳
درم بیخ نیل ۱۰ درم چوب انار ز شش درم چوب میوه ۲ درم شنبلیجه هندی ده درم میوه سیر
ده درم کبابه ۳ درم عاقرقرحا شش درم دارفلفل شش درم بنگاره نه درم همه را کوفته و بیخته
غلوله ها سازند بقدر نخود یکی وقت خفتن بدهند یکی صبح ناشتا تا چهار ماه حب لقوه
رعبت نماید و از ترشیها احتراض باید نمود احلا بخورد نوع دیگر در علاج لقوه بگیرند روغن
ناتوره صبح و شام بجای لقوه خمار نمایند لقوه از بیخ دین بر کند و جوز بوا را انبزد اخر علت
همیشه در دهان نگاه بدارد و دیگر لغات مفید بود اندر مرض کابوس منظومه شنو تا بگویم
سخن که اهماره خوانند در هندوستان بمانند در خواب بعضی کسان که بار گران افتاد
سوی گران نفس بسته گردد نگردد زبان دو چند دشوار گردد ز زان ز مرگ مفاجات
بترسد از ان نفس زیر گردد بر آید روان و لیکن که گویند دلیل ان صفت است
این قول تحقیق دان علاجش بگویم تو را ای رفیق کشانید انزارک با سلیق مرد
تو اکرم بیاید زنی که میرون کشانند خلط از عدوی پس از لقمه از بهر خلط بلغم

نوع دیگر لقوه
دستور لقوه
اندر کابوس
علاج

مره از شش تا ده نفخ درم در دو هفته اگر آن علامت بود زایل شود از این رنج افتفل یابد بر دمد

دستور کابوس

کسیرا که کابوس باشد طعام به شب نخورد و کشنیز و ماش خام و سیر و پیاز و دیگر گندنا و باقلا
و نخود و دیگر لوبیا دستور کابوس مرضست که بعضی کسانرا عارض میشود در خواب
همچو تصور کند که بر او کسی بر روی او افتد نه قوه دست و پا زدن دارد نه قوه حرکت و حرف
بعضی کسان نیز چنان میگویند که غول میباشد ولیکن این قول ضعیف میباشد و تولد این
مرض از غذای بلغمی غلیظ و رطوبت غلیظه میباشد علاج کابوس اول باید رگ باسلیق را بگشاید
و قی فرمایند تا اخلاط سینه را پاک گرداند و بعد بجهت اخلاط کلکه ایارج فیقرا درم تا ده
رغبت بفرمایند و مدت در دو هفته یا زیاده تا ده [illegible] حب مطبوخ رفع خواهد شد و از پیاز
و ماش خام و نخود و لوبیا و دال و باقلا و از سیر احتراز کنند خاصه از پیاز سبز و از باقلا

اندر مرض مالیخولیا

اندر مالیخولیا منظومه بگویم علامات مالیخولیا در وقوع آن این رنج گویم ترا غم ورنج
فکرت فراوان شود لب بر نیاورده زبانش رود زبانی ز گفتن بماند زبان هر هفته رود
همچو دیوانگان بمردم چه پیدا شد این علل یقین دان که دارد دماغش خلل و دوا که

علاج

و دوران سر آسکند ماخولیا نیز آن میدهند سفیدت بغز سر کو نشند که نان را با
نان میده دهند زعفران و شکر خورده کند جهت نفع از وقت خفقان دهند

ادلیش از اول اندیده

اندر نزله و زکام

اندر نزله و زکام منظومه بگویم علامات نزله و زکام رود خلط نزله ز سوراخ کام زکام آن بود
سوی بینی چکد علاجش یکی گفت جالب خرد چو سوزان تنک خلط بیرون شود بدانکه از بینی

علاج

کرین بود چو نزد سر که و روغن کشکاب را بیابد ز قفل الهی شفا چو سخت شود آید بیرون یقین
دان ز سر درد آید از روغن بجوشان بخش سپید الیش روان چو بینی و گشنیز ماند ازان دو

نوع دیگر

از زوفا و ختمی خش و مندی یکی گل ها لیک یا رکن اندکی جالان یا جانه آتش ستان بجور و قت خفقان
۳ از روغن روان ببر دیمه خلطها زکام نماند ز سر فولشان و ناهار نوع دیگر کمی فاقله در دم
ملیدم قرنفل بیا به از آن مخیدم شود دفع از قفل یار زکام خلل گر ز سر دی بود و السلام

دستور نزله و زکام

جو بو بسیده انه گر چند بار زکاتش بود پاره تار تار دستور نزله و زکام علامات نزله آن بود
که خلط نزله از سوراخ کام بالا رود و علامت زکام آن بود که خلط از دماغ بیرون آید اگر
خلط دماغ تنک و سوزان باشد از مواد گرم باشد و علاج سرکه و روغن و کشکاب میل دارند

دستور دیگر

و اشمال اینها بدهند اگر لخت و دشوار خلط از دماغ بیرون آید بدانند که از رطوبه بارده بود
و از سرا بود علاج بگیرند بیخ ختمی خش ده درم مندی بگیرند گل ها یک اندکی و میان خشخاش بیر
آب جوشانند تا یک سیر آب بماند و بعد بخیانند لیکن حرفه صاف نموده و در وقت خفقان
قدر شربت ۳ درم میل نمایند تا شش درم نوع دیگر علاج قاقله بگیرند قرنفل نجدیم در چن گرفته

باب خامس

اندر امراض چشم

اگر از سردی بود لیکن لعابات کم دارد و دو دیدن سیاه دانه بسیار باقی بود باب خامس اندر
امراض چشم اول در رمد چشم منظومه بقول حکیمان واقف کنون کنم شرح از رنجهای

اندر رمد چشم

عیون نشان رمد بر تو گویم تمام ز رنج کبر بار اشبیه بنیاب نام بیاید به ریزد آب گرد روان
که چشم شجل از روی گران ز خلط است این نوع دارد رگی علاجش بگوید آنان بالاکیر بیر

علاج رمد

جاکمو را بر گیبن فر پس آنکه بکن اول با بلدیکر بکن اول با یکی انکه بهر بیر بگردان
یلک ها در روغنش بر نیز بنه پنبه در پشت چشم و ببند ۳ روز چشم گرانی ها را فکنند
بر آرنده آسمان به ستون شفا لحظه او از درد عیون علامات تو گر آنچه پدید بود

دستور رمد

فصد قیفال انداخته دستور رمد چشم اگر از مواد خلط باشد علامات آن بود که دایم از
چشم آب روان باشد و چشم سنجال کند و گران باشد علاج آن بود که بگیرند خاکسو با سرکه جز
همه بکوبند سحق و تبلیغ تو ده علامه کرده در چشم بریزند و به پشت چشم را به پنبه ببندند تا سه روز

اندر مرض ظفره

باید الشا الله تو رفع شد و اگر سبب رمد از خون باشد علامات آن بود که چشم در روی سرخ
بود علاج فصد قیفال نمایند که دارد اندر ناخنه که ظفره باشد منظومه ز رنجی ظفره چو گویم ار
ابدا که ناخنه خوانند در پارسی بگویند از حیند بند دستان بگویم که جراحات از آن بشان

علاج

بود پرده زراست بیرون شود بتدریج در پشتی دیده رود حکیمان بگفتند دارویی وابر
زخمه بچشم کس اگر که باغاز زار کنند بفضل الهی ظفره رهند نمانند جراحات انضغیغ

ادرد ۱۱۱۱

برارد چو آلات با اهلان نوع دیگر چکانند آب کرفس اندرون و یداب ستاف زنبار گون

نوع دیگر

زظفره رسیل رسیلاق جرب رود هر جهار شب باند زرب نوع دیگر علاج بظفره بگذار

نوع دیگر

دیار سفیده زار زرد اقلیمیا و زر و از این ها به یک پنج کبیر و دیگر زرنیخ به یک کبیر نیم از آنکه
زنجبیل سس و زرای درم سیاه و شان گیرد هر یک چهار بعد چهار کبیرد و را در زعفران
زایرن بکن پنج اندر میان زرنیخ سرخ و از قاقیان لکیان نیمه کبر بدین مر روان
بکن اول باریک وانکه ببیز و آب کرفس تو بسیار ریز دیگر باره کن اول با آب او نکه

دستور ظفره

دار آنکه چهار نکو بچشم اندر او از شام و صبا کند دفع این چند علت خدا ز ظفره سبل
سلاق و جرب رود هر چهار و بماند حرب چکانند آب کرفس اندرون رود سبل و
ماشه لعون از عیون در دستور ظفره که ناخنه باشد بسیار مرض صعب میباشد اگر به بعض از
ارباب دانش مداوا میشوند دلایل و اقفه بجای رسید اگر در ابتدا باشد بدارو
میتوان معالجه نمود اگر هر آینه محکم شده مگر آنکه کحال صاحب وقوف با آلات آهنین
بیرون کند و علامات این مرض میباشد که پرده باشد که از زاویه چشم بیرون
میشود کم کم و بتدریج در روی دیده میرود و چشم را باطل میکنند بسیار صعب علت تا از آن
باشد علاج آب کرفس را در اندرون چشم بریزند نافع بود با آب دیگر ان با استفاق

و در چشم چکانند ظفره و سلاق و سبل و جرب چشم را ببرد نوع دیگر در علاج ظفره بگیرند از زنگار
سفید اقلیمیا زنگار از هر یک ده درم زرد چوبه یک درم شکر نیم درم و در آب الس و آب برگ ترنج
حوق سیاه شان از هر یک ده درم زعفران ده درم افیون ده درم زرنیخ سرخ و عاقرقرحا
یک درم و نیم همه ادویه را الس با آب آدره بود ازان همچنین در آب کرفس برگ تر و در شب بامداد
باب کرفس الس نایند بود ازان نگه داشته و صبح و شام در چشم کشند علاج ظفره و سبل
و سلاق و جرب این هر چهار علت ببرد و بسیار مجرب است اگر آب کرفس را در چشم بچکانند

اندر مرض سبل چشم

سبل و عارضه را از چشم ببرد انشاء الله تعالی اندر امراض سبل منظومه علامات سبل بگویم
بتلم رطوبت بود بر سفیدی چشم در رشتن و الاس آرد تمام بی بن چشمها را کنند سرخ
وام جرب را بگویم علامت عیون نگر دانش با نام بهار عیون رواح که هر رحد

اندر جرب چشم

گفته اند برای جرب ام نمانش دهند جرب را جرب بگویم روا که او در جرب
و تشک در شفا زنار در رو در کف دریا که بگیرند زرنیخ لعل اندکی زنگار الس و زر قلقطار
نشش سوکرند زنگار طاوس وش بیاید همه با آب شراب بچشم اندر اوز تقول شراب

دستور سبل و جرب

و سرشته و مصطفی در جرب زیشت کند دفع رنج جرب دستور جرب سبل و جرب
بدانکه سبل رطوبتی بود که در سفیدی چشم درآید و چشم را درشت باشد و چشم الماس کنند
و زیر چشم سرخ بود و جرب در درون پلک و در زیر چشم و عنبره برآید علاج دواهای که در دو مذکور
شد نگار دارند که سبل و جرب را ببرد و بسیار نافع بود اندر علاج جرب که جرب را نافع بود
بالاجماع نافع

بگیرند بادر در دو کف دریا یک درم زرنیخ لعل اندکی آزمال الس و قلقطار نشش درم زنگار طاوس سه درم
و این ادویه مذکور را با شراب بیامیزند و علیه به کرده صبح و شام در چشم در کشند جرب و جرب السبل را نفع

اندر مرض دمعه چشم

دهد و ببرد جرب و جرب را اندر مرض دمعه منظومه نشانی زدمعه بگویم ترا چکد آب پیوسته
از دیده‌ها زناله معزی پاکیزه دار بکن الس با آب انکه بدار چو در سنگ از سل تخم افتاب

علاج دمعه

که ماوند از بهر ماوند آب بده آب نیلوفر را مالد بر بالای چو بنشین چکیده برآید مدام زرات آب
سنگنه بر وی الار ببالک بیضه ماکیان اندرار بعیده خرد کر بیضه تمام ببرد آنکه ازان سپید طلا
بیرون آن که بیضه پخته شود هرین نوع هر هفت بیضه بپزد ولی زردی بیضه نارد بیرون آن وقت

دستور دمعه

که معزی نه اندران نسابیه بگیر خشک با ریک سال نگه دار ازان با پاکیزه جا بچشم اندر دو
چو سرمه مدام رود دمعه از چشم تا که دام در دستور مرض دمعه علامات آن بود که از
چشم آب چکد همیشه و شعاع آفتاب و چراغ را نتوانند دیدن علاج بگیرند و له معزی پاکیزه ۴۰۲
الاس را ده نگاه دارند و بعد آب با دوند و ماوند بعد در ظرف تخم ده دو در شب بام بگذارند بامداد که
چو برآمد شد از مادر را گرفته و از آب سنگنه در زیر او در پخته ولی در میان بیضه مرغ خانگی کرده
بگذارند و زیر دیگ چو گرم و هر کدام او را در زیر هر هفت بیضه تخم ده بدین دستور تا جمیع بیضه‌ها
پخته گشته و زرده تخم مرغ را از بیضه بیرون بیاورند و بعد از آنکه پخته اند در معزی مدور کرده در زیر

از زمان سه روز بیضه را بیرون نیایند و بعد بسایند خشک نمایند و نگه دارند و بعد از آن صبح و شام اندر
چشم کشند دمعه را ببرد انشاء الله تعالی اندر مرض غرب منظومه یقین است اندر زبان غرب

اندر مرض غرب چشم

بناسور دیده بود مانند غرب چنین دارد این رنج انجام رسم چکد آنکه در زاستان رنج
چشم سیاه و ریشان و صبر و جو کندر و زشت یا نیز از جاکسو و بعد از تربت از مروارید کم
زهر یک درم گیر او دو دانگ زنگار بر گیر هم تخم درم بکن الاس یکجا بنه هرش و نم کم

علاج غرب

ازاین اندکی در رکنه کشند پس از آن سوراخ حلقت نشد را زاید بانو اگر چند ماه
شود دفع از فضل رب الانام دستور غرب علامات این مرض آن بود که دیده ناسور بود و در گوشه
چشم زرداب چکد علاج بگیرند سیاه و ریشان و صبر و کندر و شب یمانی و جاکسو و انزروت

دستور غرب

و مروارید سنگ از هر یک یک درم زنگار تخم درم همه را در یکجا الاس کرده بعد کم در بار اندکی از این درد
را در رکنه گذارند و سوراخ غرب چشم بگذارند تا مدت سه ماه یا چهار ماه بهمین دستور غرب چشم
را ببرد و مجرب است اندر مرض ابراز (؟) چشم منظومه چو در چشم آب آورد در دماغ بیاید بر او

اندر ابراز چشم

بابچ دارد و طاق چو مانند آب ورش فارسان سرک تو تیای هندوستان بود
لغطه از رطوبات بد که در عنبیه چشم رسند شود مانع از دیدن با لغار
کند روز هر آدمی لیل و نهار سپید ار روشن شود دیده باز علت کار کند او ستاد
چو یک سال کامل بر او بکذرند طبیبی که حاذق بود متکار که نقطه سفید است یا سبز دوام اگر

سبز باشد نگویند نام سفید است آن نقطه از این بار شود روشن از دست کار نیز به سبزی دارد
طبیب جمیل چهار ستبه گو دو قال و جمیل دستور آب آمدن چشم آلد این مرض از رطوبات

دستور آب آمدن چشم

دست ستباشد که از نزولات جاری باشد بچشم که در عنبیه چشم سالی شود و مدت
یک سال که گذشته است از آن وقت طبیب باید نگاه کنند که این نقطه سفید است
یا سبز است یا سیاه اگر سبز است دست نزنند که علاج بپذیرد است اگر سیاه بود هیچ دست
نزنند و اگر نقطه سفید بود باید طبیب حاذق بشناسد اگر آب رسیده باشد باید طبیب میل

اندر بیاض چشم

بزند و در اشنه چشم تو اعده که در دستور بکند در دستورات ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی
اندر غبار چشم منظومه علامات گویم من از انتشار کند دیده چشم را تیره و تار سیلان دیده مخفت
بر شود ورای رنج دارو بود الف بود زانتشار و صمغ گیر نیم دو دانگ زهره گربه گیر ای حکیم یکی نیم از
تخم حنظل ستان دو دانگ تو تیا سبز کن در میان بچشم اندر او چو سرمه مدام کند دفع روزی ده

دستور غبار چشم

خواجه و عام دستور و در غبار چشم مرضی است که چشم را تیره و تار کند و میان سفید متولد شود
علاج بگیرند نوشادر و صمغ عربی نیم درم زهره گربه ده درم تخم حنظل نیم درم تو تیا سبز ده درم همه
را کوفته و بیخته علیه به نموده مثل سرمه از حریر بیرون کرده صبح و شام در چشم کشند بیاض

اندر مرض غشا

چشم را ببرد اندر مرض غشا یعنی شبکوری منظومه غشا را علامت بدین ره بود که اندر شب
چشم اگر بود برانه چو از سوی مشرق چراغ شود دیده روشن چشم علاج مجرب بگویم از شبکوری

زن باد کرند این مثنوی حکم از علم کبیر ابن الشیخ بستان مکن حط قبیل فلفل در آن یکمن چند ...
بخشت از آن شفا یابد از فضل رب جهان ولیکن با غاز دارو کنند بپیرینه چیزی ...
علامات چون ... بود فصل فیقال از امفید که ریزند از دهن کسم جهان کز آهو کریزند
هر شب زبان دستور اندر عشا یعنی شبکوری شب از چشم هیچ نمی بیند ولیکن روز را
چشم روشن است اگر از مواد خون بود علاج فصد قیفال نمایند اگر از خلط باد از ... بود علاج
بگیرند حکم از علم الشیخ بگیرند حط قبیل و فلفل همه را علاجیه نموده صبح و شام میل سرمه در چشم
کشند عشا را ببرد اندر بیاض چشم که عنبر از عشا میباشد منظومه ... در چشم افتاد گل در از
حکیمان بخوانند آنرا بیاض ... که در چشم گل او عشا کر از زخم ... ... است
سیاه ... ... و از آن شب چیزی ندیده رسد ... در چشم گل او فتند
اگر بر سیاهی چشم است زخم ... یقین روشنائی بچشم اگر از سفیدی بود باک نیست رواندر دیگر
بهتر از آنک بیت ... با غاز باشد روا ... باشد ... حکیمان ...
عیون همه ... خوانند از ذوفنون بگفتند دارو ... ...
کرد اختیار ... حکیم ... روز الخشم ... ... اندر آن ... ...
که ... کرد از آن ریم و خون ... زبان در درون برون ... ... کند فرم ... ...
لبا و ... کند ریت ... بیرون ... کنند دیگر چشم را بعد از آن ... بند

نگارنده ... ...

ذستور غشا

اندر غبار چشم

علاج غبار

نگارنده ... ... بخشند ز فضل و کرم ... دستور ریش عیون که حکیمان او را قرحه خوانند
علاج آن فیه طبیبان دارو بسیار گفتند ولیکن دستور بقراط است که اول چهل روز چشم
را به بندند و ... از چهل روز ... و همه روز در چهل روز بابد هر روز ... درون چشم را
آب ... بر بزند ... از آن که بچشته کردد از آن ... ریم ... دانسته کرد ...
کند ... خشک کرده و نرم کوفته بر ریش عیون بریزند رفع قرحه را میکنند اندر ضعف باصره
منظومه ... ... بکوبم دو ... ضعف البصر ... مثقال ... ...
... ... زریق ... ...
شود روشنائی دیده فزون دستور ضعف باصره ... ...
... درم ... ... درم ... ... کرده ... نرم کوفته و بچشته ... صبح
شام در چشم بکشند ... ... تجربه است ... ... منظومه ... ...
... ... بخوانند ... ...
... ... که دیده کند آب دایم روان ... ...
... ... که ... علاج اندر این ... ...
... ... دستور ... ... در چشم ...
... علامت آن ... که چشم همیشه آب ریزد و چشم سرخ ... ... باشد

دستور ریش چشم

... ضعف باصره

دستور ضعف باصره

اندر شعر ...

دستور ...

علاج بدانکه ... چشم ... طبیبان بسیار ... ذکر ... ولیکن ... ...
دارو در این رنج ... ...
... ... اندر سلاق
چشم منظومه سلاق ... ...
مژکان او ... ...
... ... چشم ... ... سلاق ... ...
در دستور سلاق علامت آن ... ...
خارش مژه های چشم ... علاج ... آن ... که ... ...
... ... درم ... ... صبح و شام در چشم کشند سلاق را ببرد
تجربه است اندر طرفه چشم منظومه ... ... طرفه ... علاج و علامات ... ...
... ...
که ... ...
... ...
در ... چشم ... ...
دستور طرفه یعنی نقطه قرمز که در روی عینک چشم پدید آید علامت آن ... که نقطه

... ... چشم

اندر سلاق چشم

دستور سلاق

اندر طرفه چشم

دستور طرفه یعنی نقطه قرمز که در چشم باشد

در روی سفیدی چشم نقطه سرخ پدید آید علاج ... آن ... که بگیرند ... ... درم و ...
... درم ... ... درم ... ... همه را ... کرده علاجیه نموده ... ...
... ... در روی نقطه کذاشته ... طرفه را ... نماید تجربه است باب خامس
اندر ... ... منظومه ... ... بیماری کوش و حلق و دهن
... ...
... ...
... ...
از آن چند قطره بگوش ... ... دستور بیماری کوش ...
... ... علت ... ...
... ... باشد اگر علت ... ... باشد علاج ... آن ... که بگیرند ...
... ...
... ... قطره قطره در کوش ... ...
بیماری ... که ... باشد منظومه ... ...
... ...
... ...

باب خامس در امراض گوش

اندر بیماری گوش

دستور بیماری گوش

... گوش که ... باشد

دستور ردوکوش

رز ورقی برانم قلم ببرد انرا وکرم وخمیزدالم ببرد روغن کاو بکجا کن بکن کرم اندر رفتن
اذن شود وفع از فضل پروردکار سخو که همین نفع آید بکار دستور درد کوش اکر از بلغم باشد
علاج مواب ان بود که بکیرند لساه ده درم و بدستور قطره قطره در کوش چکانند نوع دیگر

اب لیمو را صبح وشام در کوش چکانند واکر از علت از خون باشد فصد کردن نهایت
مفید بود واکر کرم رفته باشد در کوش علاج مواب ان بود که بکیرند شقفالو و برک او را با
اندر آب کوش

دو دانه اب بکیرند در وقت خوابیدن بکوش چکانند نوع دیگر علاج کرم بکیرند صبر و روغن
کاو را یکجا کرده کرم کرده صبح وشام در کوش چکانند کرم را بیرون آورد از کوش اندر آب
اب رفتن کوش منظومه کر افتاد اب بکوش کسی کران در دماغ بکوش کسی رود کوب بید
دستور رفتن اب کوش

وباد وب بید سرش را بکوش در رون اوریم سردم در با رتابان نهند بدین نوع ارزند د
راحت رسد اکر ریم از کوش دایم رود بکیریم که نافع بود راسو بود بکن ادال چهار دفعه بهتر
ازاو هم درم نمک در کوش ریز در او دهن شرف بکن تو از ان شفا یابد از فضل سبحان
دستور اب رفتن در کوش علاج مواب ان بود که چوب کهنه یا چوب بید را کرفته
لقدر دو از یک سر چوب در کوش بکذارند ویکسر دیکر را در روی آتش تابان بکذارند تا
چون چوب احراق لسوزد وانچه اب که در کوش باشد همه را بیرون کشد اندر ریم
اندر کوش علاج مواب ان بود که بکیرند بهار را بکیریم ال کرده در کوش بریزند و بردارند

دهن زفرش را

۲۵

اندر مرض طنین کوش

دهن زفرش را لبد از ان در کوش چکانند قطره قطره بر کوش را دفع باید مجرب اندر او از کوش
که طنین خوانند منظومه حکیمان بکفتند جمله چنین که آواز کوش است نشان طنین چو خشکی کند
در دماغ آنجا زکوش آیدش دائما با نجا معده شود بیش از ان رسیدن بر بجانش الحیان درم
چند روغن بادام کش فرو کیر از ان بکوش اندرش زتخم کدو بهتر روغن کشند پس انرا بد اکوش اندر

دستور طنین

کشند بروز دو چهار رقعه طعام شود دفع از ان حق بالکلام چه از بلغم و تلخ باشد اثر زتخ بره
بانک او بیشتر در این نوع اسهال نافع بود طعام یک وقت اندک خورد دستور او از
اتش واین چند قسم بود و از چند علت بود آنه اکر از بار باشد علامت ان بود که هر وقت
معده خالی بود او از او بیشتر بود و شکم پر باشد اواز کمتر بود این سبب از خشکی دماغ باشد علاج
مواب ان بود که روغن بادام و روغن تخم کدو در کوش چکانند اکر از تلخ و بلغم بود علامت ان بود

باب سیادس در امراض دماغ

زمانیکه معده پر باشد او از او زیادتر بود علاج مسهل کعابه دارند نافع بود و غذا کم خورند و در خشکی
دماغ روز چهار مرتبه غذا سبب دارند باب سادس در امراض بینی و عنبره ناسور دماغ منظومه

اندر ناسور

کسی را کر ناسور بینی بود مبدا از بیچ دار رود مکر ناکه جراح واقف بود سر ترا بالا است این بر
ویا آنکه انکشت اسو زدن زبیخ او در سوی حلقش بردن وکر بیرون از ان ارش بنه اعتبر روت عمل در بینی

دستور ناسور دماغ

خورد تا بهم هم اندام او نه بینی بر بینی کمون نام او دستور ناسور بینی علاج مواب ان بود که جراح صاحب
وقوف بالات اهن انرا ببرد ویا آنکه دست کار نا به که از سوی حلق بیرون آورد و بعد از ان
حنظل زوست با حل انجکنه بروغن بپزند ناسور را از بیخ و بن بر کند ان شاء الله تعالی رفع و الله اعلم

اندر رعاف

اندر رعاف منظومه سر صدق او با بروی نفاق علاج و علامات رنج رعاف زبینی
دم در دهد نهایت بود چنین علت از تیزی خون بود به بینی خونش برون دوبکان بهر بدره الف
چون ناودان ولی ناکه بینی شکافد درون زند خون او را زبینی بیرون در دوا بکوئیم رفق علا

دستور رعاف

بیابد در این نوع ارتش شفا دو حصبه دو بازوش محکم ببند بیس شهد با آب با مایه دهد دستور رعاف
خون آمدن از بینی سبب از زیادتی و تیزی خون بود که همچه ناودان با نهایت از دماغ میریزد
علاج مواب ان بود که دو حصبه و دو بازوی او را محکم ببندند و شهد در روی آب مایه بریزند

اندر ترش کش

بر بینی بخورد و هم دو دهلیز او اسنانج چاکی بکذارند و بادکش نابیند اندر ترش که کرا نه کوش
باشد منظومه چنین است الحوا به رسم ترش که ارد کرانه بکوش اندرش رطوبات بدرد
در ماهش بود کرد منفق کوش لسته شود علاج بکوییم زرابد بها کرد رفع کردد ترش زبان ها
ارانی و زن چندی قیر بر دار بحال اب او را بکوش اندر ار مداومت باید دو هفته اکر سخنها ش
نشنود کوش کر مضرت از او کمتر شنیدن هر اش کشد از شبر کوش کر در این رنج آغاز

دستور ترش کوش

دارد و دهند چو در بریشه شده ترک او اورند دستور ترش کرانه کوش باشد سبب رطوبات
برد غلیظ بود که در دماغ جای کند و کرانه کوش عارض شود علاج مواب ان بود که بکیرند کنجد شتر را
در روی آتش بکذارند تا آب کرم شود و بعد از ان بمالند و آب او را بکیرند تا دو هفته قطره

اندر قرم بینی

قطره در کوش چکانند ترش را رفع نماید البته از فضل الله اندر قرحه الالف بینی زرش بینی
منظومه نشان است در قرحه الالف را به بینی فتد اندرش ریشها چو بینی کو حکت ریش اکر سر طلا کن

اندر جم بزنم

۲۶

دستور ریش دماغ

ورا دایم مغز لعیر و کر تر بود ریش بینی بران بکویم چه بینی ندارد زیان مضرت بر او شم ز باکیان هلیله
در ان خلط با زعفران دستور ریش بینی اکر ریش خشک بود علاج مواب ان بود که موم و
مغز لعیر را با موم الحجنه طلا نمایند بر ریش بینی چند مرات واکر ریش تر بود بکیرند بیله یا کوبله

اندر بسته شدن دماغ

و هلیله و زعفران در سیه باکیان مخلوط نموده طلا بدارند ریش بینی را رفع نماید اندر زکام که یاد
باشد در بینی بید او کر منفقش بینی بسته شود منظومه کنم از برادر ربهشت جان که از زکام چو رنج آمد
دارد نشان چنان انف از خلط بسته شود که خشک و رنج حسن یکسان بود بسه خلط کننده غلیظ
است و خام شود جمع کیرند راه مشام دکیر اب بینی نافع بود در دوال الفاسش دافع بود دیگر
عکس الست که کردم بیان بود خلط کننده زبینی روان که این علت از سوی معده بود علامت
بکویم چکونه شود بخیز د چنان کند تا از دهان که ریزان کریزند ارکنند آن بکفتند جمله حکیمان فراهم

دستور زکام

کد این رنج هر کز نیابد خلاص ولی الکه زو رنج نیدان بود ز ان اندکی کنده کند کند محمد و خشک و
خانقریه هر بدان نالند ز ان اندکی وانکه کنند چند روز مدام در مالش چه فرش لذکلام ولیکن اکر
هست کنند فیل خورند دائم او سیر را جمل دستور اختم بدانکه اختم بادات غلیظ که دماغ را

بینی بسته شدن منفض دماغ

بسته نماید و راه مشام چنان بسته شود که بیچ حرف از خشک و رنج حس را تواند و ادن و سبب خلط غلیظ
کده عفن شده علاج مواب ان بود که اب بینال را قطره قطره در دماغ چکانند تا خلط ارخ نماید و
بول الفسان را هم در دماغ چکانند لسبب که دماغ ایک شاید نوع دیکر کندس خلط که از دماغ روان شده
دان هم خلط کننده باشد که از شده حرارت میشود علامت ان بود که دان کننده شود چنانکه اختم

اندر امراض حلق و زبان و کام

خناق

دستور خناق

خروج اللسان

اندر فرو رفتن کام بحلق

ازکنند او مستعمل گه و بعضی از قدما فرموده اند بجای مستفرغ [illegible] که این علت صعب بی پرهیز نمی باشد و لکن بالجمله

کنند که از رنج دندان بود و بحقیق [illegible] علاج صواب آن بود که بگیرند جوهر [illegible] و قلقند از هر یکی

بگدرم علاجه [illegible] بر دندان طلا نمایند رفع خواهد نمود ان شاء الله تعالی و اگر [illegible] زیر لقل [illegible]

علاج آن بود که [illegible] مخلوط نموده همیشه [illegible] تا رفع کند که زیر بغل را [illegible] اندر امراض حلق و زبان

و لب و حنجره و گلو مطلب اول در مرض خناق منظومه مشرح الاسم بر خاص و عام علامات خناق [illegible]

مدام جیان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] زبان [illegible] علامات [illegible]

[illegible] بود در بسیار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و فقه قیفال زن [illegible]

[illegible] زده در حال زن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] انجیر [illegible]

شب و روز [illegible] [illegible] بیک [illegible] [illegible] بیرون رود ز فضل خدا راحت افزون شود دستور

خناق [illegible] این مرض هم از باد و بلغم و خون بود علامات آن بود که حلق ورم کند چنانکه [illegible]

فرو [illegible] از سبب علت [illegible] بود علامات آن بود که [illegible] بسیار نباید علاج صواب آن بود که در حال

رگ قیفال [illegible] و [illegible] [illegible] رگ قیفال از سبب علت از باد و بلغم بود علامت

آن بود که از دهان آب [illegible] [illegible] [illegible] سفید بود و چشم سفید بود و در [illegible] علاج آن بود

که انجیر را در [illegible] انجیر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علت [illegible]

بر طرف شود اندر خروج اللسان منظومه بگویم [illegible] خروج اللسان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

رنج را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بیرون [illegible] زبان از [illegible] [illegible] اندر فرو رفتن کام [illegible] منظومه که این مرض [illegible] خروج [illegible]

فرو افتد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بگویم [illegible] رفع علت [illegible]

بگیرند [illegible] [illegible]

دستور خروج اللسان

اندر ثقل زبان

دستور ثقل زبان

اندر رفتن ریق از دهن

دستور رفتن ریق از دهن

اندر گرفتن گلو و قیف [illegible]

بگیرند [illegible] [illegible] [illegible] ز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] برای او [illegible] [illegible] [illegible] کام افتاده از سر قفا

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آهنین دستور خروج اللسان خروج اللسان آن بود که [illegible]

در زیر زبان پدید آید علاج صواب آن بود که در زیر زنخ حجامت نمایند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

فرو افتادن کام در گلو علامت آن بود که [illegible] و سر و قفا [illegible] [illegible] علاج آن بود که [illegible]

بگیرند [illegible] [illegible] [illegible] کام فرو افتد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آهنین [illegible] اندر ثقل زبان منظومه

بگویم علامات ثقل زبان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] فرو افتد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ز فضل الهی [illegible] شفا دستور ثقل

زبان علامت آن بود که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در کام [illegible] علاج صواب آن بود که بگیرند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] رفتن ریق از دهن منظومه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] دستور رفتن ریق از دهن علاج صواب آن بود که بگیرند [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اندر گرفتن گلو

منظومه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ز فضل الهی [illegible] شفا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دستور گرفتن گلو [illegible] [illegible] [illegible] علاج [illegible]

اندر رفتن ریق از دهن

دستور رفتن ریق از دهن

اندر مرض فساد اللثات

دستور فساد اللثات

باب سابع اندر امراض خنازیر و کلف و غیره

اندر مرض خنازیر

دستور خنازیر

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ان شاء الله تعالی

اندر آب رفتن از دهن منظومه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

نافع بود [illegible] [illegible] رنج دائم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دستور آب رفتن دهان [illegible] [illegible] دائم [illegible]

از [illegible] رطوبت بود علاج صواب آن بود که اطریفل بزرگ [illegible] [illegible] [illegible] اطریفل [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اندر مرض فساد اللثات که تباه شدن گوشت بن دندان باشد منظومه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] فساد اللثات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دستور فساد اللثات [illegible] [illegible]

بن دندان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علاج صواب آن بود که بگیرند [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] دندان [illegible] [illegible] گوشت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علت

حجامت نمایند [illegible] [illegible] باب سابع اندر امراض [illegible] خنازیر و کلف و غیره اندر خنازیر و

منظومه بگویم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دستور خنازیر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اندر کلف

منظومه

اندر مرض کلف

نوع دیگر علاج

دستور کلف

اندر بهار جگر

اندر مرض سعال [illegible]

علاج سرفه سعال

منظومه اندر کلف [illegible] [illegible] کلف بر رخسار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] بیرون آورند [illegible] [illegible] [illegible] سال و ماه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] رنج [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نافع بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مجرب

بگویم [illegible] [illegible] [illegible] کلف [illegible] [illegible] [illegible] سفید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کلف مدام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کلف [illegible] [illegible] نوع دیگر

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کلف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دستور کلف

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رفع خواهد شد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] علاج صواب آن بود که [illegible] زنخ حجامت نمایند اگر آغاز باشد حجامت

رفع خواهد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رفع بود نوع دیگر علاج

کلف بگیرند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بر کلف طلا [illegible] [illegible] [illegible]

بر طرف خواهد شد مجرب است اندر بهار جگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اندر سعال که سرفه باشد منظومه

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سرفه [illegible] [illegible] [illegible]

حکیمان سعال [illegible] [illegible] سرفه بگویم کنون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] سرفه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سرفه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

دستور اندر سعال که سرفه باشد سعال بر دو نوع باشد خشک و تر از سوء آب و خلط غلیظ و خلط چون بود داء
سرفه خشک بود علاج او مشکل است و دوا آن در روی زمین نرود بلکه صورت بار ازکرم و هم علاج آن
بود دوا و اگر سرفه تر بود اگر آغاز باشد بگیرند درست خشخاش و خطمی و سنگ و بر انزروت یک مثقال و در
میان نخل سیراب بجوشانند و یک مثقال گل با کل هم به نهند و بپزند تا سفید باشد و لیکن آن قدر
محموده قدر ترتب ده درم تا سخن درم بیل نمایند اگر سرفه خشک بود میان دو شانه حجامت نمایند خفیف
دهند و اگر سرفه تر در سینه گرفته بسیار صعب شده اگر به دق رسیده باشد قرص کافور و قرص طباشیر
و قرص زعفران خشک سفید بود و شیر خرد شیر بز نافع بود صفت اقراص ان شاء الله تعالی در دستور
مستقل ذکر خواهد شد اندر ذات الجنب منظومه علامات دارد و اگر شنوی بگویم بر او ذات الجنب
از اخر شود درد و اماس از نوی راست زهلوی زیرین بباید شناخت دوام سرفه دایم و تنگی نفس شرکی
کند صاحب او موی کشایند از دست ها باسلیق همین است و از روی او آن رفیق دستور ذات الجنب
سبب این علت از غلبه خون بود یا از امتلاء علامت آن بود که از جانب راست درد پهلو
عظیم ظاهر شود و دایم صاحب علل سرفه زیاد کند و تنگ نفس آورد و صاحب علت بوی ترش
زیاد مایل بود علاج صواب آن بود که از هر دو دست رگ باسلیق بگشایند و معده را پاک سازند
و ماء الشعیر بدهند اندر ذات الرئه منظومه بدانید ذات الرئه را شان که از سوی جنب است
اماس آن اگر درد از وی نباشد یقین بگویم علاج و را اینچنین روان باسلیق از دست راست کشیم
این رنج دارد دیگر بگیم دستور ذات الرئه سبب آن از غلبه خون بود علامت آن بود که درد
و اماس از سوی چپ بود علاج صواب آن بود که باسلیق از دست راست بگشایند و دوا در بیگار نباید

اندر درد معده

اندر درد معده منظومه کسی را که درد در معده بود حدوثش ز سرد و گرم بود اگر حار گردیده است در درون
از او آروغ ترش آید بیرون طعامش نشد دیر در تطبیق هضم بسرد معده چنین است و از کتابه و حاقرقره و شنگوبز
تکن اول با فلفلین و ابهل درم چند از انیسون اندر آن ۳ هفته بدین نوع معجون بخار در این است از فقط باز اول
علاج بلغم نماید شفا نوع دیگر معده بود که از گرم آن اثر طعامش گداز و در او شود دیر اگر بیش آروغ زند و دندان
خورد آن بسیار باشد طعام پاک طباشیر و آلوی خسته کنار علاج و سعدی و رساد سماق و سرایج و زعفران
دیگر خشک کافور و هم دامرا ارزن بنمار کن آن اگر و ز آن جمله نعنع در از شکر کن ز این نمار آن فزود از
تا از معده بیرون ناید دستور درد معده بعنی مزاج دارد این بر دو نوع است یا هم از گرمی معده و هم از سردی معده باشد
اگر سبب علت از سردی بود علامت آن بود که طعام دیر هضم می شود و آروغ ترش در معده بیرون آید
و گاه باشد که غذا هضم نشده دیر گرداند علاج صواب آن بود که بگیرند کتابه و عاقرقرحا و شنگوبز و
فلفلین همه را اول کرده در عسل سرشته سه هفته در خمار بیل بوا رند قدر شربت بالقوه اگر از سردی
معده بود دفع کند و اگر سبب علت از گرمی معده بود طعام زود تر هضم شود علامت آن بود که ا
آروغ ترش ناک آید و دل طپیدن آید در زبان بسیار خوردن آب علاج صواب آن بود که بگیرند
طباشیر و آلوی خسته کنار کرده و سعدی و ز ر و سماق و سرایج و زعفران و خشک کافور و دو امرا هم
و همچنان ارزن نمار اول نمایند و ثلث ارد سیه مذکور عسل مصفی شکر تبرزد سرشته با هم و
بقدر قوت شربت در روز نهار میل فرمایند که معده را بهبود اندر هیضه منظومه اگر هیضه
بری و دار درآن علاجش بپرزنانه دیگر بدان دیگر و نیز و اگر شد در آمیخته با اصل بپزی دهند در و
لیموی خشک نافع بود مهر شب اگر زیر نوان نهد بهیضه که اسهال باقی نشد ز زنجبیل پوشیده نافع بود

اندر درد معده
نوع دیگر
دستور درد معده
اندر هیضه

دستور هیضه سبب از سرد شدن معده باشد از امتلاء و فراوان امتلاء معده سرد شود علامت آن بود که
معده ترش کند غذا را وگاه باشد که قی آورد و گاه چنین که اسهال آورد علاج صواب آن بود که فاقه
بر نهند و جوز بوا را با عسل آمیخته بدهند بسیار نافع بود و لیموی خشک در زیر دندان نگهدارند سود دارد اگر
قی یا اسهال آورده باشد زرنباد را و شیره بدهند بسیار سود دارد اندر ضیق النفس منظومه ز ضیق
النفس گر بپرسی دوا درم سنگ ساده ده بو حیا صبر خیز با انکس کرد هند ز تنگ النفس عقل زر دهید ستان
شنگ ده با هوه سیر دیگر به فلفل در او نیم سیر بزرگ دیگر شیطرج شنگوبز از این مقدم نساوه بپز هم
شیر را اندر آن رسم دار هر بامدادش کف زین مدار خانه از این هر سه علت بس زیر قان و قولنج و
ضیق النفس دستور ضیق النفس سبب این علت از کثرت بلغم غلیظ بود و از غلبه رطوبت
علاج صواب آن بود که بگیرند سنگ ساده ده درم و بوحیا ده درم حب ها ساخته فرو برند و صبر را
با انکس نیز آمیخته میل بدارند نافع بود نوع دیگر علاج شنگ بوده ده بوده سیر و بموزن و فلفل هر دو
نیم سیر بزرگ و شیطرج و شنگوبز همه را از این مقدم علاجیه محفوظ در میان دو سیر شیر گرفته
پاک آمیخته در هر بامداد یک کف از آن رغبت فرمایند ضیق النفس و یرقان و قولنج را نافع بود
اندر خفقان منظومه حکیم حرب گفت به جنبش قل بود آنچه خفقان طبیبا پاک دل ز بسیاری گرم و
اخلاط طبیبا که در او کاه در دل بود بود درد که سوی حیا مدام بر آورد دل و دوام کوی در دنیا کمال در
شفا در این نوع این درد باشد روا علاج کن آنچه در د معده آن بگفتم بجان ده از این رنج آن دوا از ده دا
بهتر است باسلیق گشایند از دست او از رفیق دستور خفقان بدانکه سبب این علت از
زیاده شدن یا از قوه دل باشد از بسیاری گرمی دا اخلاط علامت آن بود که دل همیشه در طپیدن
باشد و حیا در روز ناک باشد علاج صواب آن بود که در درد معده مذکور شده آن را بکار دارند و فصل کنند

اندر فواق منظومه

دستور هیضه
اندر ضیق النفس
دستور ضیق النفس
اندر خفقان
دستور خفقان

اندر فواق منظومه سر صدق گویم به روی نفاق علامات دارد بنیج فواق بفارسی هکک نام او
ببنوی که هند ها بخوانند در هندوی ۳ نوع است این رنج از یک نام زیادتی رنگ سیم از طعام اگر کرد در
معده نابود فرو هکک زبانش برخیزد از او در این رنج دار روی تو بهتر است طبیب در این حال بعد هم گرمی است
سر معده سوء خلط گیرد اگر برون آرا ز معده اخلاط تر در این نوع بهم کنند و اگر هکک سبب حادث
نا غذا اثر کرد از بار باشد خطرناک آن بیابد منبه حقیقیه معدران دستور فواق بدانکه فواق از ۳
علت خیزد از بار و هم تخمه و طعام اگر سبب علت از بار بود علامت آن بود که رگ و در معده فرو
بیابد و زبان از جا حرکت نکند اگر سبب علت از بار بود علاج او بسیار مشکل است و اگر سبب علت
از تخمه و طعام بود ورا باید دار روی قی بدهند که لغایت منکوب است البته باید هر دو نوع دار روی قی فرمایند
اندر خناق یعنی بیهوشی منظومه به بیهوشی دل بگویم روا که گویند جمله حکیمان خناق دیگر نام او از رنج بلنذوی
کو سنبات گویند در هندوی طبیبان هند و حکیمان ما بانواع گفتند این رنج را کسی بیت گفته کسی سیزده
از این چند شربت جسیده است همه حرارت است در آفتاب بسبب لرزش باشد قرار آب
ندارند قرنفل افزاه مهوز طبیبان صاحب تجارت اگر نمایندم در علم نبض انشا معرف نگردد
بر رنج هنا نه از ذاکر خامه نه نطق زبان ز آن کرد معلوم اندر آن رواهاست اسان و خوب است
از آن رنج مر شفا گیت باالکان رسنجاب و نخش سرب کن هر دو یار ز شنگرف ریکیبر تنکار
ندا ز شر کو زنخش ز نتر هلیله ار سلیلی بعلیه اجا آورده ۴ غلوله از آن رنج حب کنند با لعاب
بزر قطونا
سودار و بار دهند به پرهیز و ز دم بسم اگر ز نرش و حرارت و شیر و لبن نستاره نافع

اندر مرض فواق
دستور فواق
اندر خناق یعنی بیهوشی

دستور غشا

ز نسیان و غفلت انو در نهاد دستور غشا و این مرض از انواع [illegible] [illegible] قبابت نوع میدانند و هر یکی سیزده نوع میخوانند و علامت این مرضها از کثرت حرارت قلب [illegible] بر ذات الجنب ماند و طبیبی که حاذق نباشد از مرض غشا نتواند بد به هر که طبیب [illegible] در نبض [illegible] داشته باشد [illegible] این مرض را بقواعد نبض دریافت نماید و الا قلّد و تعریف این مرض بقلم و تقریر و تحریر دقیق باید الحاصل علاج این انواع همه را صواب آن بود که بگیرند سیماب و رب [illegible] درم و [illegible] یکدرم [illegible] مرد ترهلیله [illegible] درم لیس این جمله ۴ جا [illegible] تحقیق و تلقیح نمود [illegible] و [illegible] آن را

اندر ایلاوس سل ورق

غلوله باکرده [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] و بر هیز باید از وی [illegible] و ترش و [illegible] میش و [illegible] این [illegible] مذکور [illegible] بهبرد اندر امراض سل منظومه حکیمان [illegible] خوانند سل کم مشکلات علامات سل [illegible] ریش اندر شش آید بدید [illegible] [illegible] [illegible] آید از سرفه اخلاط ریم [illegible] نبض [illegible] و عظیم [illegible] گرم [illegible] آید [illegible] روز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

دستور سل ورق

آید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و لیکن با اعاز علت [illegible] علت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

از این رنج از فضل باری رهد دستور سل بیان [illegible] ریش اندر شش پدید آید و علامات آن [illegible] دائم سرفه در روز [illegible] باشد و سرفه آنچه جدا شود [illegible] ریم [illegible] [illegible] باشد شبیه [illegible] و علامت آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و بدن بسیار [illegible] اگر در ابتدا باشد شیر [illegible] دارد قرص کافور و قرص طباشیر و قرص کهربا و قرص [illegible] بسیار [illegible] [illegible] [illegible] دست [illegible] و طبیب [illegible] که [illegible] کند که سل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این مرض [illegible] مگر آنکه خلاق عالمیان [illegible] [illegible]

اندر جوع

اعلم بالصواب اندر مرض جوع منظومه بگیریم [illegible] نقصان جوع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] درم [illegible] فلفل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هلیله [illegible] [illegible] سیاه و [illegible] نمک [illegible] فلفل و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

دستور جوع

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فلفلین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دستور جوع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هضم طعام آورد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علاج صواب آن بود که بگیرند [illegible] هلیله [illegible] درم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ۳ درم فلفل [illegible] [illegible] درم همه را در یکجا [illegible] کرده صبح و شام [illegible] جوع را رفع نماید و هضم طعام آورد نوع دیگر بگیرند [illegible] [illegible] یکدرم هلیله یکدرم [illegible] یکدرم [illegible] سیاه یکدرم [illegible] [illegible] یکدرم [illegible] یکدرم همه را در یکجا [illegible] کرده صبح و شام [illegible] نوع دیگر [illegible] فلفل [illegible] [illegible] از هر یک ۲ درم یکجا [illegible] کرده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نوع دیگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فلفلین [illegible]

در یکجا [illegible] کرده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] طعام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و مجرب [illegible] اند اندر [illegible] [illegible] منظومه

اندر [illegible] جگر

مجرب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سپرز و جگر [illegible]

نوع دیگر علاج

و در [illegible]

دستور [illegible] آماس شش و جگر

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دستور [illegible] [illegible] شش و جگر و سپرز علاج صواب آن بود که [illegible]

اندر مرض یرقان

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اندر یرقان منظومه علامات یرقان [illegible]

دستور یرقان

[illegible] [illegible]

اندر قولنج

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اندر مرض قولنج منظومه [illegible] [illegible] [illegible] این رنج [illegible] علامات قولنج [illegible]

دستور قولنج

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دستور قولنج [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اندر مرض ترصیع

واگر از سر [illegible] علاج [illegible]
[illegible]
[illegible]
اندر مرض ترصیع منظومه علامات ترصیع [illegible]
[illegible]

دستور ترصیع

[illegible]

اندر امراض کرم شکم

[illegible]

[illegible] دستان [illegible]
[illegible]

دستور [illegible]

علاج

علاج

[illegible]

اندر مرض استسقا

[illegible]

اشارت

[illegible]

دستور در استسقا طبلی

[illegible]

اندر استسقا زقی

دستور در استسقا زقی

اندر استسقا لحمی

علاج لحمی

[illegible]

چو نفس بیاید از این دوا بدان بر الیف ... خشم خدا دستور استسقاء لحمی علامت آن بود که تمام بدن آماس
کند علی الخصوص شکم و علامت بالا استسقاء لحمی آن بود که دست را اندر موضع آماس بگذارند دست
فرو رود و دست را بر دارند چندی گوی بماند بالا آید بجای خود اگر آغاز بود علاج بپرهیزد اگر دیرینه شده
گرداگرد ناف بسته گردد علاج بپرهیزد ولیکن دواها که او را سود کند بدهد و از ریشه علت استسقا را نافع
داغ دافع و قاطع و قالع بود بگیرند یک ... دونه ... بگیرند و در شیر ... کنند و هر روز دو درم ... بهم
میوز ... بهم ... بپزند و نان ... بکار دارند و جهت لغو اینه لحمی ... دافع ... را نافع بود

باب سابع اندر امراض کرده و مثانه و جسم و غیره اندر ریح مثانه منظومه ریح مثانه و گرده و جسم
دیگر معده والت اگر کسی ... آماس کرده شود ... زرد ... و دیگر ... اول شود
الم در ... و ... در این نوع ... رفیق ... تخم ... که آماس کرده ... بسرد
بت و ... بود ... و لیکن ... اگر ... نافع بود تخم خیار و تخم کتان ...
خیار شنبر ستان ... بار اندر ... غلط ... ماليان ... طلد ... از آن ...
دفع از ... دستور ریح مثانه و گرده و جسم اگر ... آماس کرده بود ... از ...
از آن ... علامت ... در ... بود ... علامت این نوع بود علاج
رگ باسلیق بگشایند و آب ... علت آماس کرده از ... بود علامت آن بود ...
و ... بود علاج ... آن ... خیار ... تخم کتان و تخم خیار شنبر ...
بلیلگ ... کرده ... غلط ... در ... ریح ... و مثانه ... بود
اندر سنگ مثانه منظومه اطبا و ... راه به سنگ مثانه ... چنان سنگ ...
مثانه بود ... راه ... و ... انگشت بزرگ ... که ... بالای ... مکر ...
جراح واقف ... به آلات ... بیرون آورد ... در ... تمام

دستور استسقا لحمی
باب سابع اندر امراض گرده و مثانه و غیره
اندر ریح مثانه
دستور ریح مثانه
اندر سنگ مثانه

درمان ... واقف ...

٤٤

دران نوع دارو ... بود ... درم ... بیاز آورند درم ... سلادیت ...
کنند ... پیش ... هر ... سه ... درم ... از ... تخم ... شنبر ... اسیاب ...
بیخ ... مثانه ... چنان ... ریگ ماند سنگ ... دستور سنگ مثانه علامت آن ... کرا
... بسته ... بیرون ... بسیار ... صعب بود علاج آن بود که این علت ... و ... مندانه
مگر ... جراح ... و وقوف ... با آلات ... بیرون کند و ... علاج ... دیگر ... بود
... اشتمال ... در ... الت ... نباید ... بسته کرد در این انواع ... لازم است علاج ... آن ...
بگیرند تخم ... پنج ... بیاز ۲ درم سلادیت یکدرم ... و ... ایام ... چهار ... بیخ
... مثانه ... و ... بسیار ... علاج سنگ مثانه منظومه ... شهاب ... از زبان ... کسته
که ... سنگ مثانه بود ... عالم ... سنگ ... یکبار ... سنگ ... مثانه ... که ... دمت
طفلیم ... بسته ... از ... جان ... از ... والد و والده ... افتاد
زبان ... دوستان ... سر ... رنج ... رسید ... در شهر ... سید ... والد ... رسید
... زبان ... اندوه ... کین ... قلب ... زبان ...
... تکفنا ... رو ... زن ... نفع ...
... سنگ مثانه ... زان ... مدتی ... بر ...
... بده ... خدا ... رضا ...
... آنچه خواهی ... از خدا ... و ... ای راستان ...
... که ... این ... سنگ مثانه ...
... طبیبان دواها ... بر ... خدا ... تر ...
... لطف پروردگار ... از آن سنگ سنگ مثانه ... گرامی ... بیکباره

دستور سنگ مثانه
علاج سنگ مثانه
اشارت

٤٥

از آن وقت ... بیرون رفت اندوه ... فقد ... دوستان گشت شاد
... خاک ... از آن سنگ ... بس ... سنگ بیرون گشته
... لفظ مبارک ... طلب ... در ... زبان ...
خراسان ... سنگ ... طلب ...
و این ... کان ... و وقت کار نوع دیگر علاج ... مثانه منظومه ... هلیله بلیله ...
دیگر ... خیار ...
باب ... از سنگ مثانه ... در مثانه ... سنگ ...
... دیگر ... خطر باشد ...
کند سنگ مثانه ... دستور ... مثانه علاج ... سنگ
... دستور نوع دیگر ...
بگیرند هلیله و بلیله ... و گشنیز ... خیار ...
... کوشانند ... مثانه ... را ...
... بسیار نافع بود ... باب ... سنگ را
... علاج ... اندر سلسل البول منظومه علاج سلسل
... اگر ... ستان ... سنگ ...
... سلسل البول ...
یقین ... سنگ ... سال ...
و دیگر نفع بسیار ... سلسل البول ... ستان ... از ...

نوع دیگر
دستور ... مثانه
اندر سلسل البول

... دانق ...

٤٦

... وقت ... در ... سنگ از آن ... سلسل البول ... پنج سیر ...
... سیر ... افزاوان ... کنند
... سلسل البول ... آب ... علاج
دستور سلسل البول علاج ... آن بود ... این کشته ... بلیله ... آماس کرده ...
... اندر او ... در ... نوع دیگر علاج ...
آن بود ... سیاه ۲ درم ... نوع دیگر علاج ... کیان
... در ... یکدرم ... سلسل البول ... احوال
دارد نوع دیگر علاج سلسل البول ... پنج سیر ... دو سیر ... سنگ
هشت سیر و روغن ده سیر ... یک ...
... سلسل البول ... اندر سوزاک ... منظومه
... علامات سوزاک ... کرا ... بیش ...
... زنگار ... دیگر پنج ... اسفید سلادیت ...
... یکدرم ... این ... سنگ ...
... سوزاک ... دیگر ...
... سوزاک ... دوام ... سلادیت
... زنجبیل ... پیاز ... بر ...
... ندام ... زکام ... علت ...

دستور سلسل البول
اندر سوزاک احوال

دستور ادرار رنگ اصول

بیاید ازان آب استره در رسد پنج درم از انجرم و هموزن کنابه خشک و سکان ما پابر بجوشانند تا در
آب سیر چهار یک بماند بهم بکسیر بانه و بزر وستان نبات و سلیمانی کی با یاران بدهد کر برایش پنج
نهار [illegible] دفع از فصل بر در رکار اگر بلغم و ما بره نقطه بود که اندر مشانه بیارند که از آن
آورد الحیات [illegible] خلیدات بسهر در کیفر فرا رقی نباشد [illegible] ازان [illegible]
در این نوع دارد بیار [illegible] مگر آنکه بخشد فدائش برعا دستور [illegible] بدانکه [illegible]
مرض از سه علت بیاشد از باد و [illegible] و بلغم اگر از باد باشد علامتش آن بود در [illegible]
آنک [illegible] علاج [illegible] بگیرند [illegible] با نه [illegible] و [illegible] و سلیمانی [illegible]

اشارت

دو [illegible] از [illegible] دقت نهار بکدرم [illegible]
از [illegible] دقت [illegible]
[illegible] علت هم گرم باشد و هم [illegible] و مدام تشنگی داشته باشد [illegible]
علاج [illegible] بگیرند هلیله و سلیمانی و [illegible]
[illegible] سیر آب [illegible] نهار [illegible] صبح [illegible] علت [illegible]
[illegible] هر [illegible] علت [illegible]
[illegible] علاج [illegible] کنابه و خشک و سکان ما [illegible]
در چهار سیر آب [illegible] نبات و سلیمانی هموزن [illegible]
[illegible] علت [illegible]
هر سه علت [illegible] مشانه [illegible]
[illegible] هر سه علت [illegible]

اندر تقویت باه

اندر تقویت باه

اندر تقویت باه [illegible] بادشاه [illegible]
سیاه [illegible] لسان العصافیر و خار خشک [illegible] کو [illegible]
[illegible] دو مثقال [illegible] شکر [illegible] خلط [illegible]

نوع دیگر مجامع

[illegible] اخلاط [illegible]
[illegible] نوع دیگر [illegible]

لذت مباشرت

[illegible] بیاشام [illegible]
[illegible] خلط [illegible]
[illegible] اندر لذت مباشرت قرنفل و عاقرقرحا [illegible]

نوع دیگر

طلا کن [illegible] چنان لذت [illegible]

نوع دیگر

[illegible] قرنفل [illegible]

نوع دیگر

وقت دخول [illegible] لذت [illegible] نهایت [illegible]
[illegible] طلا [illegible] چنان لذت [illegible]

دستور تقویت باه و لذت مباشرت و بحکم خفتن قضیب

[illegible]
طلا کن [illegible] دخول عروس [illegible]
[illegible] که قربان کند جان [illegible] دستور تقویت باه بگیرند عاقرقرحا [illegible]
سیاه [illegible] لسان العصافیر و خار خشک [illegible]
[illegible] هموزن [illegible]
[illegible] میل [illegible]
باشد [illegible] لذت بسیار [illegible]

اندر تقویت باه

خروج منی

نوع دیگر در تقویت باه بگیرند [illegible]
و [illegible] میل [illegible] چنان لذت [illegible]
بگیرند قرنفل و عاقرقرحا [illegible] هموزن [illegible] قضیب [illegible]
[illegible] قضیب [illegible]
[illegible] قضیب طلا نمایند چنان لذت [illegible]

اشارت منی

و [illegible] همین نفع [illegible]
[illegible] خروج منی [illegible]
[illegible] انشقاق [illegible]
گفته اند که [illegible]
[illegible]
[illegible] نوع دارو کنند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دستور از نوع منی

[illegible]
خالص [illegible]
اندر [illegible] دستور از نوع
[illegible] قسم [illegible] قسم [illegible]

[illegible]

اشارت باه

[illegible]
[illegible]
[illegible] باه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در علاج باه

[illegible]
[illegible]

نوع دیگر

[illegible]
[illegible]
تقویت باه [illegible] نوع دیگر تقویت باه [illegible]
نوع دیگر در تقویت باه و لذت مجامعت [illegible]

اندر استسقاء

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دستور حبس البول

[illegible]

اندر قروح ذکر

[illegible]

دستور قروح ذکر

[illegible]

اندر قروح مقعد

[illegible]

اندر تقیه کردن حلق

[illegible]

اندر درد حلق

[illegible]

اشارت

[illegible]

دستور حلق

[illegible]

اسه از خداوند ما این بود گر این رنج بد را نخ بهتر شود دستور رنج مقعد و بیرون آمدن مقعد
آلد این مرض با از غلبه چون بود با صفرا با از بار با از بلغم بود علاج او استفراغ بود بکیرد ارز [illegible]
سر به [illegible] زمانیکه مقعد بیرون آمد [illegible] تا چند دفعه رفع و [illegible] در علاج ناسور مقعد
علاج او آب [illegible] مداومت نماید به [illegible] تا رفع شود اگر از [illegible] رفع نشد و زیاد [illegible]
علاج [illegible] و وقف بالا [illegible] و [illegible] بپیچد نماید در علاج [illegible]
[illegible] علاج [illegible] واقع نماید و در این هر دو موضع [illegible]
[illegible] نماید و [illegible] رسم [illegible] از هر یک [illegible]
[illegible] نماید و [illegible] باب نهم اندر داء الفیل و غیره منظومه
بگویم علامات از داء فیل به اجماع اطباء به قال و قیل در این رنج [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] ظهور [illegible] ظهور علامات
[illegible] اندر این رنج نافع بود [illegible] دیگر
[illegible] علاج [illegible]
در این نوع [illegible] کنند از این رنج [illegible] دیگر [illegible] نافع بود
[illegible] واقع بود دستور داء الفیل داء الفیل مرض [illegible] با انسان [illegible]
[illegible] علت [illegible] و چون [illegible] بود علاج او [illegible]
[illegible] و [illegible] اندرین رنج
[illegible] نافع بود [illegible]
[illegible] تا [illegible] رفع گشته داء الفیل [illegible]
[illegible] بر داء الفیل [illegible] واقع

اندر دوالی منظومه

دستور رنج مقعد

ناسور اندر داء الفیل و غیره

دستور داء الفیل

٢٩

اندر دوالی منظومه
ز رنج دوالی به پیری اگر [illegible] خبر [illegible] رسد وار از او [illegible]
بجا در این رنج دارو [illegible] حکیمان [illegible] ز فضل خداوند [illegible]
[illegible] اگر چون از این جمله [illegible] پس از راه [illegible] کنند [illegible]
[illegible] دستور دوالی دوالی مرض [illegible]
[illegible] در این مرض [illegible] موافق [illegible] علاج [illegible]
[illegible] علت [illegible] اندر جذام و النقرس اندر [illegible]
ز نقرس اگر [illegible] بگویم علامات [illegible] که این [illegible]
[illegible] چنین رنج [illegible]
[illegible] موافق در این رنج [illegible] فصد [illegible] باسلیق [illegible]
اندر این کار [illegible] کنند [illegible] اگر فصد [illegible]
[illegible] دستور النقرس و النقرس
[illegible] علت [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible] باسلیق [illegible] این مرض [illegible]
اندر سبوسه سر منظومه [illegible] حکیمان اسلام [illegible]
[illegible] سبوسه سر [illegible]
[illegible] سبوسه [illegible] سر [illegible]
[illegible] کنند پس این جمله [illegible] کنند

دستور دوالی

اندر مرض النقرس

دستور النقرس

اندر سبوسه سر

یقین است سبوسه [illegible] دستور سبوسه سر [illegible]
[illegible] علاج [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] و [illegible]
سبوسه سر [illegible] اندر تشقق الشعر [illegible] منظومه [illegible]
[illegible] کنند [illegible]
[illegible] شکاف [illegible]
[illegible] کنند دستور تشقق الشعر
در [illegible] علاج [illegible]
[illegible] تشقق الشعر [illegible]
[illegible] اندر صعفه منظومه [illegible] این رنج [illegible]
[illegible] رطوبات [illegible]
[illegible] سرکه و [illegible] اندر [illegible]
[illegible] از فضل پروردگار [illegible]
[illegible] دستور صعفه و صعفه مرض [illegible] انسان [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible] اندر داء الثعلب
منظومه بود [illegible]

بپیوندد در علاج

دستور سبوسه سر

اندر تشقق الشعر

دستور تشقق الشعر

اندر مرض صعفه

دستور صعفه

اندر مرض داء الثعلب

٤٠

که بیرون [illegible] رسیده ز [illegible]
[illegible] دستور داء الثعلب [illegible]
[illegible] علاج [illegible] اندر جذام و برص
منظومه بگفتند حکیمان [illegible] جذام است [illegible] برص [illegible]
[illegible] ندارد [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
بگویم علاج جذام و برص [illegible] حکیمان [illegible]
[illegible] جذام [illegible]
[illegible] رسد [illegible]
[illegible] جذام در این رنج [illegible]
[illegible] در جذام و برص [illegible]
[illegible] جذام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اگر هوشمندی [illegible] جذام و برص [illegible]
[illegible] شرط [illegible]

....

دستور داء الثعلب

اندر جذام و برص

رشادیت

علاج

علاج جذام و برص

نوع دیگر

دستور دیگر برص

زرد است و خرام و برص گشته دو اذ آب در هند بیت چهار به نخستین خوانند طبیب و یار
به یکجا مکتوب هر بیت چهار بیوشان از نقش درم سرو نار عده وقت اسهال فقد ار
حکیم جراحی رود فضل رب حلیم کشند نام دارد و نشسته زان که مشهور باشند بهمن سپستان
سپستان جرم کلکور بهتر سیاه بدارند در سایه از انگاه چون سر بجیرات لسته
زنند او هک و حکمه بیرون داده چه دانند بیرون دو نقش بجام بمالند در جرم حکمه تام خدا
سنگ و ملح ان ده دهند در این نوع نقش به پای کشند بهار سود تا زه کنند ان بدا
دو روزه منصار اگر رود با بلا گر این حکمه با سنگ زنند روات بجز سهک چنین ریعه کوت
برص دفع کرده بحکم الله رود نقطهای سفید و سیاه دستور جرام و برص بدانکه جرام به بیده
قسمت و برص دو قسم به بیده جرام به علت از خون باشد و یک قسم از این
به بیده قسم لا دوات و معالجه بپذیر نه و ان مرض ان قیوه در دماغ برونه نماید دو دماغ
هو زره دو دماغ متعفن باشد چنانکه مردم از او متنفر شوند و معالجات اقسام جرام و برص معالجه باشد علاج هواب
لت قیوه بکیرند موم از موم انجیر دخش در سایه خشک کرده سر بر تاهست در و سیر انها اندر آن باب
ممحوه و لیه این هر دو را ال بسیار کرده و هر وقت ناهار خوش درم از این میل بفرمایند جرام و
برص هر دو را رافع در انع و قالع باشد چنانکه نشاند از جرام و برص نماند و از زنان و نمک
و چرب و حلوا و خام دماهی و حبوبات و شیرینی اشتعال کنند و نبات بر بستر تا نسبت هیچ نگاه نکنند نوع
دیگر اندر جرام و برص بکیرند زنجبیل ۲ و درست سم ۳ این هر دو را در یکجا ال کرده با سرکه بسایند و چهه
تا نیند و نقش دوم یک بقصه از این اب میل بفرمایند و وقت سحر که کمتر حرکت کنند و از این چند برص

... نوع دیگر ...

اندر انواع جرب بدن

که بیان نموده ایم بر بهتر باشد نوع دیگر علاج دواء عت در هندیب چهار که طبیبان نتیجه نامند به یکجا
کمیده و نقش درم رو بزار جوشانیده بعد از اسهال قبعد تناول نمایند جرام و برص هر دو را نفع ۲ تجربت
نوع دیگر نوع دیگر علاج بکیرند جرم کلکور سیاه و او در سایه نگاه بدارند اتنی سراو و هر جیرات بسته نوبات سکه آرد
بیرون اید بعد ازان با بیرون در نوع تمام در سکه با جرم خلط شده و غذا انگشت ملح می نهند از او همین دستور نقش
ماه پیاپی بنا بنیه و تازه کنند و از این سکه با سنگ بکنند سیاه و باشند جرام و برص سیاه و سفید به
بین دستور از عمل اندر نوع کنند و بسیار بهتر بود اندر جرب منظومه جرب که بکویم نشان و خبر
که در جانس از اعضای اندر که بخیزد زیاده خشک حفض پدید او رد خارش اندر بدن ۳ آنچه زر ریخ
دستور جرب اهر سپستان چه سر را بکنند بار یک ان بجوشان یک سیر دهن لقر بر ان آب کن یک
تغار دیگر باندازه بجوشند و از سرد و ان اب بر کبیر از دهن زنند طلا کن یک جاب
اندام اگر بپذیرد مرض خون او چون تهر زرکر در ملح سجوزه سپستان زرهر یک یک درم سنگ و نیم کن
دیگر مازو با درم سنگ چار یک سیر دهن لقر اندر آر ۳ روزش بمالند بر ان اگر برخیزد
چهارم شو بقید سر بفضل خداوند از زرنیخ گر نماند نشان نقش مجسم گوگرد با دهن ام
جرب بعضی ... اگر بمالند بر تن رود تو بهتر دستور جرب که گر باشد سر ان ماده خشک حفض باشد علاج هواب
تن قیوه بکیرند زرنیخ ۳ توله و او با یک لب بسایند در میان یک سیر دهن لقر بجوشانند و یک طغار
دیگر اب سرد ریخته و انرا در میان آب جوشانیده و لعاب انرا در میان اب سرد ریخته و
انچه دهن زرد بر روی اب مانده او را جمع کرده بکیرند و بعد از آن با بدان طلا نمایند و خیار
جرب را ببرد و نشانی از علت جرب نماند و بعد از ان دیگر این علت پدید نیاید نوع دیگر علاج
بکیرند گوگرد و ملح بجوزه از هر یک یک درم و نیم مازو ۲ چهار درم سنگ گرفته به ۲ کوفته در یک سیر دهن لقر

اندر انواع بهق

انچه ۳ روز در بدن طلا نمایند و روز چهارم بدن را بشویند جرب را ببرد که اثری از او نماند و کریت
با بادی بهم انجیه بر بدن طلا نمایند جرب را ببرد نه نقش ماند نه خارش اندر بهق منظومه در نوع
نوع دیگر است در هند نام بهق یکی میدانند نقطه زنگ شقق به بعضی سیه دام میدانند بگویم بهر دو یکه
چه زیرک و بهتر سپستان اب بکو کردن قبل سیماب لسا بیندان جمله یکجا کنند طلا
برد بهتر سفید یقین است از فضل باری بدید اگر سفید سیه بود سپستان جو نه قسط و پیاز
نوع دیگر صعب سیه دانه خردل و زرچوبه ار دیگر است از جز هندی سپستان هلیله بلیله بکن با اکی رباد
محض چوب نیل سبز وزان هر دو کیرند خاکستر زنک سیه سنجد و آمله دیگر است آرد
نوع دیگر دیگر بنگره نسا و نقش در سرکه هندوار طلا کن بر اندام رو بر چهار بهق کرم در
باشد قدیم کنند دفع پروردگار کریم بمالند گر گوگرد شتر اگر بهر روز یک هفته با شتر بهق دفع
نوع دیگر گردد بفضل الله نماند سفید و گر بود سیاه زرنیخ زرد و دیگر اشخار از این هر دو نیم درم
نمک ال زرنده ملح است دانه دیگر زرچوبه و تخم ترب ای سبز سپستان زرد و زر
دستور بهق بکیرند بکن الاس این جمله یکجا بهم بیندازد در سرکه هندوی و هند باشد بر پهلوان قوس
بمالند چون یک هفته این نسق نماند بر اندام نام بهق نمونه ترک را ماتی کنید هم سفید
گردد بیرون اید کل جنبه مقدار او و ادمند دیگر از کی سیر اندر کشند لسا بیند با
بر رخ نهند از این نوع از بیخ و بن بر کنند دستور بهق بدانکه این علت بر دو نوع بود سفید
دیگر سیاه علاج هواب تن قیوه بکیرند برگ درخت رواب او ۲ بکیرند و سیماب با کوکرد قبل موقه
همه را در یکجا بسایند و این جمله را یکجا نهند و بمالند چند مرتبه بهق بهق را ببرد که دیگر اثری نماند

نوع دیگر صعب بهق

[seal]

اندر ترقید یکی اعضا

نوع دیگر علاج بهق بکیرند جوزه قسط و تخم ترب سیه دانه و خردل و زرچوبه و سپستان هندی هلیله بلیله رباد محض
و چوب نیل را سوخته خاکستر هر دو را کرفته و زرنک سنجد و آمله و در است اگر دو بکیرند همه را وزن کرفته
در سرکه هندی بسایند و بر اندام طلا نمایند بهق سیاه و سفید را بر طرف نماید نوع دیگر بکیرند کوکرد شتر
و هر روز تا یک هفته با زیاده بر بهق طلا نمایند بهق را ببرد نوع دیگر بکیرند زرنیخ زرد و اشخار از هر دو
نیم درم و ملح دانه و زرچوبه و تخم ترب از هر یک یک درم در یکجا ال کرده و در سرکه هندی باز نمایند و لعاب
قوس بیندد و بعد یک هفته بر بهق طلا برارند بهق را بر طرف نماید و اگر بهق در سر و دست باشد بکیرند جوزه
نمک و ز آتش بکدازند زمانی خورشید کرده بیرون بیاورند و گل و بونه و اندک سیر بهم ال نموده بسایند
و بر سر بمالند بهق سر دو ۲ را ببرد و بسیار مجرب است اندر ترقید یکی از اعضا منظومه بستر ترقید را بار و جهت
دستور ترقید اعضا دیگر معالجه این رنج کویم بسر بکیرند از قند ترتیب هم بورق بر ان نقش و کان درم ۳ از
نوع دیگر ... موم خالص بیکجا کنند دیگر روغن با شیر دوده نهند پس این جمله بر روی آتش کنند هم جوشیده
گرده ور قند آورند بعضو یکه ترقید کرده مال نکو کرده از فضل حق حسب حال دیگر بنه اشتر بده
سوزنند هم با گرم روغن کاو کنند دیگر روغن کنجد و قیر را بکن گرم و مالیدن چند در جا
اندر اورام جن
دستور ترقید که عضو یا دست با پا علاج هواب تن قیوه بکیرند قند و قیر ده درم ۳ درم ۳
در روغن کاو به بیده درم داده و به ۲ در آتش خرقه در روی آتش بگدازند و جوشیده که شیره او نرد
نوع دیگر صعب ... عضو طلا برارند نوع دیگر بکیرند کرم اشتر را با روغن کاو درم نمایند و بعضو طلا بفرمایند و نوع
دیگر بکیرند قیر و روغن کنجد خلط کرده بعضو طلا بفرمایند جمیع ترقیدی عضو را هم ارده و رفع
نماید نوع دیگر اندر اورام بدن منظومه ما و بر ایام اسام مردم کنون ز بدامان شوی ز اهل هستون

زباد و زبلع زنلو زمخن مدوش از این چهار نجه برون بگویم دوا از این زخمها رسد بتجارب دید
یادگار سستان بیخ انجبار و بیخ سفید لسان العصافیر یکجا کنند دیگر زنجبیل و فلفل دراز شنخاور
رنگهار ... بسار بکن الماس وزن متقابل نبود در دو مار کن تلث رم حدید از این جمله یک کف
برآورنهار ... در این کار یکسره برآر به هر چیز از زخم و بالگین زشیر هر جمله چیز جز آنکه زاد
رام اعضا و یرقان ورم رهانند خداوند ما اکرم هنوز نمک سنگ و زرجوبه هم بسا و طلا کن هم
بر ورم کند دفع انواع اماس تن نهان نفع یاد زنهار که هن دیگر روغن بید انجبیر اگر بمالی
بالا اماس عفو نشبر که زیاد باشد تعین نشود ورم کربو بلع است فربه شده چه اماس کرم است دیگر حل
کون مدوش تعیین است ازمخ حنن اگر سوزش و درد و ... هلک زن ... ان تا فوش برون
روغ لعاب صبر کبیر الخجامال شده دفع ازقفل برد ز کار دستور از اورام بدن بدالله اورام
از چهار علت چنیزد از باد و بلغم و دم و خون علاج جواب ... بیخ انجبیر و بیخ سفید و لسان العصافیر
و زنجبیل و فلفل دراز و شنخاور و رنگهار و چوب ... در یکی الماس کرده بموزن و ثلث او ربه رم
حدید در آور بخته و بهم آمیخته هر صبح یک کف از این بیل بفرمایند تا نگاه و جمیع اورام چهار علت و یرقان
در ۲ بهره و از غذاهای چیز دیگر و بالا انگیز و شیر ... به پرهیز بفرمایند او دیگر علاج اورام بکبیر
هنوز نمک سنگ و زرچوبه بموزن ... نموده بر اورام طلا نمایند و سرکه کهنه هم همین نفع بخشد و اگر
سبب علت از مواد بالا باشد روغن بید انجبیر ۲ بر برون طلا بداید بار بار ... نکند و رفع نماید انواع اگر
اگر اماس گرم است علامت ... او سوم لعل کن بود و مدوش این علت از خون باشد علاج
جواب ... ح بکبیر ... کلک بزنند تا خون بیرون رود و لعاب صبر ... از آن طلا بفرمایند اندر
دمل منظومه گر آغاز دمل شده در وجه بعین خون به ... باید گشوده ز جنت آورد
درو کمتر کند منبرار هر گز برون سر کند وهر گاه آغاز جوشه برو نکرد دگر هیچ ... رندراو
بکلازوانکه ارد ...

اجبارند
بلمیرند ز کجو دو رنه لسا بیند این هر دو با عقد قی بمالند بر دمل خام اگر نرمیخت آورد
زبراده بازبر هیبرون آمدش دردو راحت شود چه که ... زرد اردوی بایست رسد دستور از جای
سبب از مواد خون بود و با بولفه کنند و هر حبله او را نرم شود آورد و دمل ۲ از او آغاز بود
به بنید رم او حل شده و بکبیر نو کجو دو رنه و لسا بینید هر دو ۲ عقد قی نمایند بر دمل بالند دراو نرم شود
آورده اند ... طرف منظومه ز انواع ... از نشان لشبنور هر جو ز خوانند در بنید در
بیت یکجنس ... جه ز باد و صفرا و تیره بود به سبنری زند زنگ اورام او و بالا آنکه
السه جوبه نام او که ازرر در تن گاه فرنا لکار زند هر جای گاه ... رنگ تیار ور این رنج کمتر ...
آدم ... جز فضل از رب العالمین و لیکن حکیمان چنین گفته اند که با دارچه خورنش بیرون
کنند دستور لوط و لوط بیت یکجنس ... باشد و سبب از باد غلیظ و بلغم صفرا بود علاج جواب
لین قدح او ۲ باد تو جه میران کنند خون او ۲ رفع شده جمیع الانواع کبود ... اندر طرف آنکه منظومه
جز آنکه از آنکه ... فرا بنند او را جو غاری با غاز ... دمل بود و خورد تخم مردم ... بخته
شده با جهار مردم بود جای او مرذبات هر روز بنیاد او ساعتی خطرناک باشد ملام
لبقر ... دیگر لگام در و جمع ... بسایند با ب ... کنند و کر
بیخها خوزه برکشد چه باقند مخلوط اندر کشد چه ... و رو بر وقت بکن
دو وجه چند بر روش ... خورد ... هر بر تن ... اسباب ... کن
اگر شهد تا باب یکجا کنند بمالند بر روی خوزه نهند کند چهار هفته مراین خانه کار
شده دفع از قفل برد زکار مثل کو خورد ... نافع بود دیگر ... دستوری خورد و درد
نشته دوای خوزه داغ لمان دیگر هیچ چیزی مدان به از آن دستوری انکه لبنر خوزه

علامت ... در آغاز مثل دمل بود و زمانیکه بخته ... فجم انسان ... بخورد ... از آن
معالجه ... بود یکجا ... و یکی لگام دیگر ... این سه نوع بدار و علاج نماید خطرناک
بود علاج جواب ... بکبیر ... ۲ باب مرهم نمایند و ... طلا بفرمایند و ... این
خواص ... با قند مخلوط نماید طلا بفرمایند اگر ... پنج روز باید ... مر ... زنند اگر ... دفع
با زخم ... بخورد ... دیگر ... اگر شهد تا باب ۲ یکجا کرده بر روی خوزه ۲ بالند دفع
خوزه باید تا چهار هفته ... نوع الحله ۲ ... طرف کنند ... مثل ... بود و ...
نافع بود ... نام ... اندر جراحت بدن منظومه چه در تن ... جراحت
ما را این ... باید داد ... زان منفعت چنین است ... اندر
اگر استخوانی ... ز خاک ... بیده ...
بمن الماس ... بس ... دو هفته ... نشان
کر ... بسوزند اگر استخوان ... کنند الماس ...
چه ... کهن ساله ... لفضل خداوند عالم ... همین نفع ...
مردوان ... حنظل ... ز آن سستان ... سنگ ...
... چه ... ۳ تولد ... اندر ... بکوشان با او ... این ...
... سیاه ... چندگاه ... قدید ...
در ... نو ... لحم جدید دستوری جراحت بدن علاج جواب ... بکبیر ... است ...
منفعت ... و تر ... و جراحت ...
مرهم نماید ... ۲ بهره ... اگر ...
دالا استخوان ...

و اگر استخوان ۲ لبوزند و از آخر ... مرهم کرده و ... نهند ... ۲ بهره و ... میده
با درید و کاجک مردان و حنظل جنبیر همین نفع ده و جراحت بدن ۲ باک ... اندر
مرض سرطان منظومه بقول حکیمان ز رهای خدا بگویم ... سرطان چه ... کرده در
میان و دوشانه بود شده پخته و بیخ رخنه کند چه کفکیر ... بسوزد ... شود
و دردهار روز ... مزون خورد حنظل ... و سبینه ... و از انجام ... خون
کند اگر وقت ... شکاف ... گر ... چه بخته شود ...
ماری ... کزین ... هر از ... دیگر ... ... تجربت ...
... دستوری سرطان ... علامت ... حقیقت ... سرطان اگر ...
دو شانه بر ... ظهور کند ... و گرجای دیگر ... ظهور ... اگر ...
... علاج جواب ... شگافند ... ماده ... مرهم ...
تا ماده ۲ بهره ... مرهم او ... دستوری ... اندر ... منظومه
کرد ... بسوزند ... باید ... کل جو ... آب باران ... سر ...
پس ... آب ... بریز بمقدار آن آب دیگر در آن ... کن ...
برین نوع ... آتش بریز چه ... در آن آب ... بر ... نان
... گاو ... یاران بمالند ... حالگاه ... بنه ... براه
... برخاک ... مرهم ... کنان چه مالند ... سوخته ...
چون آتش افروخته بفضل خداوند ... سرد ... رد ... روان

اگر سوخته آتش اندک است همین تنها کافی است دستور سوختگی بی علاج و آب گرم تیر
بگیرند گل چون با باران و لعاب سه عدد اسفناج بربرند و دهن مقدار است دیگر بربرند تا دان
حوض خلط کرده و بجوشانند تا آب لجن زرد باز آب بربرند تا آنگه مرتبه آب بربرند تا آب شوند و
در بریز آب گل وی بسایانند و روان روغن گاو بربرند ولعاب آن سالانه بر جای سوختگی تا
چند بار با علاج آورد در روغن زیتانی و دهن کتان تار عقده و هرچند طلا مانند و زخم را
به تمامه و گوشت بریانید اندر در گوشت بدن منطوطیه و دوای مجرب شده بهر درد بکوبد
پیش قرار حرد و آنکه اگر و بخم جایه تمامی بودن برابر نگار چو گل خیار سار او ایام
چنین تکن خلط بادوج تر آن آبی زیر طلا کن بر روی درستقدیم کند رفع هر دردگار بسیم
چو درد بگیرد بر زیر خصیه شود میمندار از هیچ را آورده چو درد بساند سیاهات چه تاره با آلات
این یکی سرخ او بر روغن گل کلک سیر با قند مال شده دفع از فضل حق حب حال
همین نفع سیب و خیار کند همین فایده هیچ جسته بعد هر چون دیده در شیر باشد است
که بیدادت لعقی کسانه باید بنفشه که اگر ترنیابد بر گلک و با شطرنج و بید در وی
شود دفع از فضل پروردگار مجادله کرد از این هر چهار دستور دیدم بدن علاج آن چو
بکبیرند آنچه داد و شحم بابرا بره همه موزی او آن تخمه مثل سبزه و در میان دو روغن گل علاج کرده
هر جای رسد طلا نمایند رفع کند درد اندام و در دکه بر زیر خصیه شده و آن درد بسیار عیب در کار
بیه و از بار در زرد مگر آنکه جراح قابل داغ نماید با آلات آهنی و بر روغن گلک باقند بسیار مانند

رفع خواهد

رفع خواهد شد نوع دیگر و بعضی را اگر در رشت در بینه باشد علاج بگیرید تنها بر گلک دوا
شطرنج و بید در دو کرده همون کوبیده بر گلک طلا فرمایند و اگر یکی از این هر چهار سوختگی
طلا فرمایند رفع خواهد شد اندر آبله منظومه بگفته حکیمان همه سم دله که از خون فا
سد شده آبله پیدا شود در تن مردمان نزاد و هم پیر دو زن و کوه کان برو ایش آبله
بر تن خصوصا با اطفال و از مرد و زن و لیکن حکیمان چنین گفته اند ز طفلی و در این
رنج چنین میکنند از این هیچ مردم نرا این چه که یکبار این جمله ظاهر شده چنین است حکم
خداوندگار که بیرون نماید یقین و دوم بار دیگر حکم خداوند چنین است دیگر که یکبار ظاهر شده
بر آشفته سبب آبله گر چنین تافته در زشت دو تن یکدیگر یافته بیرون دیر آید شده تنگ زده
بسوزد شب و سعند در تب و جمله در این نوع کمتر زنده او بینی مگر فضل رب کار او بینی
سفیدات که در آنها دو زیر یافته که آن جمله با یکدیگر شده خشک بیرون در آید بدر ده نماید
تب گرم اندر وجه علامات چنین است این هیچ چنین شنیدم اگر بر شده تپش گرم و تیز
دست کوکر و از زیر سفید بکوب آب کرده پیکجا کشند چو که دانه شهر از کون بیرون
بود هر دو دار چنین از رد فنون نسخه اندر این رنج اول دهند به افزا عسل با نان جو دهند
دستور آبله بدانکه آنکه این مرض از خون فاسد بود و هر کس ساخوق نماید بود ابله سود
بیشتر بود و این مرض هر چند نوع بود اگر آبله سفیدات اگر زیر جو دانه آبله تنگ باشد بدن
و خطرناک بود اگر دانها در رشت بود و تب بسیار گرم باشد و زرد بیرون آید و دیر خشک شود
این نوع خوب باشد و اگر آبله دیر بیرون آید و تب بسوزاند و آبله در زبان ظهور شد در دو
و بسیار باشد این نوع خطرناک و علاج از بدو جو بگیرند آب که رو از زیر سفیداب کرده یکجا نمایند

ورد بالی

علاج

اندر آبله

علامت

علامت

صفت

بگیرند زنانه خواه در آبله بینند جلاب و در اول نخود بخود آب بدهند و در آخر نان جو زیر عسل بدهند
میل فرمایند بسیار سود مند بود اندر مرض جدری نیز ز تحفه منظومه ز جدری سرخ زرد کهکه علاج نکو گفت
باشد که نیکو شده به پرهیز شش ماه از نمک شام زردی و زردی کندم ز جمله طعام همه بر کن که تا
کند آورد سهات و کس جان سلامت برد با غاز جدری دهند این خبر جلیله بلیله
گشنیز تر یکی صندل و آمله باری باندازه او جمله اندر سبو بانداز اندر سبو چاه بدید جا
رنج ۲ چند گاه اگر آب خواهد کم آن آب ده و بجوشش شده فضل حق زود به دستور جدری
بدانکه این مرض بسیار مرموز هلاک میشود و تا شش ماه باید پرهیز نماید خصوص از زردیات و گندم
و جمله طعام و از اغذیه مذکور پرهیز نماید بسیار خطرناک بود مرض زناک و گاه کاه عارض میشود و علاج
خواب نیز نخود و جو بگیرند هلیله و بلیله و گشنیز تر و صندل و آمله جمله ۲ موزون با رعقده و باندازه از دو دیر
آب بربرند و بربرند در آن سبو گلا و در چاه به بندند و در زمان ظهور جدری از آن آب بدهند
میل فرماید بیواخت سودمند بود اندر مرض رشته لعتی حرق پیدا منظومه گر از حرف مدح بر بیاری
نشان بخوا انند نا در هند و ستان چو رشته بپای کس سیه شود نمایش بر بطن انگرد
در سیه دو هفته بهر روز هر بکدیم نه در بالش کند نظام و نه در هم اگر انگر و میلو زو سال
و ماه نه رشته فتد در تنش هیچ گاه به بیت ببتقال هندوستان که در رایم نهند انگور را
کو آن نه رشته بپایش شود هیچ گاه مگر رشته در حلبن از بهر گاه شنیدم بعهد
شهه که قباد بپای ملک رشته که سه نهاد حکیمان هفصد شمار آمدند همه تحفه در روزگار
آمدند بگفتند با یکدیگر متفق که دار دوی رشته علاج دو رو ز تق همه آب شفته بر داشتند

به پیش شهنشاه انداختند

برنج

علاج

صفت

علاج

به پیش شهنشاه انداختند نهادند ۲ بر روی زمین کز رشته رفت دار دوی رشته چنین بر بدند بکار
ملک هفت جا سر رشته بیرون شده انکه ز پا در کش حصر کیمیا شهرالشاه بیرون
آمدی رشتهای سیاه کسی اگر رشته بیرون آمدی روان کشته بیرون آمدی در تنش و فقط
از رحمت عطف سفیدات رشته شتمه سیاه کیا است در هند نار و نام بیارند
از هیچ و هر کش تمام بسایند در روز یار و بهفتند ز آن کار فرار افضل باری دهند و لیکن
با غاز دار و بشتند چو بیرون زند کم ده سو مند با ماس و رود ی اگر کلک به بندی
هد و هفت او رق زنند ۳ روز رشته چنان بسته دار دوا ز مانند بپای رشته
از رشته اثر مجرب بگویم تو ۳ رکش دار که از ابتدای بپای خود گر دوا از رشته بپای
خورد آبه که از درد رشته نمایه خبر بگفتی چو که است در اشتدا چو آخر بجان رشته بماند
ازنه ۲ اگر فرشتی نیز او زود خوراست دگر دادن شاه علاج جهات دستور رشته بعضی اشقار
و تو آن این مرض بیشتر در با معاودت نماید و در آغاز عرق بیند اگر دو هفته انگور هر روز بکدرم
میل فرمایند و برطرف کنند رشته ۲ اگر انگور ۲ در سال و ماه تناول نمایند و سودمند رشته نخواهد
و علاج صواب کسی جو جراح قابل کامل رشته ۲ شق کند و بیرون و الدیدار و مبلغ چیزی دو زیاد
مرض صعب باشد و جز بیرون چاره دیگر نیست علاج این جو ۲ بر فورد بربرند و حب علی ۲ وزرا
هم مرض معض و بهلاک خلاص نمایند و اگر و در آغاز انگور دو دادند و تحلیل شد فقط نیکو بیرون آن
زیر رشته باشد و اگر تحلیل نشد البته البته باید بریدن و احیا نفس خوراهید و باید مراقبت کرد از
ارزیرون رشته تا کجا رفته است دم قد تفرقی نخود و در ابرون هم لیدا نه بر بدن لیسما و ۲ نهند
و بعضی یکه مداوانه بعلاج طبیب حاذق و جراح قابل اغاز بر بدن نماید از آن الله تو علاج باید

دستور رشته

اندر تب

اندر تب‌ها منظومه حکیمان و اثبت او این فرمایند چنین در تب محرقه وقتی‌اند که نوع هندت اندر
رعبه در این باب کرده گفت وشی‌ه اسا هر نه هر اگر گویم بر حرش آن یک را شهر محمر
ایم و دوم تب غب بلغمی مطبق مرکب ربع انقی تب [illegible] و مان لا کدام [illegible]
هفت واو دوام ولیکن طبیبان هندوستان لیکن نوع [illegible] اندم بیان از آن سیزده تب را
دان و دیگر نه که گرد تب را بیان و دیگر هشت نوع تب دیگر بیان که [illegible]
کتب آیدان نوشته‌اند در اسامیشان در این [illegible] نیابد چنان [illegible]
نام بیامیش تب راشتکار تمام زاین هیچ نوع تب زمین یا کبیر هر گز نباشد [illegible]
انکه فضل خداوندگار زیارت کند همراه و شمار بر تعریف تبهای مشکل [illegible]
جز حکیمان کس نباشد [illegible] علم نقل آشنا چه داند که این تب [illegible] در این
مختصر [illegible] اگر [illegible] یا ذوق [illegible]
[illegible] طبهای [illegible] تب [illegible] نشاید [illegible]
روغن جوزد دستوری تبها [illegible] حکیمان ایران نه انواع میدانند [illegible]
هند تب [illegible] مطبقه [illegible] تب ربع و تب محرقه [illegible] ولیکن حکیمان هندوستان
لیس انواع میدانند تبها ۲ [illegible]
[illegible] تب [illegible] تب [illegible]
[illegible] تب محرقه که ببحران رسید [illegible] این چند انواع [illegible]
تبها و دوای‌ها و تشخیص تبها و تحویل ان شاء الله [illegible] در دستورات [illegible]
هر یک در دستورات مذکور خواهد شد ان شاء الله تم باب عاشر اندر زهر باب و زهر مار و
دیگر سم و عقارب و علاج انها الاول اندر زهرمار منظومه کنون [illegible]

فومی دیگر — دستور — تب — تب — تب — تب — زهر مار

[illegible]

به تریاق هر زهر اگر [illegible] عضو [illegible] بیرون نباشد [illegible]
به بندد همان عضو [illegible] [illegible] خون [illegible]
[illegible] اندر [illegible]
[illegible] زهر [illegible]
[illegible] زهر بیرون رود [illegible]
[illegible] وقت کندن [illegible]
[illegible] وقت کندن [illegible]
خداوند پروردگار [illegible] عجیب [illegible]
خواهند خلق [illegible] از این زهر [illegible]
پروردگار [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible] بیرون نباشد [illegible]
[illegible]
[illegible] زهر مار [illegible]
[illegible]
[illegible] زهر از اندام بیرون [illegible] علاج [illegible]
[illegible]
[illegible]

علاج — علاج — [illegible] — فومی دیگر — علاج

زهر کژدم

اندر زهر کژدم منظومه چو کژدم زند نیش بر پای کس بمالند [illegible]
کند [illegible] ز فضل خداوند پروردگار [illegible] کژدم [illegible]
[illegible] بفضل خدا [illegible] کژدم [illegible]
[illegible] دستوری [illegible]
کژدم علاج [illegible]
[illegible] کژدم [illegible]
[illegible] اندر زهر سگ دیوانه منظومه [illegible]
[illegible] علامات زهر سگ [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] حکیمان [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دستوری [illegible] سگ دیوانه [illegible]
[illegible] آب [illegible]

علاج — زهر سگ — علاج — دستور

[illegible]

علاج [illegible] بیرون نباشد [illegible]
[illegible]
[illegible] سنگ [illegible]
[illegible] منظومه [illegible]
[illegible] تریاق [illegible] زهر [illegible]
[illegible]
[illegible] تریاق [illegible]
[illegible]
[illegible] تریاق [illegible]
[illegible] زهر [illegible] اسهال [illegible]
[illegible] تریاق [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible]
[illegible] رفع جمیع اقسام سموم [illegible]
[illegible] تریاق [illegible] دستورات
[illegible] اسهال [illegible] منظومه [illegible] اسهال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] — علاج — [illegible]

نمک سنگ نیم درم آورد کنند اول یکجا نهار بخورند مدد آب برشیده از روی کنند به خلط سینه
بیرون آورد و همین حکم از تو تیا سنبر دان چه با دوغ و نمک سنگ ان و دستور قی با اسهال
آوردن و خلط سینه و شکم و روده بیرون آورد بگیرند تربد مجوف ۳ درم و شکر نیم درم کوفته
در وقت سحرگاه میل نمایند و لیکن چند مرات آب گرم میل فرمایند اخلاط شکم و سینه را پاک کند و غذا
آورد نوع دیگر بگیرند تخم حنظل و خیار شنبر همین قسم دهد نوع دیگر بگیرند یک آله از جوز قی و نمک سنگ
نیم درم اول کرده یکجا وقت سحر میل فرمایند اخلاط سینه و شکم را پاک کنند و آب گرم میل فرمایند
و خیار سبز با دوغ و نمک سنگ میل فرمایند اخلاط سینه و شکم را پاک کند اندر منع اسهال
منظور وقت حرارت بسیار دارد نخواهد داروی مسهل وقت هر روز که باران ابر است و باد هم
مسهل و زیر تن آورد فساد اگر از دمی یک مرتبه نتیجه بیاید مسهل سعوت کنند مردم [illegible]
سهل اگر زود بر جرا و بر زبان کارتر به میزان نشاید مسهل خورند که از ضعف دل اجابت بسیار بود
هر روز مسهل برتو بود نگهدار [illegible] زمستان و باد ندارد زیرا سرما و باد از که کنند برای اظهار [illegible]
منع در وقت اسهال را یاد دار و اندر زمستان و وقت بهار دستور مسهل خوردن
مدام که در زمانیکه هوا سرد و باران و باد داشته باشد مسهل خوردن نشاید و به اندام بزرگ
اندام و قریب خوردن مسهل نشاید و میزان مسهل خوردن نشاید و زمان اسهال خوردن
و قریب خوردن باید هوا معتدل باشد و وقت از سرما و باران و هوای غیر اعتدال نگاه بدارند
و ضعف ابدان را نشاید مسهل خوردن و قریب خوردن اندر سرف بود منظور لطیف اکسیر بادار
نحو حکیم نافع می دارد به کراث و دم و یک سفالین نهند بر آتش بر آید و بریان گشته نمک
از تن سوخته چون [illegible] گشته سرد از او آتش کنند گشته سکه کاو [illegible] درم و دیگر شش
سنگ تنکار هم و دیگر شش درم [illegible] بنهند بیک باره این جمله را جمع کنند بپوشند سر

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم هو المستعان

الحمد لله الحکیم العلیم للتدبر بالآیه والحمد لله الحکیم المقدس من خصیصه لذاته و الحمد و الصلوة
الصلوات والسلام علی خیر خلقه محمد و آله الطیبین الطاهرین و [illegible]
اجمعین والتابعین بعد این [illegible] و [illegible] سالک مسالک العقاب
اقل حکیم [illegible] الحکیم بن [illegible] شهاب [illegible]
ولعل آنها به شریعه و افی هدایه کلوا واشربوا ولا تسرفوا
انه لا یحب المسرفین مدار آنچه حکما گفته اند که جگر جای خون است و جای
آب بهمه اعضا تن خون میفرستاد [illegible] و ایمان دارد و شش خانه باد است و سپرز
محل سودا است و زهره محل حرارت و دل خانه فکر و علم و منزل روح است و مغز
خانه عقل و گرده محل شهوت و مثانه خانه آب و این و این هر یک با هم یار
بیکدیگرند و نزد هر یک از ایشان گرمی و سردی را بر نهاده و دشمنی و خرج نهاده
بچنانچه میز

چنانچه معز سرد است و دل گرم باشد دماغ بدل رسد با دل سوزد و اگر دل بدماغ رسد
تا دماغ فاسد شود از هر یکی از هر که بدیگر با اعتدال رسند آنا سرا دو سر نمک است
و در وبسیار سینه و گوش سخن جنبش است و زبان ترجمان و دل پادشاه است و دماغ
وزیر است و دو دست جاسوس است و چشم دیده بان است و قفا معمار تن و قوام تن
بلوغ است و دو دیده چهار قوت یکی را جاذبه گویند که طعام را از دهن کشد
دیگری را ماسکه گویند که طعام را نگاه دارد تا طبخ تمام شود دیگری را هاضمه گویند که طعام را هضم
فرماید دیگر را دافعه گویند آنچه بکار نباید دفع کند بعضی را براه جگر و بعضی را براه آب
حکما گویند که مثال آدمی را نیز چهار فصل است طفولیت فصل بهار و شباب فصل تابستان و
کهولت فصل خزان و شیخوخیت فصل زمستان و قصه خدا ادم اول فرو بهار رسید واب
بر جسم محل بود و هوا گرم بود مجموع جانوران و گیاه ها سر سبز در اول بهار حرکت و شگوفه
و خون در رگها روان میشود و با طراف تن منتشر میگردد و بالی تشرع بدن انسانی
در شرح الابدان ذکر کرده انجانیک طلب باید کرد آنکه در طلب علم داشتن
و دو چیز است نگاه داشتن تن در ستی طریق و ستی دوم داشتن رنجوری اما صحت
طریق آدمی است که همچنانکه بسیاری و در سنگ او در معلوم کند صحت و رنجوری خود را نیز معلوم
کند و مرض را نیز همچنین معلوم باید داشت چون تعفیر در نگاه داشتن صحت افتد

[illegible]

[illegible]

دلیل ... چون یکی از این علامات که نباید پیدا ... بر توانند بود در تشخیص مزاج بدان

چون مردم از خواب بر خیزند اگر طعم دهن تلخ بود طفلیان صفرا باشد ... سرد و ترش

باید مشغول شد امثال سکنجبین و نار و سماق و زرشک و شراب غوره ... مطبوخ

... باید خورد و از شیرینی و چرب و غذاهای گرم و خشک بپرهیزد اگر دلیل سوداست

و طعامهای چرب و شیرین و مغز بادام و روغن بادام و کدو و مرغ بچه باید خورند و مطبوخ

افتیمون ... سودا دارد و ... غذاهای خشک و ...

چیزهای شور بپرهیزد باید ... اگر شور باشد از غذاهای گرم و خشک و داروهای گرم

باید خورد تا طعم برود مثل حب المحمودی ... و دیگر ...

... و جمله شیرینیها بپرهیزد ... اگر طعم دهان بی مزه

باشد دلیل خون باشد ... چند بار از غذا خشک باید خورند و چون کم گشته کشنیز در

... طعام ... و اگر ... کشنیز ... خشک و ترش

... کباب و ... باشد در شناختن

... سکنجبین ...

بادام ... اخلاط را در مقدمه مرض اخراج کند اول

[illegible]

چهار گونه بود یا سفید یا زرد یا سرخ یا سیاه ... اگر ... سفیدی ...

و زردی و تیرگی ... اطبا ... نگاه کنند اگر سفید باشد ...

... اگر گرم و خشک علاج ... دلالت کند بر صفرا ...

... اگر ... قاروره ...

اگر ... عفونت ... قاروره ...

... اغذیه ... و ... معالجه ... اطبا ...

اگر ... علت ...

و ... علت ... علت ...

... اطبا ... جنس و نوع و فصل ... مرض و عرض ...

فرق کنند ... شروع در معالجه ... تشخیص ...

تب ... نام ... بسیار است ...

تب ... از مواد ... صفرا ... بلغم ... سودا ...

... تب ... مطبقه و تب ... حصبه ...

[illegible]

... اگر این خلط گرم ... عضو ...

... ورم ... مرض ... عضو ...

... آن عضو ... طب ...

تب ... در شناختن بحران ... بحران ...

... علت ... بحران ...

و تب عظیم ... درد سر ...

... چشم ... روان شدن ... درد ...

... عرق ... چشم

... علامات بحران ...

... علامات بحران ... درد سر ...

... درد چشم ... اسهال ...

... چشم ... درد معده ...

... عرق ... تب ... عرق ...

[illegible]

... سرسام ...

... روز ...

... روز ...

... روز ...

... روز ... روز ...

... روز ... چهل روز ...

... روز ... روز ...

تب ... روز ... سرسام ...

... روز ... چهل روز ...

... روز ...

و اگر زیاده ...

در شناختن نبض از طرف ... و دلیل آن ... الس ... مقدار

شرط دوم فرع اصبع است واگر قوام الف واحوال ملمس است دیگر حلاوت و لیس حرکت

... بعد از آن سکون لیس ... مخالف او وزن ... کس ... تا ... که از فوام شد

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام ...

بعد ... این کتاب را موسوم بجامع التجارب نام کردانیم و چند فصل قرار داده ایم

فصل اول در اسامی و تشخیصات امراض مذکوره داشتیم مداخله اول در تشخیص امراض ...

اول رمد ورم ملتحمه را گویند ظرفه نقطه سرخی بود که در چشم پیدا شود ... رطوبتی غریبه

باشد ... شبکوری را گویند حمره ... را گویند ... نقش بود که در ... مژگان پیدا

... ام آن ... باشد در عضلات هر دو جانب حلقوم در آن عضلات ... فرو بردن

... آب با طعام ... باشد ... خشنام حمرت ... باشد ... بحر ... کو ... شد

... رنگ ... دفان ... علاج ... کم کند ...

... میل ... خفقان طپیدن دل را گویند سوء القنیه جگر را گویند ... استسقا بود

... باشد ... حمد ... را گویند ... باشد ... آب ... و ...

در ... باشد ... ظاهر گردد ... ورم گرم بود ... نزدیک ...

حمرت ...

حرت ... بالسوع را گویند ... بود ... آن ... ورم ...

... ضعیف ... ضعف ... سینه ... کتف ... و ... اسهال

خون کرده ... شکم ... و در ... گرداند ... آورد

حل ... وقت جماع ... کرده ... سیاه شده

... گردد ... کند ... اول ... برشد ... طبوخ

... کند ... چیزها ... خون ... الملک ... وسعه

آورد ... نرم ... کنند ... در ... رووه

وشکم ... سبب آن ... بار ... ضعف معده ... غذا ...

... زیر ... طعام ... کند ... بیجون ... و ... بزرگ

نافع بود علاج ... کسیر ... اسهال ... معده و ... بود

... خون ... علت از ... معده بود

... رگ ... زنند و رگ ... واکلیل الملک

... و ... و ... روغن گل ... گرم ... ولب زن ...

و قرص ... با شراب سیب ... و ... و حب ... دو کت

... علاج ... گرم ... کوفته ... بود ... جبیل ...

و ... باید ... آب

... جبیل کوفته ... در ... صبح ... شام ...

... گرم ... را گویند در معده باشد علاج ... باید ... خواهد شد

جرام کوفت را گویند و جرام ... نیست ... سواد جرام ... علاج

چند ... کنند ... روز ... وقت ...

... آب ... و غذا ... نمک ... نیز ...

... نوع دیگر ... زرنیخ ...

... سیاه و سفید ... مرجان ...

... نشادر ... کوفته ... بیخته ...

صبح و شام ... و ... روز ...

... گرم ... سرد و ... سرد ... غذا ...

... آب ...

... زنجبیل ... حرام ...

آب

حرت ... را گویند خلع بیرون آمدن ... استخوان بود ... بلعت ...

... و تشنگی ... آب ... زیادتر شود ...

شوه عرق النسا ... که از مفصل ... ابتدا کند از جانب ... حتی ... نزول کند تا

انگشت پا نقرس و جع المفاصل باشد ... تب باشد ... لازم بود که ماده آن در حروق

... علامت ... علامت ... باشد ... القولنج ... در آن ...

... باشد و ... تشنگی عظیم باشد و ... زحار ...

... باشد ... حرارت باشد ... برودت حمره ... را گویند

علامت ... را گویند ... و ...

... از ... ذات الجنب ... حدوث شده

... بر ... معده ... و ...

... شهوت ... طعام و ... ماکولات ... که ...

گویند سوء الطعم ... طعم ... معده غذا ... بود ...

در معده ... ذلت ...

... و ... ورم ... در ...

... و ... چشم ... سام ...

بود در اول کوچکتر و روز بروز بزرگ شود مثل خیار یا بزرگتر باشد و پیچ باشد جذام آنچه
و شکل اعضا را متغیر گرداند و چهار جانب بود که اعضا را در هم کشد و فرو ریزاند ابتدا جذام
جمرت زحمه و ورم گرم باشد ذات الجنب ورم گرم بود که در پهلو پدید آید ذات الصدر و ذات الصدر
ورم حجابی باشد که سینه مجوف کند از جانب سر سینه بود ذات الصدر گویند از جانب شکم
باشد ذات العرض خوانند و اسیر و اسیر جمع ناسور است این عرض در بینی و مقعده و رحم
باشد آنچه در بینی بود مثل تا اول پیدا شد سبب آن فضله بود در دماغ بدین موضع آید آنچه در مقعده بود
خون سوداوی پیدا گردد سدر آن است که وقت برخاستن چشم تاریک شود مالیخولیا
یعنی خلط سیاه بود و از خون سوداوی پیدا شود فصل دوم در بیان اسماء علل و علامات
و سبب و معالجه و حفظها علی سبیل الایجاز الاول فلغمونی الماس و خون را گویند در کبد و دماغ
از اخلاط فاسد سپید بود و صعوبت آن تا حدی که در زیر سر باز شود و شبکه دماغ از رحم
بازشده شود این استفراغ کردن خاصه از زیر زبان و پیشانی و قیفال قوی و جره ارباره
صفرا بود که در کبد و دماغ بود علامات در اندرون سرد و سوزش بود گاه چشم زرد و کاکل
گردد اگر عمره وقت قوی بود رگ قیفال زنند شربتی که ماده را از سر فرود آرد دهند و بیداری
و نیلوفر دایم علاج تنها را السنا تب و دو روغن گرم و خشک یا سرد و تر علامات گاه
بینی و چشم ظاهر گردد و آنچه از گرمی و خشکی بود از فکر و حرکت و تیغه پرهیز کنند و بر روغن بنفشه
و نیلوفر و مغز تخم کدو و شیرین بر سر نهند و در بینی کنند و آنچه از تری بود تنقیه کنند کابوس علت ...

کرم و درد آب

مردم در خواب پندارد که شخصی وی را بفشرد و نفس را و راه نفس تنگ شود و
بدان او را آن شود علاج پاک کردن دماغ با ایارج فیقرا و از غذاهای غلیظ پرهیز کنند صرع
علتی بود که از فعل و اعضا و حس و حرکت را نا تمام و به انتظام وا دارد ما ...
سکته علتی که ناگاه یکبار قوه حس و حرکت از وی افتد که از دماغ و از اندامها بهم بسته شود
اختلاج حرکت است که اندامی عضلات افتد و سبب این حرکت باد غلیظ بود علاج او گلنگبین و افتیمون
و از فکر و اغذیه بارده و باد انگیز و اشربه پرهیز کنند لقوه علتی که از اندرون عضلات افتد و
ابرو و پیشانی کج کند و از نهادن طبیعی بگرداند علاج آن است اگر طبع خشک بود حقنه گرم کنند
با ایارج فیقرا باشیم حنظل مرکب کرده و مسهل قوی دهند حذر با طل شدن حس و حرکت و
ملمس اگر بیند و بخت حس و ملمس باطل شود تشنج و دو نوع است یکی از عصبها و عضلها
ممتلی شود و دیگر آنکه شب کوری و روز کوری اگر بیند شب کوری سبب نوعی است باد غلیظ روح باصره
دوم تری اخلاط چشم و غلیظ بود سیم مقام بسیار اندر آفتاب از بهر آنکه هوای روز
بعکس با هوای شب گرم و لطیف لطافت هوای روز و نور آفتاب رطوبت چشم
و غلیظ بود را لطیف کند روز تواند دید و شب که هوا لطافت روز بر طرف گردد و روح
باصره را رطوبتها غلیظ کرده نتواند دید باشد که سبب شبکوری از بسیار معده می باشد هرگاه که معده
پاک باشد تواند دید و این علت شبکوری چشم بزرگ و سیاه را بیشتر بود و اسباب روز کوری خلاف

اسباب شبکوری است و این علت ازرق و اشهل را بیشتر دچار شود خوره و تب آمده و بن
دندان برسی کردن حجامت کنند یا رگ قیفال زنند یا رگ زیر زبان پس استفراغ کنند به
فرامی نفث و طبوخ هلیله کشتد از گوشت بن دندان گمیر نمکند و زراونه دم الاخوین و دیگر
سپس رسانند با انگبین و سرکه بر شسته طلا کنند الماس لب علاج او آنچه علاج
مالیخولیا بود امن آب از وی سبب آن از رطوبت بود اگر معده گرم بود شراب انار دهند
و خداوند معده سرد را فی و اطریفل دهند و ایارج فیقرا دهند هر بامداد بادام شیرین با نمک اندر لب
کلا آلنه و گوزنه کنند و این علاج آن غده و حجامت کنند سرکه و گلاب شستن نفع
بود و علل غرغره کنند رو با قیمون گوشت بن دندان علاج همین بود از اراج تنقیه و داون سرد
بود پستی و قرنفل و عاقرقرحا مانند آن جاییدن که دارد خندع اندر زیر زبان و این علت را
این نام خوانند که آن او آمیخته است از رگ زبان و سفیدی رگها علاج نمک و سرکه و دو شعور
بر نهند و گرد کافور اسفر پارسی و ... و نار روبت حی العالم و بری نهند ذات الریه الماس
ششی بود اسباب آن نزله گرم بود علاج آن اندر الماس خون تامل باید کرد تا ماده از کدام طرف
بود از آن طرف رگ صافن باید زد یعنی از پای راست و پای چپ ذات الصدر این علاج
ذات الریه یکی است نادر که بکدام طرف میل کند سماری این مرض از ریش شش بود علاج
صواب آن است در حال خون بر آرد بیمار را از همه مرکبها بازدارند و رگ باسلیق باید زد و اندک

خون بیرون آید

خون بیرون رود تا تنش را از خون فشرده پاک گرداند آنگاه گشنیز با آب بی جو روانداب
باران و یا آب خیار یا کشکاب یا کاهو یا بهی خیارشنبر و سوار و آب تخم با
روغن بادام با شکر موافق بود ذات الجنب الماس گرم است و در ریه اندک و در پهلو و سینه
رگ باسلیق باید زد از آن جانب که علت بود جوع البقر این علت که سنگی اندامها
بود و معده از غذا انگیزد و این علت گاه بود علاج این بود که طعامهای خوشبوی از زود گرسنه و میوه ها
و استفراغ کردن و عطرها که در القوه قابض بود مربا و آب مورد و ماء اللحم و نان خانگی اندر شراب
طریه کرده بیاشامند استسقا میل کند اندر بیماری گوشت و کاه کاه آتش استفراغ کند با ایارج فیقرا و حب
توقیا گیرند روغن سداب روغن بادام تلخ گوی یا بزرهر گاو آمیخته بگشایند نیم گرم اندر گوش چکانند
در روغن سداب بپزند و بپالایند انجیر خشک ... و حلبه و تخم کتان او گیرند و فرود آرند سفیده و بوره
زرد رابگوبند با عسل و انجیر خشک بپخته کنند و بگوش نهند و روز دیگر از آن ناپه گرم کرده بر باد
بادام تلخ و ترب و درد گوش که از حرارت باشد رگ قیفال زنند بگیرند سپید که روغن گل
بگشایند با سرکه برود روغن بانه قطره قطره بگوش چکانند و اگر درد گوش صعب بود بگیرند یک
شیاف ابیض یک جو افیون اندر روغن گل حل کرده اندر چکانند و اگر درد معاودت
کند باید را است بگیرند پیه بط و پیه ماکیان در روغن کنجد بگداز و بر سر عصب قطره

بنم گرم باشد چون درد ساکت شود لعاب اسپغول با لعاب تخم کتان با لعاب حلبه لعاب
مورد نیم گرم اندر چکانند چون پاکیزه گشته چیزی از اقماع با سکنجبین اعلا اندر نهند و چون پاک
شود داغ زاک سوخته اندر دمند و اگر آب رطوبت غلیظ بود سیم خشک اندر روغن
یا اندر روغن بادام تلخ بر بوشانند و آن روغن را در چکانند گرمابه در یا شتا داندک حرف
و روان سود دارد خارش گوش را روغن افسنتین در وی بوشانند سود دارد اندر بیمار
بیرون آید و گند او را استفراغ کند با ایارج فیقرا و قوقایا و گیرند شونیز و زرنیخ سرخ و
کوهی و آنچه ... سوزانند و بخار او در ستانند کند بیرون آید اگر ریش نباشد ...
رکجانی بشویند و بعد از آن همه چیز را ... بدان بشویند و غار کنند بگیرند سعد و گل ...
و مقل ... ریزه بکوبند و بپزند و بکشند ... اگر خشک بود موم روغن ... و مغز
ساق گاو و موم سفید طلا کنند و اگر ریش ... زرد و مازو و پیه ... و روغن
گل طلا کنند و ریش پلید را ... بشویند ... سعد و زعفران و مورد و مازو
... و زرنیخ سرخ ... و ... اندر دمند و اگر ناسور بود بگیرند انار ترش ...
... بکوبند و ... و آب آن بکشند ... بپزند و بگذارند تا به سطبر شود و اندر
سکره ... کنند ... روز ... آن انار ... باشند و ... بکوبند ...
و آن آب شیاف‌ها کنند و بدان آب که انار پخته باشند ... کنند و اندر بینی ... ناسور ...
... کشته

اندر علاج
... پاره
ریش خشک
ریش تر
ناسور
ناسور

پاک شود ... بر ... کار ... طلا ... بگیرند اسفیداج ... مرداسنگ
اوقیه سرب سوخته و شنجرف ... اوقیه ... سرب و روغن گل ... طلا کنند
بسیار ... راه گوش ... اطراف می‌مالند و ... گرم در زیر ...
و دهان فراخ باز ... و ... مشغول ... خون ... عصاره
باد ... با عصاره برگ خرفه و اندک کافور و ... اندر ... بگیرند ...
رگ قیفال بزنند و ... خون بردارند از ... زبان ...
... عصاره ... که اندر چکانند و پیشانی طلا کنند ...
و ... التفضیل از عدس و ... ازاق ... اطراف دهان و لب ...
... اطراف دهان و لب و حلق و حنجره و زبان ... بر روغن گل ... بگذارند ...
لب ... مازو و ... اندر دهان ...
تا ... طلا کنند و ... روغن بنفشه ... در دهان
رگ قیفال بزنند یا ... کنند ... ترشی ...
طبع را نرم دارند سماق و عدس و گلنار و حب الآس و حلبه ... اندر گلاب بجوشانند
... اندر دهان گیرند و اگر ... اندر سرکه ... بجوشانند ...

اردوم
... دهان

[illegible]

مضمضه کنند سعد و پلپل ... و عاقرقرحا بکوبند و ... بپزند ... که دهان مضمضه
کنند و اگر سیاه بود زرنیخ سرخ و زرد و بوره ... و مازو ...
بکوبند و با انگبین سرشته ... گشته ... و بکوبند و بدان ... بس
... مازو و حب ... اندر سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و ... بسوزانند ... روغن
... اندر دهان گیرند ... دندان بگیرند ... گلنار و مازو ...
و عاقرقرحا از هر یک ... درم و سماق پانزده درم نمک ... درم حب الآس ده درم
... بسرشته و طلا کنند نوع دیگر بگیرند گلنار و گل سرخ و عدس ...
از هر یک ... و نمک هندی و ... عاقرقرحا ... مازو و ... بکوبند
و اندر دمند ... دندان ... اصل و مازو ... سوخته ...
... عاقرقرحا و ... مازو و تخم ... سماق و هلیله زرد و سفید و پلپل
... کبر و جوز ... زنجبیل ... سوخته بکوبند و ... بر بن دندان
می‌مالند ... گوشت ... بن دندان ... عسل سرشته ...
گوشت تباه را ... و گوشت ... بر ... اگر ...
... و شراب افسنتین و ایارج فیقرا و زرد آلو خام ... الغواک
سود دارد و اگر از دندان ... مسواک و خلال ... گوشت ...
... دهان ...

[illegible]

که بوی دهان را ... دارد و بگیرند برگ مورد تر و ... کرده ...
بکوبند ... شب ... شبانگاه چند ... درد دندان اگر از آب
سرد ساکت شود رگ قیفال زنند یا حجامت کنند و ... انار ... طبع
فرو دارد و ... گلاب مضمضه کنند و ... حب الآس ...
و ... اندر ... پنبه نهند در دندان نهند و اگر از آب گرم ساکن گشت
... دهند ... حنظل ... و سعتر ... بگیرند در سرکه بجوشانند و
بدان مضمضه ... دندان بگیرند ... ده درم و مازو ... سوخته ...
هندی از هر یکی دو درم بکوبند و ... بر ... می‌مالند ...
... دهان ... لعاب اسپغول ... زبان بگیرند
... و عاقرقرحا و پلپل و ... بکوبند ... زبان ...
... حرارت ... لعاب ... انار ... سماق و گل
... و مازو و ... حب الآس و ... بپزند ...
و ... دهان ... و اگر حرارت باشند ...
... اگر خون غالب باشد رگ زیر زبان زنند ...

درد دندان
...
...

واگر در صعب الهو لشبنیاره و پشت آب مفخشه غرغره کنند روز دوم کشنیز تر آب حب الثعلب
هر کدام که اتفاق افتد به آنجمله غرغره کنند و اگر ماده بلغم بود حلبه و انجیر بپزند و [illegible]
حل کرده غرغره نمایند به آنجمله خیار شنبر در او حل کنند و بدان غرغره فرمایند و بر روغن گاو
که آنجمله نافع بود و لعابها [illegible] و بیخ سوسن اندر آب بپزند و بدان غرغره فرمایند و عصاره
کرنب آنجمله غرغره نمایند و زرده تخم مرغ نیم برشته با روغن بادام اندکی [illegible]
آنجمله نافع بود چون کشاده شود و ریم برآید آب گرم و روغن گاو غرغره کنند تا پاک شود [illegible]
صفت که ده شود و رگ سر و دست و رگ زیر زبان زده باشند و بر قفا و بر زیر زنخ [illegible]
بر نهاده و [illegible] شود و شکاف بهند زهره گاو و عصاره قنطوریون و با
فلفل هر دو [illegible] که طلا کنند و اگر ماده پخته شود و در [illegible] بگیرند عصاره
و کلنار و گردنا و ناردبت و [illegible] بکوبند و بپزند و حلق [illegible] و سر کبش [illegible]
واستخوان خورده باشند سر کبش او سفید بود [illegible] و سر کبش مردم قطاطین از بیرون
طلا کنند و بکشاید و غذا اسپیوش آب [illegible] بر دهن بادام و اگر ماده بود کشکاب دهند
و از کشک و عدس با آب انار ترش و شیرین علاج نزله و زکام و سرفه و ذات الجنب
و ضیق النفس و ذات الریه در زکام گرم نشانی [illegible] که آنچه از بینی فرود آید
رقیق و سوزان بود [illegible] علاج کشکاب دهند عناب و سپستان در وی پخته
تخم خشخاش

علاج نزله و زکام

تخم خشخاش کوفته و بیخته و سرشسته با جلاب [illegible] روز [illegible]
شراب نوفا و کشکاب دهند و اگر نزله گردد و سرفه آرد حب السعال سازند بدین نوع
بگیرند بنفشه و ربسوس و کثیرا و نشاسته و برگ خیار زه و تخم او و مغز بادام شیرین مقشر از هر یک
یک درم و مغز کدوی شیرین و تخم خیار بادرنگ و [illegible] از هر یک دو درم تخم خشخاش یک درم
و شکر طبرزد همه را بلعاب دانه بهی سرشته و حب سازند و همچو [illegible] اندر دهان دارند
و لعوق خیار شنبر نافع بود بدین صفت بگیرند انگبین و بگدازند بقوام آید بنفشه کوفته
و [illegible] و مغز خیار شنبر [illegible] نوع دیگر اند زکام و نزله علامت [illegible] از
بینی فرو آید رقیق بود چنانکه سر بینی بسوزد و چشم سرخ باشد و در [illegible] سر و چشم و بناگوش
[illegible] علاج بگیرند بنفشه کاهو و کشنیز تر بکوشانند و همی بدارند و از جمیع [illegible]
و شیرینی و میوها و [illegible] پرهیز نمایند و کشکاب دهند بنفشه و گل انجیر و عناب
و سپستان در وی پخته باشند بدهند و اندر طعام ماش و اسفیداج و شیره تخم خشخاش دهند
غرغره کند و در وی روغن بادام [illegible] اند زکام چون بحلق فرود آید و سینه فرو [illegible] باشد
و اگر گرم باشد شراب نوفا دهند بدین صفت بگیرند خیار [illegible] سپستان مویز [illegible]
چهار درم و زوفا خشک و بره سیاه و [illegible] و بنفشه و گل سرخ از هر یک ده درم اصل السوس
[illegible] از هر یک ده درم جمله را اندر دو من آب بپزند و بپالایند و ده درم لعاب [illegible]

صفت حب السعال
صفت دیگر
اندر زکام
علاج زکام و نزله
[illegible] زکام
صفت شراب نوفا

دوازده درم لعاب تخم خطمی بریان آمیزند و شکر درافکنند بقوام آرند شربت چهار درم با دو درم روغن بادام
[illegible] شراب نوفا دهند اندر سرفه که از زکام و نزله بود اما اگر صعب بود غلیظ باشد
حب السعال دهند صفت حب السعال [illegible] بسیار نافع بود بگیرند لعاب تخم قطونا و روغن بادام
و کشکاب و زرده تخم مرغ و بره سیاه و نشاسته و تخم بالنگ و تخم خیار تخم خشخاش [illegible] سرشته
حب کنند و دهند [illegible] ذات الصدر [illegible] در سینه و آماس کرد ذات
الصدر [illegible] گویند علاج رگ باسلیق زنند و از گوشت و [illegible] شیرینی و [illegible] سرد و
از [illegible] منع فرمایند و کشکاب در روغن عناب سپستان و گل بنفشه پخته باشند با شیره تخم خرفه و تخم
خرفه و خشخاش بدهند و سبوس گندم پخته نیم گرم [illegible] اگر حرارت و تشنگی بود [illegible]
بدهند ذات الجنب چون کسی را تب آید و پهلو درد کند و دم زدن دشوار باشد و سرفه کند [illegible] ذات الجنب
گویند علاج رگ باسلیق بکشایند بدین دستور که در باب ذات الصدر گفت علاج [illegible]
آغاز کنند عناب سپستان و اصل السوس و انجیر و مویز و [illegible] کشکاب پخته بدهند [illegible]
[illegible] و اگر رطوبت [illegible] شراب زوفا و معجون [illegible] دهند
صفت شراب زوفا که ذات الجنب را مفید بود [illegible] از آب انار شیرین [illegible]
از هر یک [illegible] خطمی [illegible] زوفا خشک بره سیاه و [illegible] از هر یک ده درم در آب بپزند تا نیم
باز آید شکر بر نهند بقوام آرند شربت ۵ درم با [illegible] ده درم [illegible] بادام دهند معجون
زوفا هم نافع بود ضماد ذات الجنب بنفشه [illegible] سبوس گندم تخم خطمی تخم کتان [illegible]
حلبه آرد گندم مجموع را [illegible] سرشته [illegible] نافع بود
[illegible]

اندر سرفه و زکام
صفت حب السعال
ذات الصدر
علاج
نوع دیگر
ذات الجنب
علاج
نوع علاج
علامات
صفت شراب زوفا
ضماد ذات الجنب
ذات الجنب
نوع دیگر

این [illegible] علاج اول استفراغ کند بحب [illegible] و راه نفس کشاده شود صفت حب غاریقون مذکور
بگیرند غاریقون چهار دانگ تخم حنظل [illegible] دانگ عصاره [illegible] درم محموده [illegible] کوفته و بیخته
سازند [illegible] شربت سه درم شراب زوفا [illegible]
[illegible] با روغن بادام و انگبین [illegible]
مفید بود ضیق النفس با سرفه [illegible] حب السعال [illegible] بادام و [illegible]
و مغز بادام و مغز تخم کدو و خیار سرشته باشند بالعابات و اندر سرفه اخراج سرفه و تنگی نفس
[illegible] گرم کند لعاب [illegible] لعاب تخم کتان با انگبین سرشته دهند
متواتر و اندر شراب زوفا [illegible] زوفا خشک و مویز منقی و تخم بالنگ و بره سیاه [illegible]
با انگبین سرشته دهند [illegible] روغن [illegible] کنند و اندر سرفه اخراج
گرم [illegible] شراب [illegible] و کشکاب [illegible] عناب سپستان و بنفشه [illegible]
اگر ضیق النفس با استسقا [illegible] علاج همچو علاج استسقا کنند اگر [illegible]
گندم [illegible] با تخم بالنگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

صفت حب غاریقون که ضیق النفس را مفید بود
ضیق النفس
صفت حب السعال
سرفه اخراج
سرفه اخراج گرم
ضیق النفس شبیه با استسقا
اندر ذات الریه
علامات ذات الریه

علاج
الکر لیثوفیه
علاج
باب سیم
امراض معده
علاج
علامت ...
علاج

و هر که از معالجه آن تشنه ... و از رنج ... کرده ... تشنه ... اما اگر سبب ... از خشکی ... بود ... و هیچ ... و اگر
اندکی ... سرخ ... علاج این علت ... شربت ... درم ... و شراب ... بنفشه و شراب نیلوفر ...
و ... سماق ... و طباشیر ... اگر لیثوفیه بود علامت این ... سرد ... همراه بود علاج ... شیره ...
جوان ... شراب خشخاش ... دهند ... نگاه ... شکم ... شبه ... از جمله ... و شیره ... و ...
خنک ... کنند ... و ... سر ... جلنجبین ... روز ...
و ... روز ... بیشتر ... و ... کشکاب ... و ... بدهند ... شیر ...
... تازه ... کرده باشند ... بریان کرده ... با ... و آب
... و ... و ... باشند مفید بود باب سیم در امراض معده سبب غذا
مشتمل ... چنانکه ... طعام ... چنانکه ... سبب ... از غذا ...
... جمع ... ضعیف ... غذا ... باشد ... استهال معده
هر ... از ... ما ... باشد یا ... و ... طعام ... بسیار ... طعام ...
... و این علت ... ضعف ... بود ... رطوبت ... اندر ... و معده
بود و این ... طعام ... اگر ... از طعام ... علاج ...
... و زعفران ... غذا ... و شراب ... موافق بود ... و ...
... نافع بود ... و ... سنبل ... آب ...
... و شراب ... علامت ... بود ...
... کنند ... در علاج ... دهند ... کنند ... اگر ... طباشیر

دهند ... از ...

نوع دیگر
مرض دیگر
علاج
اسهال شکم
علاج
صفت قرص طباشیر
صفت قرص کافور

دهند و شراب ... با ... و جمع ... و گل ارمنی بریان کرده بدهند و شراب سفرجل و غذا ...
سماق دهند و اگر تشنگی کند لعاب اسب ... اب انار و آب سفرجل و آب تفاح و اگر ... تشنه
... شعیر با آب ... دهند و اگر ... روغن ... در ... و اگر ...
پاره ... کرده ... و ... در امراض ... و ... طعام ... و ...
که ... از شکم ... اسهال خون و ریم ... و این علت ... بود علاج ... کشکاب دهند
... دهند ... از سماق و زرشک و ناردان و اگر شکم ... اول ...
دهند با آب ... سفرجل با طباشیر ... کنند ... اندر بیماری اسهال علامت ... تشنگی
بود ... حرارت بود ... علاج ... کشکاب بریان کرده
... درم ... درم ... درم ... تخم خشخاش ... کنند ...
و قرص طباشیر ... صفت قرص طباشیر ... طباشیر و گل سرخ ...
دو درم تخم خرفه بریان کرده و تخم ... درم گل ارمنی ... بریان کرده از
هر یک ۲ درم کافور ... زعفران ... تخم خشخاش ... درم تخم ... ۲ درم ...
... و قرص کافور ... صفت ... زرشک ... کرده ده درم گل سرخ ... درم
طباشیر ۳ درم تخم ... بریان کرده ۷ درم ... ۲ درم ... درم ... ۵ درم

صفت ...
صفت ...
اسهال بلغمی
علامات
علاج
صفت حب
نوع دیگر
نوع دیگر

... سیب ... درم زعفران ۵ درم فوفل ۳ درم ... درم ...
... سرشته ... درم ... و کوارش سماق ... نافع بود صفت کوارش سماق سماق
پاک کرده ده درم ... پوست سیب و کنگر ... و طباشیر
از هر یک ده درم ... صفت ... ناردان ...
... درم ... کرده ... و بریان کرده ...
درم سماق پاک کرده و ... از هر یک ... درم ... از هر یک ده درم
... کرده ... درم ... غذا ... سماق ... ناردان و ...
... کرده ... و آب ...
... تازه ... آب غوره ... سماق ... کرده ...
... بریان کرده نافع بود اما اسهال بلغمی علامت ... بلغم ...
علاج ... حب ... چون ... صفت ...
... درم ... اسهال بلغمی ...
... زعفران ... حب ...
نوع دیگر حب ... بریان کرده ... ۲ درم ... نافع بود ...
بلغمی ... غذا ... بریان کرده ... دارد

اگر ... صفرا ...

اگر ماده صفرا بود
علاج
نوع دیگر
علاج
اسهال ...
علاج
اگر ماده گرم بود
علاج
اگر از حرارت ...
علاج
نوع دیگر
اگر سبب اسهال ...
علاج
علاج

اگر ماده صفرا ... بود ... تخم لسان الحمل ... درم ... درم ... از هر یک ... درم
اندر آب باران ... بدهند یا اندر شراب ... تخم خشخاش ...
... بریان ... شربت ... درم اسهال ... نافع بود و غذا ...
و ناردان ... کرده دهند اما اگر ماده ... بود ... تخم ...
... سماق و ... خشک ... کنند
... ماده ... نافع بود اگر ...
و آب ... ۲ ... ۳ ... نافع بود ...
اسهال ... حقنه ... بکنند ...
... سرخ ... گشنیز خشک ...
و اگر از حرارت باشد ... اگر ماده بلغم بود ...
... و سنبل و زعفران ... باشند ... قوت ...
... کنند نوع دیگر ...
... کنند ... اگر سبب اسهال
... باشد ... علاج ... ماده ...

صفت جوارش مذکور

وجوارش جوز بن دهند صفت جوارش مذکور دانه موبز از تخم که بیرون کرده بکوبند نرم و با نصف حب الآس
پنجاه درم مرتب کنند و کفا رو کرده دارند و منافع فواه از هر یک دو درم با انگبین سرشته شربت سه درم

نوع دیگر

نوع دیگر جوارش مذکور هلیله سیاه بروغن گاو بریان کرده ده درم سپندان بریان کرده پنج درم مانند
و صعتر و حب الحدید هر یک از هر یک ده درم با انگبین سرشته حل نمایند

علاج اسهال خونی

علاج اسهال خونی هر گاه که پیچ ابتدا کند صمغ عربی سه درم در آب حل کنند چنانکه تمام انگبین بنماید و بدهند لعوق دیگر حب

نوع دیگر

مانند و بعد از آن لسان الحمل بریان کرده بروغن آن چرب کرده ماریت چرب کرده مارب ... بلخت
نافع بود و اندر حون قرص کهربا نافع بود صفت قرص کهربا بگیرند کهربا دو درم طباشیر دو گل ارمنی

اسهال کبدی
علاج
صفت قرص راوند

و راوند چینی دو درم ... دکتر داد ... بریان کرده حب الآس و صمغ عربی از هر یک دو درم
شربت دو درم اندر شراب ... اسهال کبدی را قرص راوند نافع بود صفت قرص راوند
راوند چینی و زرشک پاک کرده و تخم کاسنی همه را بکوبند و بیزند و بعصاره برگ

نسخه دیگر

لسان الحمل سرشته شربت دو درم نافع بود نسخه دیگر راوند چینی گلنار و کهربا و
گل ارمنی و کزمازج و ماز و هموزن آب صمغ عربی سرشته و حب کنند شربت دو دانگ

اسهال ریش روده

ورن ریزد اگر اسهال ریش روده با پاره‌ها بود که در اندرون معده در روده‌ها در آید

علامت

علامتش آن بود لسیار و پیش مفرط و ... ناموش بود ... علامت ... در روده‌ها

جبالعاه فرم

علاج

جبالعاه فرم و بیده بوقت کذاشتن ثقل درد در روده کنند بپوست بیرون شقل خرد یا بود که
تنگ بود با ثقل آمیخته و سیر بود ... با ید بود که او دو معاء الفاف کرید سطبد

امعاء بزرگ

بزرگ بود ارزد ده خرد با یو علاج حواب النشب کو چیزی کو برده و میان کراه کنند

نوع دیگر

از غذا و نه از ادویه لکن از غذا وقت دهند بون ادیه امعاء رزده تخم ترنج نیم برشته
و دار دارند فرقار کنند و بیاورند واندک دهند با لعاب بیدانه و امعاش بزرگ کو ...

حقنه برهید

دیم اما بود هست سود سیدها و میالعاه ریش بیاید شست داخبار بند کو نشاسته
ماء الحصل رهند با قلیب وادیه قیصر لاعرابی با ید تانع بود و رونق چیزی او رریش

ترهیبر

روده منافعی است عجب اگر بعمادره لسان الحمل دهند و ... شراب کهنه بر ... و
خداوند ... را ده درم تخم کتان باده درم حب الآس ... نافع بود ... سباری که دیده بود که
که ... ریش روده چون رفته بود ... زیره ... بود ... با کتان کنند و کنند

اسهال کودکان

جو مارسی درست کنند ... پاک کرده حب الآس نیم کوفته از هر یک دو درم ...
... آب ... با آب ... کوفته و ... ده ... و سه ... با پام ... تا آب

علامت

... ... و بیاورند از آن ... اندک ... چیزی دیگر ... نه‌ها ...
منفعت باشد ... ... اسهال کودکان علامت آن منفعت

علاج

از فضول بیرون ... علاج زنگ اسهال ... است ... و بگیرند نارد ان بریان کرده دو درم

ذخیره
از سرد کرم بود

زرشک بریان کرده یک درم کهربا دو درم تخم شاه سفرم بریان کرده ناکوفته دو درم شربت دو درم
با آب سورد ... کباب ... ذخیره از ... کرم بود ... چنانکه ... داده

علاج

علاج بگیرند اسپغول اندر روغن گل یا روغن بادام بر ... تخم ... بروغن گل
بیامیزند و مع عربی ... و ... سرشته طلا کنند و این

شیاف مذکور

شیاف بر ... صفت شیاف مذکور که ذخیره ... دارد ... زعفران و ... از

علامت سبب اسهال سرد

هر یک ... افیون ربع جزو ... علت سبب سرد ... علامت ...

علامت

راحت ... علاج حب الآس بریان کرده دو درم ... و آب گرم ...

علاج

... بر ... گرم ... ... گرم ... نوع دیگر ... با ...

نوع دیگر

سرشته ... دیگر ... بریان کرده دو درم ... یک درم ... درم ...

نوع دیگر

و به آب گرم ... بسیار ... که ... کرده ... و ...
... ... ذخیره ... علاج ... سبب

علاج
علامت
علاج

ذخیره ... گرم بود علامت سردان بود که ... راحت ...
علاج زنگ ... ... از ... ... اندر ...

جوشانده

حب ...

جوشانده ... روغن گل ... با ... یا ... خمار کنند راحت ... دهند ...
... علامت ... صفت ... زنجبیل ... قرنفل و ...

علاج

... ... حب
... ... نافع بود البته

باب سیم
در انواع قولنج
خلط سرد بود
علاج

باب سیم در انواع قولنج و تولد کرم قولنج کر ... خلط سرد بود ... علت ...
سرد و کران ... علاج
حقنه ... کرد و شیاف ... ... صفت ...

حب ...

... ۲ درم ... ۲ درم ... ۳ درم ... درم ...
... ... شربت ۲ درم

معجون راحت

... ... معجون راحت ... صفت معجون راحت

نوع
علاج

بگیرند مصطکی و قرنفل و زنجبیل و فلفل و دار فلفل ... از هر یک ۲ درم ...
یک درم ... ... بسرشته

قولنج
علاج

شربت ۲ درم ... حقنه و شیاف ...
قولنج ... ... ۳ درم ... جواب بود

صفت حب دیگر بگیرند شحم حنظل ۲ جزو سقمونیا یکجزو مصطکی نیم جزو حب کنند باب بقل
سرشته قدر شربت یکدرم واگر درد صعب گردد غلوغبار روغن دهند پس علاج قولنج کنند از انار
جزو بادنجو بگیرند مربد درم اسفیداج ۲ درم تخم کرفس و انیسون از هر یکی ۳ درم در آب گرم
و معجون مربد ۲ درم بگشاید صفت معجون مربد که قولنج را بگشاید فلفل و دار فلفل و قرنفل
و قرنفل زنجبیل ساذج هندی و بزر کرفس و انیسون از هر یکی یکمثقال تخم کرفس و زعفران و مصطکی
از هر یکی نیم مثقال با انگبین سرشته شربت ۲ درم تا ۳ درم صفت معجونی که قولنج و
قولنج که از باد بود نافع باشد هر ساعت ده درم بکوبند و بیخته پانصد درم انگبین سرشته قدر
یکدرم صفت غلوغبار روغن بلیل سفید بزرالبنج از هر یکی ۸ ال افیون ۱۰ ال زعفران ۵ ال فرفیون
و سنبل و عاقرقرحا از هر یکی ال با انگبین مصفی سرشته شربت بقدر ۲ دانگ در آب گرم
قولنج بگشاید علامت قولنج که از خشکی باشد نشان آن قبض که طبیع بار گرفته باشد پس
درد پدید آید علاج حقنه نابند و حقنه نرم نهند و غذا مسکه و شکر هندی و تخم کتان و حب الرشاد را
بکوشانند و لعاب او ۹ بگیرند بیست درم از این لعاب ده درم روغن شیر خشت
در آن کنند و هر روز ۲ مرتبه از این شربت بدهند ایلاوس نوعی از قولنج علامت

ان قبه که بیمار

صفت حب دیگر
علاج قولنج
معجون مربد
صفت معجونی
که قولنج را بگشاید
صفت غلوغبار
علامت قولنج
علاج
ایلاوس
علاج

ان قبه که بیمار کند و گاه باشد که نفس تنگ گرداند و صفت شکل به الکسب قولنج الآسی باشد
اول علاج اول چیز گرم دهند و بگیرند سیماب نکشته ده درم با دهل و بیمار ۹ چیزی غذا حب
دهند و سیماب را بدو دهند تا گرد در شکم را بجنباند خاصیت سیماب آنست که بگذرد و بگذرد و امعا
روده را راست کند و راه بگشاید و اگر معجون راحت و حب الرشاد بکار برند صفت حب
صفت تمر که قولنج را که از ۹ بگشاید صفت تمر هندی بگیرند زیره و زیره کرمانی
قطراساليون و زنجبیل و فلفل سفید کرده و برگ اسفناخ از هر یکی ده درم خرما اندر سرکه
تر کنند یکشبانه روز و جدا کوبند و در دارو ها غلیظ کرده و همه را بجنبه جمع کنند و با انگبین
سرشته قدر شربت ۳ درم تا چهار درم صفت دوایی که قولنج را بگشاید و شش گشتن را
باز دارد بگیرند آبی پاک کرده و دانه جدا کرده نیم من و انگبین مصفی یکمن اندر خل خمر
یا اندر شراب انگوری بر آتش بردارند و بنهند تا در آن وقت حب الشبه پس در هاون بکوبند
بکوبند با انگبین بیامیزند و زنجبیل و فلفلین از هر یکی ۲ درم دارچینی ۲ درم سنبل
و قاقله و زعفران از هر یکی ۲ درم مصطکی ۵ درم سقمونیا و تربد ۲۰ درم بکوبند و بیامیزند با انگبین
وادویه بیخته سرشته قدر شربت ۴ درم صفت سفرجل تا البته قولنج و ریح بگشاید بگیرند
سقمونیا ۲ درم مغز تخم خیار و مغز تخم کدوی شیرین از هر یک ۵ درم گل سرخ و طباشیر

علاج
صفت تمر
علاج قولنج
تدبیر
صفت سفرجل

هریکی ۲ درم و نیم من انگبین پاک کرده پنجاه درم عصاره تر انگبین که آخته و قوام آورده
ادویه را بدان سرشته قدر شربت ده درم اماس روده این نوع قولنج است که با تب
و سوزش بود علاج رگ باسلیق زنند که اندک خون بر آید و چند دفعه پس رگ صافن
زنند پس اعنب الثعلب و آب کشنیز و آب انار دهند و خیار شنبر در روغن حل کرده در روغن
بادام بر هم زنند و حقنه نرم فرا هند خواهم که شکاب با روغن بابونه بر شکم ضماد کنند بنفشه و خطمی
و برگ عنب الثعلب و برگ کشنیز و آرد جو و بابونه و اکلیل الملک و روغن بنفشه بر نهند
و لشکاب با روغن بادام بر هم دهند بگیرند آب عنب الثعلب جوشانیده و صاف کرده چهل درم
خیار شنبر ده درم و قدری سقمونیا در وی حل کرده و در غذا امیرون و الوی بکار آید و غرا بهری
سازند با روغن بادام آماد قولنج روده که سبب آن آنکه بهایم در روده شری نقل کرده
نشان آن است که خداوند علت را در روده درد و قوت ضعیف باشد و رود در آسته شود
و بیطاقتی گردد بسبب آنکه غذا را ۹ گران خورند و در روده او ۹ کرم و در بیرون ناف
و منش پدید آید علاج ترس و برنگ کابلی مقشر و قنبیل و شیح ارمنی و قسط از هریکی ده درم
تربد با نوزده درم قدر شربت ۵ درم اندر شیره تازه در حال گرسنگی دهند نوع دیگر بگیرند
برنگ کابلی هفت درم بکوبند و بر شنبه یکجا شربت بود و وقت خواب کوزه زرد پرخواب

با مداد اشغال

اماس روده
علاج
نوع دیگر
اماد قولنج روده
علامت
کرم
علاج
نوع دیگر

بامداد استفراغ نماید و شب دیگر اباره فیقرا حیا دهند تا روده از ره پاک گردد زود بیرون آید
پس از استفراغ هر بامداد ۳ درم اسپغول خورند تا شستا قوی دیگر بگیرند و صبر زرد و زهره گاو و دانه
همو زن بیامیزند و پنبه بدان آلوده کرده بر بخشیش بر راه دو طفل را برگ شفتالو تر کوفته و بر شکم
نهند و شونیز بسیار که باشد بر شکم و ناف طلا نمایند صفت اطریفل حیث جمله نوع کرم ها
کابلی مقشر ده درم تربد و سنبل الطیب و حب النیل و قسط از هر یکی ۵ درم قنبیل و ترمس و
افسنتین رومی و شیح ارمنی و افیمون رومی و نانخواه هندی و حرف سفید و شحم حنظل و سعد کوفی
و راسن از هر یکی ۳ درم نیم کوبند و بیامیزند با انگبین مصفی سرشته قدر شربت ۳ یا ۴ درم
و مانند که افسنتین رومی و افیمون و نعناع و شونیز و حرمل تا سینه و دانه حرم بها رس
خوردن و خمار کردن کرم را هلاک کنند و بیخ انار بگیرند و دانه قوی دیگر تحبیب حب القرع بگیرند
راتینه انار ترش ده سیر و بیست سیر آب کرده بپزند تا بقوام آید و یکسیر و ۲ ال حب النیل
در آن کرده صبح بیاشامد کرم ۹ دفع کند مجرب و نسخه انه اسهر باب چهارم اندر بیمار مقعده
و بیرون آمدن آن بگیرند تا زوی بیمار کرده و تارایست و خراست بنظر ور کرده در آب
بپزند و بنشیند و یا فوفل تر کرده بر نشستن بازنند گلنار و نارایست و عدس سوخته و اقاقیا
و شیانی و اسفیداج بکوبند و بپزند و بر آن موضع بنهند و گلنار بر نمر و به بندد و اگر سوراخ علیه

علاج
علاج
حب القرع
علاج
نوع دیگر
حب القرع
باب چهارم
در بیمار مقعده
علامت
اگر سوراخ علیه
علاج

واکر سرفه علت قوی دارد و رنگش سیاه کنند و شراب قابض دهند اما اکر امتلاء بود رک باسلیق
زنند یا رک صافن و اکر از سوداء حرارت باشد سفیدی تخم مرغ در روغن گل در دهان برابر بایند
تا سیاه شود طلا کنند اکر حرارت کمتر بود مغز ساق گاو با چیزی از ارد جو بسایند و مرهم کنند
و اکر ارد جو به خمیر کنند چون مغز ساق گاو برابر کنند مزاج سرد را سود دارد ریش مقعد
الا از [illegible] باشد مقعد [illegible] بود علاج رک باسلیق زنند در میان دو سرین
حجامت کنند و به مطبوخ افتیمون استفراغ نمایند و حقنه اندر [illegible] تخم حل کرده طلا نمایند
و اسهال را سود دارد و دو رک باسلیق را زنند و به مطبوخ هلیله استفراغ نمایند و حب مقل
بکار دارند و هلیله پرورده نافع بود و اکر درد سخت بود بابونه و اکلیل الملک و اندکی زعفران
بلعاب کتان حل کرده بر وی نهند و حب المقل بکار دارند صفت حب المقل بکیرند هلیله کابلی و سیاه
و املج و هلیله زرد از هر یک یک جزو و مقل چند [illegible] آب حل کرده و دارو بدان بسرشته
قدر شربت ۲ درم نوع دیگر طبع را نرم کند هلیله که با پانزده درم مقل و سکبینج با آب
حل کرده دارو بدان بسرشته و حل کنند قدر شربت ۲ درم تا ۳ درم نوع دیگر هلیله
کابلی بیست درم مقل ازرق ده درم کتیرا ده درم [illegible] البحر [illegible] چنانکه آب
رنگ او کردد مقل و کتیرا [illegible] حل کرده و هلیله و [illegible] بدان بسرشته حب سازند قدر شربت ۲ درم

[illegible]

اکر سرفه غلبه بود
اکر امتلاء باشد
اکر از حرارت باشد
اکر حرارت کمتر باشد
مزاج سرد علاج
ریش مقعد
علاج
علاج
اکر درد سخت بود
حب مقل
نوع دیگر
نوع دیگر
نوع دیگر

[illegible] کوهی زیتون را باز دارد هلیله بریان کرده به روغن کاو سرشته [illegible] با پانزده درم
مقل چهار درم مقل را در آب [illegible] حل کرده به روغن کل [illegible] سود دارد صفت آن بکیرند
روغن [illegible] ده درم [illegible] یکدرم در روغن حل کنند بکار دارند اندر [illegible]
علامت [illegible] غلیظ بود اندر ناف و کاهی در پهلو و کتف [illegible] و کاه [illegible] استسقا چون ارد
و کاهی قولنج آرد و درد و [illegible] آرد و خداوند [illegible] وقت برخاستن و نشستن
از بندکاه زانو [illegible] علاج بکیرند هلیله و املج و [illegible] و [illegible]
و فلفل [illegible] کفته [illegible] مقل به وزن مقل را با آب [illegible] حل کرده و داروها بدان بسرشته
حب نمایند قدر شربت ۳ درم اندر [illegible] جکر کرم را رک باسلیق زنند
اندر [illegible] حل کرده نرم کنند و اکر طبع نرم بود قرص [illegible] شیر و کل ارمنی و شاه بلوط و بندق
[illegible] پاک کرده و کل [illegible] و صمغ بریان کرده و سرطان بریان کرده [illegible]
[illegible] قدر شربت ۲ درم [illegible] ارضندل و کل [illegible] کدو تر و برک
و آب [illegible] و آب عنب الثعلب و آب [illegible] جکر [illegible] زبان
سفید بود و رنک [illegible] غلیظ [illegible] باشد و [illegible] علاج ماء الاصول
دهند با روغن فستق و روغن بادام تلخ و [illegible] خشک کرده و کوفته و [illegible]

ادویه سرد
صفت
اندر [illegible]
علامت
علاج
اندر [illegible]
[illegible] بود
تدبیر
علاج
[illegible] بود
علاج

[illegible] روز [illegible] دهند و اکر ۲ [illegible] وقت خواب انار سیاه بزرک [illegible] دهند صواب بود
و [illegible] از این نوع سازند مصطکی و [illegible] و افسنتین از هر یک ۱ درم عود خام و [illegible]
و سنبل از هر یک ۲ درم و زعفران یکدرم [illegible] در روغن یاسمن بسرشته و [illegible]
و قرص ریوند نافع بود صفت قرص ریوند ریوند چینی اعلا ۷ درم و اکر [illegible] بود ۲ درم
تخم کرفس و انیسون و عاقرقرحا از هر یک ۳ درم [illegible] و سکنجبین بسرشته و اقراص نماید
قدر شربت یک مثقال [illegible] و این قرصها اندر [illegible] بیماریهای بلغمی بسیار نافع بود و اکر [illegible]
زخم رسیده باشد سود دارد معجون [illegible] جکر و سپرز را سود دارد و در [illegible] استسقا
را هم سود دارد [illegible] را [illegible] کرده [illegible] را [illegible] نوع [illegible]
بلسان و سلیخه و قرنجان و تخم کرفس [illegible] از هر یک یکدرم [illegible] و فلفل سفید
از هر یک [illegible] درم [illegible] ۳ درم حب [illegible] زعفران ۲ درم با انکبین بسرشته قدر
شربت [illegible] اندر آب کرم [illegible] صفت [illegible] بیمار [illegible] سپرز
[illegible] بود [illegible] غلیظ [illegible] و [illegible] و [illegible]
حیض را سود دارد [illegible] را [illegible] بیماریها این معجون مفید بود معجون [illegible]
بکیرند مرد و زعفران و افیون و [illegible] سنبل

[illegible]

علاج
[illegible]
صفت قرص ریوند
معجون [illegible]
علاج [illegible]
علاج
نوع دیگر
صفت [illegible]
علاج کرده [illegible]

[illegible] و سرد [illegible] خشک کرده هموزن با انکبین بسرشته و [illegible] بکار
دارند و قدر شربت از نیم درم تا یکدرم [illegible] باب [illegible]
در بیماریهای سپرز کرم را رک باسلیق زنند یا اسیلم از سوی چپ [illegible]
[illegible] بدهند و آب عنب الثعلب و آب کرفس [illegible] و [illegible]
از هر یک یک مثقال [illegible] بدهند و ۲ درم [illegible] با بیست درم سکنجبین نافع بود
و [illegible] در سایه خشک کرده هر بامداد با شکر بدهند سود [illegible] کز سازند
و طعام و شراب در آنجا خورند بجز علت [illegible] و [illegible] کوشانند و [illegible]
بانزده [illegible] سازند و [illegible] بر وی نهند و [illegible] نافع بود
اندر سپرز سرد علاج ماء الاصول دهند با [illegible] بادام تلخ و چهار دانک [illegible]
اربعه [illegible] افیون و [illegible] کرفته [illegible] با انکبین بسرشته
مقدار [illegible] درم [illegible] حل کرده و مغز بادام تلخ کوفته و [illegible] خشک کرده
هموزن بسرشته [illegible] کنند [illegible] و [illegible] کوفته و [illegible] کرفته
هم بسرشته [illegible] نافع [illegible] و سکنجبین [illegible] نافع [illegible] بسیار الته

در [illegible] سپرز
علاج
نوع دیگر
علاج سپرز
نوع دیگر
علاج سپرز
نوع دیگر

باب بیست و پنجم اندر امراض یرقان انواع حقیقت سفید و سیم و تمام تن زرد بود و کلف رنگ ... دارد جهت رگ
باسلیق باید زد از دست راست علاج طبیخ فواکه خوردن و تخم کوفت و تخم کاسنی و عناب و خار ایون
در روغن پخته استفراغ نمایند بخیار شنبر اندر آب کاسنی با ماء الجبن و هر بامداد سکنجبین بزوری
دادن و پس از آن سکنجبین بجا رسیدن کشکاب با روغن بادام دادن و تخم بالنگ و تخم
کرفس اندر روغن پخته و اگر تب آید تخم خرفه و سکنجبین ساده دهند و اسکلی و آب انار
شیرین و ترش بسیار موافق بود و اگر اندر آب زن نشانند فایده کند و هم اندر آب بیست درم
اسپرزه ده درم ترکیب کلاح و نیم درم بوره ارمنی اندر آن حل کرده بدهند زردی از روی
فرو ریزد و خواهد اگر آب زن بول کند و یک استار برگ چغندر خشک کرده و کوفته
و بیخته اندر مقعد در ماء العسل بدهند زردی فرو دارد یک درم روغن کوفته و بیخته
با زرده خایه مرغ نیم برشته همین منفعت کند و مهره سیاه و نشان مطبوخ افتیمون
فایده دهد صفت یرقان سیاه یرقان اسود رگ باسلیق یا رگ اسیلم بگشایند از دست
چپ با استفراغ سودا مشغول شوند و ماء الجبن خیار و هر چه اندر یرقان زرد یاد کرده در این
باب نافع بود اگر رنگ سیاه و زرد در جای که هر که بود رگ از هر دو دست زنند السانه ...

معالجه او آنست

باب بیست و پنجم
در امراض یرقان
علاج
علاج یرقان
نوع دیگر علاج
علاج
یرقان سیاه
علاج
علاج

معالجه خواهند کرد انشاء الله تعالی باب بیست و ششم اندر انواع استسقا اما استسقاء سه نوع است لحمی و زقی
و طبلی و اما الیدن آب که از ناف بیرون آید و شکم از آن بباشد و اگر دست بروی زنند آواز طبل آید
و علامت زقی آن بود که شکم گران بود و اگر دست بروی زنند آنچه جنبد همچون آب باشد و نشان
و علامت لحمی آن بود که اندام و ابدان آماس گیرد چون دست بروی زنند فرو رود و دست که برداشته شود
اندک تامل نماید باز بالا آید و رنگ آن چون رنگ زنده باشد و اندر بیشتر طبیعتها نرم نشیند و
علاج اندر طبلی شکم همیشه گرم باید داشت بسبوس گرم و نمک گرم و ارزن گرم و پیمود کردن
و شیدن و ماء الاصول با قنطاریون دادن و هر بامداد و زیره کمونی حمامین و غذا نخود آب
با روغن و زیره سبز خوردن اندر زقی بهترین علاج تشنگی و گرسنگی است هر روز یا ۳
روز قی فرمودن و هر بامداد ریخت معتدل کردن و در گرمابه خشک عرق آوردن و در
ریگ گرم نشانیدن چنانکه سر او در آفتاب بود و آب معدنی زاج یا گوگرد سود دارد
خصوص آب گرم للعیان و حب غاریقون استفراغ نمایند صفت حب غاریقون بگیرند
غاریقون ده درم شکر ده درم هر بامداد یک درم بدهند اگر اسهال اسراف کند بار کشیز ... شیر
شتر ... و ابو الشعیر سود دارد غذا نان بریان در عصیره تخم بادیان تخم کرفس و تخم نانخواه
بسرشته و نخود آب و ترب جمام دهند چندانکه بخورد و روا بود و اگر از ترشی ازو کند

باب بیست و ششم
در استسقا
طبلی
زقی
لحمی
علامات
علامات
علاج
علاج
علاج زقی
علاج
علاج
علاج

در نگرش کبک و دراج و کبوتر بچه و گنجشک بریان کردم و مانند آن خورد و اگر از آب بند
کند صورت را اکثر بنمایند مهتر است و در آن او وقت که آب بخورد نخود آب دهند
چنانکه قدر گرسنه باشد قدری شراب دهند اندر علاج لحمی را از زیارت فرمایند و معده
را با پاره حنظل پاک کنند و آب دریا و معدنیها نشانند صفت کلکنجم که اندر استسقا
و آب کردن و صلابت بکیرند برگ مازه و عذبر و هلیله زرد و غاریقون از هر یکی ده درم
افسنتین ۳ درم بیخ سوسن آسمانگون و گل سرخ و کاسنی و تخم خیار بادرنگ پاک کرده
و سنبل و عود از هر یک ۵ درم بکوبند و بیزند فلوس خیار شنبر و خاینده ترنجبین
از هر یکی پانزده درم بپالایند و بیزند تا قوام گیرد و دارو را بدان بسرشته قدر
۲ درم تا ۳ درم باب بیست و هفتم اندر بیماری گرده و مثانه و آماس گرم اندر گرده آن است
که تب و تشنگی و گرانی اندر جایگاه باشد و زبان سیاه باشد علاج رگ باسلیق
زنند و کشکاب دهند با روغن بادام و شکر و انار بسیار خوردن منع نمایند و
و خیار شنبر اندر آب کاسنی شربت سازند و خیار شنبر یک استار بماء الجبن
استفراغ نمایند در آماس سرد و اندر گرده تب نباشد لیکن کسلانی و گرانی زیادت
باشد علاج تا فرمایند باب و شراب الخبیر دادن و حقنه در او ساختن از برگ کلم
و برگ چغندر و برگ خطمی و سبوس و الخبیر لسبستان و مهره سیاه و نشان و تخم خیار و خربزه و بر روغن

شیره تخم نمایند

در علاج لحمی
صفت کلکنجم
باب بیست و هفتم
در بیماری گرده
و مثانه
آماس گرم
علامت
علاج گرم
آماس سرد
علامت
علاج سرد

شیره تخم نمایند از تخم کتان و حلبه و خطمی و شبت و بابونه و اشق و علک الانباط و ابر نرد
پیه بط و پیه مرغ خانگی و مغز ساق گاو و کفار دارند و مانند آن مقل اندر روغن حل کنند و بسرشته
طلا کنند و سبوس آب جوش و روغن بادام بدهند سوزش آب نافع و خون آید اگر
غار علت از گرده بود چون بالای آمیخته باشد که فشرده بود و پاره پاره بود و گاه بود
که الم اندر میان پشت باشد و کجا آب گرفت برابر مگاه باشد که بر سامها فرود آید
و اکثر از مثانه بود و چون تنگ بود و سوزش اندر مثانه بود علاج نخست رگ باسلیق
زنند و کشکاب دهند و شراب بنفشه و شراب کاکنج نافع بود و قرص کاکنج مجرب است
صفت قرص کاکنج بگیرند تخم خیار مقشر ده درم گل ارمنی و صمغ عربی و کتیرا ده درم اقحوان
از هر یکی ۲ درم خشخاش و مغز بادام و رب السوس و کتیرا و نشاسته از هر یکی ۲ درم افیون
یک درم کاکنج خشک نیم درم و تخم کرفس ۲ درم قدر شربت ۳ درم با شراب بنفشه
رعنت فرمایند قرص کافور که بول خون و قی و اسهال بسیار را و خون حیض را ... سیر
را سود دارد صفت قرص کافور بگیرند کهربا و بسد و مروارید و صدف سوخته شاه بلوط
و جرس مقل از هر یکی ۳ درم گل سرخ و تخم خرفه و گشنیز خشک و سماق و نشاسته بریان کرده
و صمغ کرده و گلنار از هر یکی ۲ درم بکوبند و بیزند با لسان الحمل بسرشته و قرص سازند قدر شربت ۲ درم

علاج
سوزش آب
علامت
علاج
قرص کاکنج
علاج
قرص کافور
نسخه دیگر
قرص کافور

اگر نزع اسود بود
علاج
ریش مثانه
علاج
سلسله البول
علاج
روغن فرفیون
علاج
معجون ماسک البول
علاج
نسخه دیگر
علاج

بشراب مورد یا بآب عرفه و تخم خیار بشیر و سفید ریش مثانه را پاک کرداند و اگر نزع اسود
دارد ریش مثانه قرص طباشیر طبیخ کرفس و بیخ بادیان و اذخر پاک کشته و ماء العسل دهند و قطر
سالیون و تخم کرفس و انیسون وزوفا و مورد و آس خشک و مغز خربزه و خیار بادرنگ
همو زن کوفته قدر شربت یکدرم یا ۲ درم ماء العسل و غذا کلک و تیهو و دراج و ماهی
و مانند آن عنب نمایند در سلسله البول این علت بیشتر از سرما و برودت مردم را پیشتر علاج
تر کردن و ماندن آب گرم نشستن و روغن فرفیون مالیدن صفت آن برگ سداب
را بکوبند و در آب بزنند و بمالند و آب در لستا تا آب برود و روغن بانو بگیرند چند
بید ستر ۳ درم فرفیون و سعد و قسط و فلفل از هر یکی ۲ درم نیم جمله را در پنجاه درم این
روغن کنند و گرم کسته و در زیر ناف و گرداگرد وی نهند و اگر ۲ دانگ مشک تنها در وی
نمایند بسیار نافع بود و معجون ماسک البول سود دارد صفت معجون مذکور
بگیرند کندر و حب الآس و مغز و سو ریحان و سعد و قرنفل و دیج و راس همو زن کوفته و
بیخته بر عسل سرشته قدر شربت ۲ درم صباح و شبانگاه میل نمایند صفت معجون که
در عرق السلسله البول نافع بود بگیرند فرفیون و انیسون و جند بید ستر و سنبل و دارچینی و زنجبیل
و دار فلفل و زعفران از هر یکی ۳ درم بذر البنج ۲ درم روغن بادام تلخ که هر از هر یکی ۳ درم

اجمون و اغراخ

دشوار آمدن بول
علاج
آمدن حرارت باشد
علاج
اگر خون بسته بود
علاج
اگر باد سبب بود
علاج
اگر ضعف بود
علاج
معجون جلوزه
علاج

افیون و زعفران لسرا ب حل کنند و حب ها بسازند و دارو ۹ به آن سرشته قدر شربت
یکدرم تا یکمثقال با آب گرم یا بروغن سداب و ریحان نند طبیخ حنظل و طبیخ قنطوریون و زیره
و سنبل اندر بر یحیی شانند و جند بید ستر تر کرده نافع بود صفت دشوار بیرون آمدن بول باز
رفتن اگر سبب ریحی و سقطه بود رسل رگ باسلیق زنند و در آب نیم گرم نشانند
و بروغن گل بمالند تا بیرون کردد و اگر حرارت ازاله کرده باشد شراب حب الثعلب دهند
و آب خربزه پخته گرم عمل نمایند با استفراغ فرمایند و اگر سبب خون فسرده بود علاج
بگیرند شب یمانی در سرکه نهند یک شبانه روز بمالند و از آن سرکه سکنجبین سازند و دوا
رواندی سنگ مثانه در وی کنند قدر شربت ۲ درم تا ۳ درم با جلاب ماء العسل
میل نمایند اگر سبب باد غلیظ بود ماء الاصول دهند با روغن بادام تلخ اگر سبب ضعف
دست ... بود و آب گرد نشینند و در آب ... کرده ... آب تلخ و زهره بز
و زهره گاو در ... معجون جلوزه و ... نافع بود صفت معجون جلوزه بگیرند تودری
و ریوند و حب بلسان و اذخر رومی و افسنتین و سنبل و سلیخه و دارچینی و اسارون
و قسط و اسالیون و کما فیطوس از هر یکی یکدرم فقاح خشک نیم درم مغز جلوزه ده درم
انکبین ۳ وزن ادویه همه را بسرشته قدر شربت ۲ درم با آب گرم بدهند نافع بود

ذات النقرس
علاج
علاج
درد کمر و پشت
علاج
قرص طباشیر
ذات ریگ مثانه
علامت
علاج
اگر در گرده بود
علامت
علاج
علاج

ذات النقرس این علت کشنکی او شده و آب هر قدر که خورده باشد در حال بیرون آید علاج
اگر قوت قوی بود رگ باسلیق زنند و آب انار و ترنج و خیار و آب تخم خرفه و شراب نیلوفر
و گلاب با روغن بادام تلخ و گل آب و انار ترش و انواع شکر و قرص طباشیر نافع بود
علاج آب انار ترش و طباشیر سوده موافق بود و سکنجبین و روغن بادام تلخ
بوقت خواب دهند و حقنه بقایق بگیرند و چون درد کمتر شود دلیل پخته شدن
باشد این علت بود بغلوس خیار شنبر و روغن بادام استفراغ فرمایند باید که زیرانند
چیزی بسرما تر کرده میل بدارند صفت قرص طباشیر طباشیر ۵ درم تخم خرفه و تخم کاهو
از هر یکی ده درم گشنیز خشک ۳ درم در سرکه تر کرده و بریان کرده ۵ درم گل سرخ
۵ درم گلنار کافور ۲ درم قدر شربت ۳ درم در آب انار ترش و گلاب بدهند
و حمول کنند از اوساط در روغن گل و بقل الحمقا کوفته بنهند ذات ریگ مثانه علامت
به پهنا درد کمر بست در گرده و مثانه و خلیدن اندرون قضیب و تقاطر آب
تا خون رنگ آزاد و آنچه در گرده بود زرد بود و آنچه در مثانه بود خاکستر گون آب
علاج اندر آب زن بباید نشست متواتر و گرگاه و مثانه مرهم سرطان در روغن
گل گرم مالند و هر بامداد ده درم آب که از ترب کوفته بفشارند و نیم وزن ... را
روغن بادام با وی بدهند این علاج قوی است و پاک کننده و اگر در بامداد نیم مثقال

حب بلسان

معجون عقرب
معجون عقرب
علاج
روغن کژدم
علاج
سفوف
جرب مثانه
علاج
علاج

حب بلسان و یک مثقال حلتیت هندی و نیم مثقال تخم خرفه پاک کرده بدهند بهتر بود
و پاک شود و از هر سه بریان و پیه و گوشت گاو و از نبات خامه پنیر و خایه مرغ و کلیچه
باید که و معجون عقرب نافع بود صفت معجون عقرب بگیرند سوخته عقرب ...
۳ درم نیم حنظبان هندی رومی یکدرم نیم زنجبیل یکدرم نیم فلفل و دار فلفل از هر یکی ۲ درم
کاکنج ۵ درم جند بید ستر ۲ درم همه را با انگبین بسرشته پس از شش ماه بکار دارند
قدر شربت نیم دانگ تا به دو دانگ اغذاب کرفس با آب تخمها و اگر سنگ تنها ۹
در گرده باید در آب زن دهند از زر فرو در کنند و یک مثقال نیم مغز بادام تلخ در یک اوقیه
پخته نافع بود روغن کژدم مالیدن که دارد صفت روغن کژدم بگیرند زراوند
گرد و حبه و ایلان و سعد و ریوند و بیخ کبر از هر یکی یک اوقیه اندر ده درم روغن بادام
تلخ کنند و در دو هفته در آفتاب نهند پس بمالند و اگر روغن بلسان با وی یکی کنند
با آب سداب منفعت بهتر یابد صفت سفوف که خداوند نزاع سود را سود دارد
تخم خربزه پاک کرده و زیره و نانخواه و سعد و تخم کرفس و تخم ترب و مغز بادام
تلخ همو زن بکوبند و بیزند قدر شربت یکدرم اندر طبیخ ... سیاه ... نافع بود
جرب مثانه دلیل آن بود که بول کننده بود و پیوسته مثانه میخارد علاج شیر تازه
آشامیدن و از غذاها چرب و گوشت بره و ... و بگیرند تخم خربزه و تخم کدو ... شیرین

وتخم خرفه وتخم خطمی پاک کرده ومغز بادام شیرین وکثیرا و نشاسته ورب السوس وتخم خشخاش
وگل ارمنی وبذر قطونا البیض وتخم کرفس از هر یکی ده درم قدر شربت ۲ درم باب بنفشه یا شیر
آزه دهند ودر فتق علامت ان بود که هر گاه لقیفا بخواهد یا جای خوش بار شود در فراز رود به
درد داشته باشد علاج از کارهای صعب وطعام نیکو خورند دپیاده رفتن وحرکت بسیار
واز همه بایکها رفتن دبار گران بر داشتن پرهیز باید کرد وهر گاه درد داشته باشد دیگبار از قرنفل
سیب پخته نیم گرم بنهند ودران برهم فشار ند وچون با زیکیار شود این تمام بر نهند و
جز سه روز دبرگ اد دمازده بادیست ورزنگوش دکندر وناخونه وسیرش هموزن
بر هر نرد به پینه کهنه طلا کنند وبر جر ضع فتق بر نهند وبه بندند وبگذارند تا که ببستند و
دیگر باره بر نهند تا جای فتق گشته شود مگر بکار رداشتن کند واسد نوع دیگر بکیر بو جیعه
ومرزنجوش واقلقیا ودمازده وکندر وشمع هموزن وچونه وسرکه وجمع دالسد با حال کرده
وبران لسر شتند وبر نهند وبه بندند تا کلفت لیقه امر بیمار برگردان ودر ایام حقیبه
وقضیب وغیران اگر حرارت باشد رگ باسلیق زنند وکشنیز تر واسپ غول دو بر
بر نهند واگر اماس سخت بود اررد باقلی وحلبه وبابونه با پیه مرغ وپیه بط پخته بران
فتیق کنند بر نهند واکلیل الملک وارد گندم تا پخته ور زرده تخم مرغ همه را پخته فتیق کنند بر نهند
دانش قضیب اول بما تغزا ایند ودیگر رگ باسلیق زنند ومار جیزها که گرم خوردن پرهیز باید نمود
وجهد کنند

ملاج
فتق
علامت
علاج
علاج
نوع دیگر جیع
علاج
قضیب
علاج

۷۳

صبر وکندر وعنزروت وگل نار ودار شک که وقته وپخته بر افکنند علاج خارش قضیب وخصیه
راهم تغزا ایند ورگ باسلیق زنند وبر روی را تنها چاپ تا بند ودرد بر افکنند وبر بنید اندر
گرما به نشستن را زاده لسر کالبنو بنیه واگر لسوزاند روغن گل با سفید ه تخم مرغ طلا کنند علاج
بگیرند فرفیون ومینه بیدستر ده درم عاقرقرحا وسعد وقسط ودارچینی هموزن بکوبند وبیز
وانرا با مشک نطلی وبرو غن سداب بر زنار طلا باید کرد ودوانگ سداد والقاب بکار دارند
ناطف تخم شاه دانه کنند نافع بود واز برنج وچیز بکار نرود ابر بهیز باید صفت ابر وتوتیاه
طبع محرور هر چند داسن کرم خورد منیتر تعفیف تر کردد ولیکن نوع تازه وخرما ودار ود وچنین تحفه
خام دراب فرغار کرده وشور شود وقت یابد وخدکی که مزاج معتدل باشد دران نیز لمه دارد
ولسبر ددد رطوب را تاقع بود ونیم درم اگر در بیخ علاء ترده خایه مرغ بدهند داکل
دارد بسیار موافق بود وغذا اقلیه خشک ودار چینی وکبابه وخولنجان بسیار بر کرده نافع بود
اندر بیماری زنان که مخصوص است بسیار خون حیض امدن است اگر سبب زیادتی خون بود
رگ باسلیق زند وغذا سماق وما تندان اسفاناخ وشربت ورقرص کهربا دعوام ابر جشم
رنگین باب مازو تر کرده وسر مرا انرده واگر سبب تری را موافق بود تن ضعیف بود
وخون رقیق بود علاج غذا عناب دهند واگر سبب تری بود وخون کنده ابد علامت
رنگ وزرجاجه وبکر کوسفند چه باره روغن گاو وگندم خورند دیگر لحم حیش دشیر گوزرخر

خارش قضیب
علاج
علاج
تقوی باه
علاج
علاج
دار ارعون باشد
علاج
دربیماری زنان
سبب اماس
علاج
سبب تری

ان بود که علاج رگ باسلیق زنند با انقبض بواب بود وبطبیخ حلبه وماء العسل باید داشت
واقراص کاکنج نافع بود باز داشتن حیض علامت بیش اور وقت اگر سبب بکر خون بود
لاغر بود علاج ان بود که پس فربه کردن باید کرد واب زن وماء الحم باید دادن ورزده
تخم مرغ نیم برشته بدهند واگر سبب بارد بود مزاج باشد خون غلیظ بود ودر کسه دو ع گشتها
در تشان لسر دیک بود علاج سکبینا وکوزه وبحو دوج دهند وغذا نخود اب انگیزه سیاه وتحکاه
وانگدان ودارچینی انکرد وسلیخه نیم کوفته از هر یکی ۲ درم فرفره وسرد ناس بر شبر گشته
دوازده دهند وبیا لاهنه قدر شربت چهل درم ویکمثقال نکوفته در طبیخ ورستان نافع بود
صفت سکبینا جند بیدستر وفرفیون ودارچینی واسارون وفودنج از هر یکی شفت شش درم
زعفران نیم درم با انگبین لسرشته پس از نقش ماه بکار دارند قدر شربت نیم درم تا یک مثقال
نسخه دیگر قردمانا کوفته وبذر الجذر از هر یکی ۳ درم ودنر داسارون وقطراسالیون و
وفلفلین از هر یکی شش درم جند بیدستر ودارچینی واجون از هر یکی ۲ درم زعفران
۳ درم میعه یکدرم با انگبین لسرشته قدر شربت یکمثقال واختناق رحم
علامت ان بود که حال بیمار چون مرغ کیفن کلک وتشنج کودر رحم بود دران
علت نه بود علاج مباشرت ومجامعت وعذفه باکلنت چنانکه اسپ البغه
عطسه اوردن

علاج
باز داشتن حیض
علاج
اگر سبب بود
علاج
علاج
صفت سکبینا
نسخه دیگر
اختناق رحم
علامت
علاج
علاج

۷۴

عطسه اوردن دوبرکاوزبه وصندل دهلو فرکوه دارد ودر دشوار زاییدن علاج فرماو جلد چون باشد
مقدار صد درم از این مطبوخ با روغن بادام شیرین بتفاریق بدهند وکندر وفلفل لسوده
عطسه اوردن وچون عطسه خواهد امد باید کرد تا نند تا وقت دارد بر زیر شود بر دفع کردن باری
دهند وغذا انهور بار مرغ فربه دهند بلکمثقال عامه اند شراب بجا بدهند ۲ درم قضیب خار شنبر
دهند ملاحی جدا کرده عوزید بکوبند وپخته به دهند در اب گرم واگر بچه مرده شود مرجان زنده پاشیم بر
واگر ابر بزه کاو لسرشته حر کنند ودر برد اود ودنا یند بقطع بچه مرده وشیمه بتنه دنوع دیگر
بگیرند شحم حنظل وقسط وسداب از هر یکی ۳ درم مرمکا یکدرم این جمله را کوفته وپخته بهر وه
کاو لسرشته بر ناره دوا با او طلا نایند وچون حامله را روز کار زاییدن اید هر روز ۳ درم
روغن بادام شیرین دهند واز ترشیها پرهیز کند وطعام قایض نخورد تا بیفتاد زاید بچه پاکیزه
اید واگر شیر او زیاده بود وتنگ سکنجبین ساده واب تخم خرفه واب انار دهند وغذا
مرغ پخته ونخود اگر شیر خاله دکساله ورزیره با بو وجوزه وسماق دهند واگر شیر غلیظ
والبیه بود سکنجبین بزوری وماء الشعیر دهند وقی فرمایند وغذا الحصرم وعلیه خشک باب
کامه دهند وانواع سعتر در جزر دبنها کنند وسیر ودارچینی وشبت بکار دارند
وشیر وشکر دارچ سنبیر وحنظ وشوربای شلغم وکندر واسفیداج واسفنداني و

دشوار زاییدن
علاج
علاج
بچه اگر مرده باشد
در رحم
علاج
نوع دیگر
علاج
زاییدن
شیر از زیاده بود
علامت
علاج
شیر غلیظ بود
علاج
علاج

وکنجد دارد و به شراب ریحانی بمالند و بالا نهند و به هند لیستان بز و گوسفند نافع بود بسته شدن
شیر در پستان اگر مزاج گرم بود روغن بنفشه طلا نمایند و آب کشنیز تر و ساق خرفه در مالیدن
بمالند تا هموار شود و اگر مزاج سرد بود موم و روغن و روغن قسط و روغن خیری و بادرنجبویه
در آب سرشته ضماد نمایند و نان سپید دارد و جو و حلبه و خطمی و تخم کتان کوفته در کرنب پخته ضماد
نمایند و رهیز رگ شدن پستان دختران اسفیداج و افیون در طبیخ تخم … سرشته و بروغن
مصطکی بیامیزند و ۳ روز طلا نمایند پیوسته خرفه و کتان با آب … زود بر آید و سرکه پاشیده
و کمونه و آرد جو با سرکه سرشته طلا نمایند و رسته شدن شیر در پستان و عدس بپزند بکوبند بروغن
روغن بنفشه و زرده خایه مرغ طلا نمایند و در سرکه … نهند برگ … و برگ سداب
ضماد کنند با بادنجان اندر نقرس علامت اوجاع مفاصل و نقرس و دلیل آن بود که ماده گرم
بود و جایگاه درد سرخ بود و گرم علاج رگ باسلیق زنند خامه … که درد باشد
و معجون از جهت مفاصل یاد کرده است اندر او دهند اول … کرده برنهند بکیرند سنجاب و
ماسیغول … تر کرده و برگ … بر … نهند و هر ساعت تر کنند و ساق
و نار پوست و … با آب سرشته برنهند و اگر درد سخت بود زعفران و افیون
همو زن با شیر بسایند و با … روغن گل طلا نمایند و درد را … نشانند و اگر … ضماد
نماید سورنجان و عدس از هر یک یکدرم استخوان سوخته … قدر شربت ۲ درم نوع دیگر علاج

اوجاع مفاصل

لسته شدن
اگر گرم بود
علاج
اگر بارد و سرد بود
علاج
علاج
بزرگ کردن پستان
علاج
علاج
آب بادنجان
اندر نقرس
علامت
علاج
ضماد
تدبیر
علاج
علاج

اوجاع مفاصل گرم با همچنین باید کرد اند … چیزها باز دارنده بیشتر باید داد و … اوجاع
مفاصل را مفید بود و بلغم با بکیرند زنجبیل و قرنفل و مصطکی از هر یک ۲ درم تربد پانزده درم
سورنجان ۵ درم سقمونیا ۳ درم انگبین کرده همو زن دارو و بکوبند و به … با انگبین سرشته
قدر شربت ۲ درم در نقرس سرد اوجاع مفاصل سرد جایگاه درد هم رنگ تن بود
و گرم باشد … علاج ق باید فرمود باماء العسل با روغن بادام تلخ با روغن
بید انجیر و … و حب سورنجان و حب منتن و حب شیطرج و غذا نخود آب دهند و ضماد
در حقنه … و شراب و روغن گل سا ینده طلا نمایند و … باشد که از حقنه … [illegible]
باید کرد با فرفیون و روغن یاسمین طلا کنند و سرگین گاو ضماد کنند بسیار نافع بود در
تحلیل جاوشیر و پیه … گداخته بسیار … در سرکه بپزند تا … شود و انگبین
بر نهند و … دیگر … دهند … بسایند … مرهم شود طلا نمایند و در روز … نهند
اگر خشک شود بر روغن گل چرب نمایند و حلبه و کنجد و تخم کتان کوفته … ضماد
در عرق النسا علاج او همچو علاج نقرس بود و اول … غذا کم تر کنند و از … غذا
… حرکت نکنند و هر بامداد … معتدل … شفا یابد … [illegible]
… بگذارند شراب نشاید خورد و درد … غلیظ بود بر ساق پا باید …
علاج … استفراغ با ایجین و طبیخ افتیمون باید داد و هر هفته ایارج

اوجاع مفاصل
علاج
منفعت …
نقرس سرد
علاج
علاج
علاج
…
علاج
…
علاج

غاریقون و افتیمون و جز آن ترکیب کرده بدهند و درد داء الفیل … و ساق پا بسطبر شود
چون با … علاج استفراغ نمایند با ایجین و طبیخ افتیمون پس خاکستر چوب کرنب
حلبه و سرگین بز و تخم … و تخم … کوفته با روغن کهنه طلا نمایند و دیگر بکیرند
خاکستر چوب کرنب و … و آب و خاکستر چوب رز و آب و خاکستر چوب
انجیر به سرشته طلا نمایند و … روز … روزه طلا تازه کنند نافع باشد
در علاج تب حصبه این … باب … اول انواع … و علاج …
محرقه و این … اندر … بود با … موافق و با چشم و … [illegible]
… چنانکه در … دیگر بود علاج هر گاه که تب … [illegible]
… و … غذا کردن جوجه مرغ … و جو و … شوربا … باشد
محرقه بسیار اتفاق افتد که تب … تحلیل بیمار … غلط طبیب …
دق باید … [illegible]
دیگر بود و هر گاه که غذا … حرارت … [illegible]
… علاج هوا … بیمار خشک
باید داشت و آب … معتدل … و آب نیم گرم … روغن بنفشه …
پس … آب … باشد

شیر تازه و شیر

داء الفیل
علاج
تب حصبه
اسباب …
تب حصبه
علاج
محرقه
علاج
تب دق
تدبیرات
تدبیر
علاج

شیر تازه و شیر … و … و … دارد و شراب … و گلاب و … تازه
در … با روغن بادام و شکر و … و لعاب اسپغول … دهند و … گلاب …
اگر … شراب … و قرص کافور با شراب صندل و … و … و … و … تازه
و … بهم … مرزه … گشنیز … و … و … تازه و شراب …
و … و … تر … آب کدو تر و آب خربزه … و آب خیار
باد … و آب … شیرین و روغن بادام … زبان … دارد … اسهال …
مفید بود و در تب حصبه سبب این تب عفونت … و عفونت خون بسیار علاج
رگ باسلیق زنند و خون … وقت … باید … و سکنجبین … دادن
… و شیرین موافق … مطبوخ … استفراغ باید … اندر تب … این تب
لازم بود … سوداء … و … عظیم بود و زبان سیاه و درشت بود علاج سکنجبین
… و شراب … و شراب … و شراب صندل و قرص کافور باید دادن … آب
کدو و آب خربزه … دهند و آب … و گلاب … دهند و استفراغ … و خیار شنبر
… در طبیخ … این تب … که … دیگر … [illegible]
… هفت ساعت بود و کمترین چهار ساعت … [illegible]
و اگر از دوازده ساعت … این تب … باشد و اگر تدبیر … [illegible]

تدبیر
علاج
تدبیرات
تب حصبه
علاج
تب محرقه
علاج
تب غب
علاج

که هیچ نابوده باشد که چهار است. بگذرد و بسیار اگر در آغاز این تب بود بوند ساکن شود و
اگر تب فرا رانده علاج سکنجبین سرد کرده دهند یا شراب ریواج یا شراب ترش ترنج یا آب
انار در انحال و اگر خواهد فراید شربت سکنجبین با آب نیم گرم دهند و گاه قی فرمایند تا طبیعت از
صفرا پاک باشد و اگر خواهد که قی کند آب گرم تنها خورد تا طبیعت بگذرد و هر روز فرود آید
و بسیار زود تر ساکن شود و تب کوتاه گردد و چون تب گسارده شود اندک کشکاب با شکر دهند
با شکر و امروز که تب نباشد آب انار یا تخم فشرده دهند با شکر و وقت صبح با آب
آب میوه ها امنجیته و اندک شیر خشت بر دو نهاده باندک نیلوفر و خیار شنبه و آب خرما
هندی یا درم اسفغول اگر دهند و با شکر بدهند و غذا مزوره با آب غوره یا آب انار ساده
یا از مینو یا از غذای بهتر از کشنیز یا زیره یا از کشک و اگر تب با صداع دارند طبع اجتهنه
نرم فرود آرند با حیلت از شکر و بنفشه و سقمونیا که دارند تب غب جز خالص و این را
شطر الغب نامند علامت آنکه این آمیخته بود از صفرا و بلغم و فرق میان غب خالص
و شطر الغب آن است که آنکه شطر الغب اگر هم صفرا بود و بلغم اما هر دو آمیخته باشند و یکجز
گشته باشند بدین سبب نوبت تب صفرا بود که گرم تر و دراز تر روز دیگر نوبت
تب بلغم و حرکت در آهسته تر بود اما صفرا و هم رطوبت بود و لیکن هر دو بهم آمیخته
باشند و یکجز گشته بدین سبب نقل حد اگانه نباشد که بلغم غلیظ تر و بسیار بود و

که باشند و بکتاره

علاج

تب غب غیر خالص

و گاه باشد که خشک تر و اندک تر بود و گاه باشد که صفرا بیشتر باشد و بلغم و گاه باشد که صفرا سوخته
بود و گاه باشد که نا سوخته بود و گاه باشد که هر دو از اندرون رگ و گاه بیرون رگها بود بیان سبب تبها
مرکب شمار و نام در این تبها جز این هر دو نام که یاد کرده شد غیر خالص که بیند و دیگری را شطر الغب
علاج هر دو بسیار مشکل می باشد علاج هر دو تدبیر صواب آن بود که طبع از صفرا پاک کرده و بلغم را نبید
و او را ز جهل و تدبیر گشاده شدن رگ و عرق و افشا و عرق آوردن و تدبیر آن باک کردن
تن از ماده قوی و زیادت از تسکین حرارت کرده باشد و تب ها پس از بیرون آمدن آن
در حال تب نگاه می کنند و آن ماده گشت می کنند که علیه آن ظاهر تر باشد و اگر علامت تسکین
حرارت بیشتر باشد سکنجبین ساده دهند و سکنجبین بزوری خشک باندازه حرارت ساده از
بزورها چون تخم کاسنی و تخم کشوث و بیخ کاسنی و این سکنجبین باین ادویه تخمها بدهند و اگر حرارت
بدان بیشتر بود که ماده از بیخ و طبیخ باورد کشکاب باید داد که در روی تخم و تخم بادیان و سعتر
بود و زوفای خشک و نعناع و سنبل و آنچه در خورد منوال داد و در آن و لیکن شاید اگر که بلغم باشد که ماده
لطیف و سرد ماغ راه ای پرسام آورد که خاصه اگر صداع می باشد از کشکاب و سکنجبین و رازیانه
و اگر دماغ قوی باشد استفراغ اسهال شحم حنظل باید کرد پس از استفراغها الاصول دهند اندر تب ربع
علاج روز نوبت از طعام و شراب باز باید داشت و از آب سرد و قی فرمایند اندر تبها صواب
بود امروز که تب باشد هیچ غذا ندهند و روز دیگر که تب نباشد شوربا فرمایند بگوشت چوزه مقدار

علاج

علاج

تسکین

و بخواب روز دیگر فردا باشد که تب خواهد آمد به نخواب اول پیه چیزها اقتصار نمایند بر روغن گاو
یا روغن شیر خشت یا مزوره زیره یا با شیره بادام و نخود کوفته در روغن حل با شکر چاشنی دارد
روز نوبت اگر حاره نباشد که شکر دهند و سکنجبین ساده سر شسته و اگر پیش از آن کشک تا گرما بخور
صواب بود و باقی علاج آنچه علاج بلغم بود و نوع دیگر علاج صواب آن بود که بعد از قی چند صباح ناشتا
اگر زرد تازه که آنچه زرد پخته باشد بدهند القدر که تا در سفال خورد آن عرق حار شده و بعد از خوردن
آنچه هر روز سه مثقال گل قند بدهند صواب بود اندر سرخچه و آبله هر دو یک جنس می باشند و هر دو را
سبب جوشیدن خون بود لیکن ماده آبله بسیار تر است و میل به از آن دارد و ماده سرخچه اندک تر است
و میل به خشکی دارد بدین سبب که بثره های حصبه کوچک تر است و از این سبب از خواسته هست و با
خطر تر است از جهت آنکه ماده او تباه تر است و تب آبله در رو پشت و درد سر و گرانی اندامها
بود و اندر خواب ترسد و چشم سرخ بود و بینی و کام خارش نماید که اولا از رفته شود و آثار تخم سفید بود
بازرد و تیره کننده بود به خطر باشد خاصه اگر زود بیرون آید و هر زود بهتر دو آنچه بهتر ای دارد با سیاه بود بر
سینه و شکم بسیار بود و دیر بیرون آید و دیر پخته شود و در این سبب بیم بود باشد و اگر سخت
ابتدا آید و پس از آن تب گیرد با خطر باشد و اگر در او تب گسارده آید بد بود علاج هر گاه
در شهری که در شهر آبله بود دیگر از فصد یا حجامت نمایند و از گوشت و شیرینی پرهیز نمایند
و طبع را با آب میوه گرم تابند و از آنکه آبله آید هوا و خانه معتدل باید داشت و بدن را پوشیده
دارند و هر جه و هر جه آب سرد بدهند تا عرق کند و طبع را بر دفع ماده یاری باید داد و صندل

وکافور وکلاب

علاج سرخچه

علاج سرخچه

و کافور و گلاب را بیاغوش و سرکه و گلاب در بینی نمایند و چشم را بسته باشد و اکسیر نیز در نعناع و
سماق با عصاره تخم انار ترش با مازو و گلاب سرد با سیر همه گلاب حل کرده باید که کافور اندر وی حل باشد و اگر
او از بگیرد شراب خرفه با آب مغز خیار بدهند و غذا با آب ماش یا آب عدس اسفناج اندر آب ترش
با آب غوره و اندکی شکر و طفشیل آب مزوره یا سبوس با شیره مغز بادام و کشکاب جو و عدس مقشر و اگر
که علامت خیزد او خشک یا اماخاصه از آن بند و هفت روز و آنچه بزرگ تر باشد آن بکافتند با سوزن زرین
و آب وی را بیرون گشته و به پنبه نرم جنبند و آبله تر و اگر بسیار باشد بیمار را بر گل سرخ کوبیده بالیم
آرد برنج در آرد خا با بیند و بر ریگ گرم با پشه خاکه با آن موافق بود و اگر بغور خشک باشد از آنکه
آب حاره نباشد آنجا که بسوزن آن بکافتند و آنجا که پوست بر خراشیده باشند نمک نباشد رسانیده
تمام پخته شوند نمک و زاید داشت و صواب آن بود که گل سرخ بر تراشند و عدس با گزن و آب
بیزند و نمک را در گشت و به مراد آن رسانند انجام مر باید و اگر حرارت قوی بود قدری کافور
و صندل اندر این آب حل کرده اگر آبله ریخته شود سبوس گندم بیزند و غبار آن را در زیر وی گرد
و آب گرم فرو ریزند باندک بادیان و انجیر خشک و قدری شکر در آب بیزند و مالانند و اندکی اندک
همی دهند و اگر عضوی ریش شود گل سرخ و صبر و کندر و عنزروت و دم الاخوین طلا نمایند در
جای ریش اندر سرخچه اگر سرخچه باشد لعاب بکوب بسیار دهند و آن لعاب اسپغول
و لعاب بهدانه و کشکاب با شکر دهند و آب کدو و آب خربزه نهند با آب غوره
آمیخته یا آب ریواج یا آب انار ترش دهند بسیار نافع بود انشاء الله تم السالم کاتبه

اشارت

نبرات

علاج

سرخچه

علاج

باب یازدهم اندر الماسها و شربها و جراحتها اما الماس گرم و الماس سرد و الماس گرم سرخ
و سوزان بود علاج نشت عنابی را در سرکه حل کرده و آب بیامیزند و پنبه را بدان تر کرده بر نهند
و به بزند و آب سیب ترش و بلوط نافع بود و بعد ازان استفراغ کنند خاصه الماس گرم که سخت بود و سر کلان
بود که ماده سوداوی خالص بلغم بود که صفرا و سعطا هم آمیخته در رد و سوزش باز ازه بود و در بسیار و جرم
بسیار بود و اندر حصبه منزالفقد و اندر روده سخت چند بار تا بود و لون او متغیر بود علاج آن
صواب آن بود که نگاه دارند تا همچنان باشد و نیفزاید و ریش نگردد و استفراغ ماده کنند ماء الجبن و ار
چند روز طبیخ افتیمون بدهند تا بجنبد و باقی علاج مالیخولیا کنند و تدبیر با عتدال سازند و سنگ
آسیا و سنگ افسان که شربت در گشنیز نافع بود اندر خوالک خداوند این علت از غذای
غلیظ بپرهیزد و طعام اندک خورد و مرهم داخلیون را قوت دهند و قوت زیاده نماید
کمیز نو پر سال رفت و زراوند مدحرج کوفته و بیخته بسرشته و کمیزند … سفید و میخ
قنا و انجار و آرد باقلا و آرد جو و مغز بادام تلخ و مقل احمر همه را کوفته و بیخته با هم بسرشته
بر جسم نهند صفت مرهم داخلیون … مردارسنگ و افتیه دو نیم سفیده روغن زیت را
با آتش نرم بجوشانند و می شورانند بکفچه تا روغن سیاه شود و مردارسنگ بگدازد و الکه لعاب
تخم کتان یک اوقیه و لعاب تخم خطمی یک اوقیه در این روغن مذکور افکنند و هم زنند
تا قوام گیرد آنوقت مرهم ساخته بکار دارند و اطریفل … صفت اطریفل …
کمیز نو هلیله سیاه پانزده درم بلیله و آمله و تربد از هر یک هشت درم افتیمون ده درم بسفایج

اسطخدوس

اسطخدوس و سنامکی از هر یک پنج درم شیطرج و زرنباد و غاریقون از هر یک سه درم افتیمون … و
جوز بوا و قرنفل از هر یک ۲ درم نوشادر ۳ درم … کوسفند خشک کرده و کوفته و
بیخته هر بامداد نیم درم دارچینی با قدری نبات یا شکر بخورند نافع بود باب دوازدهم اندر طاعون
و جز او اما سبب گرم و در جایگاه نرم براید و لون او سیاه بود با خفقان و … و با کوفتی بود
خفقان و غشی آورد علاج طاعون در کار شراب صندل و قرص کافور و قوت دهد و انرا پاره
پاره نمایند و اگر خون از وی بیرون نمایند دوا طلا طلا سرد بکار دارند و فرید حکیم گوید
که طاعون از عفونت خون یا از عفونت هوا خیزد و بسیار خطرناک میباشد نوع دیگر علاج
… در هوا … باشد و یک درم … شیر … باب آثارین چند روز بدهند سفید بود و در جای
او گل ارمنی با سرکه حل کرده طلا نمایند چنانچه خشک نشود و آنگاه باید داشت تا از آن …
که از وی بیرون آید جای دیگر آلوده شود که جای دیگر برآید و کسان دیگر از … او در … شوند که بسیار
سرایت باشد و … افتیمون … علاج سخت … رنتند
و بزرقطونا و افسنتین … طلا نمایند و اسبغول را با سرکه تر کرده بران نهند و هم
ساعت باب سرد تر … و اگر همه روزه انگشت در آب سرد دارند نافع بود
و اگر … طریق در دستان شود انگشت را در روغن گل گرم کرده میدارند

سوداوی اندر مرض دمل اول علاج باید که فصد و استفراغ بمطبوخ هلیله بکنند و طعام لطیف
کمتر بکار دارند علاج آسیغول … و اسبغول تر کرده بر نهند پس در … بر نهند
چون نان خشکار بروغن بجوشند … و انجیر خشک کوفته اندر روغن کتان بسرشته و ضماد
با جوز کوفته و تخم کتان و تخم مورد و تخم کرفس کوفته و انجیر با شیر بسرشته با جوز و شیر
پیاز و دو نرگس با انگبین و روغن سرشته بر نهند و برگ کرفس اندر روغن بجوشند و اندر آن
نرم بجوشند کرده پس با روغن … بپالایند و مرهم … بر نهند اندر شراب تولد این مرض از
بسیاری خون بود و صفرا و بلغم شور بود اما آنچه از بسیار بلغم شور بود غلبه کند و سفید بود و آنچه
از بسیاری خون بود سرخ بود … علاج آنکه از خون بود آب عنزره خورند و هم آب غوره
طلا نمایند و هر گاه که ساکن شود رگ زنند و طبع را با میوه نرم دارند و دوغ ترش و آب
انار و قرص کافور دهند و اگر طول کشد دو درم هلیله زرد و یک مثقال ایارج فیقرا و سکنجبین کرده
بدهند و اگر از مواد بلغم بود سخت رگ زنند پس طبع را بگشایند و مسهل … و ایارج
فیقرا و تربد و غاریقون و افیون … و شحم حنظل ترکیب کنند بدهند نافع بود و اگر آب
معدنی که وارد اندر … بسته
… بسوزش و خارش … باشد … دستوران
و سیاه گردد ریش بکار … باشد با خارش و سوزش بود …
علاج جمیع اقسام … صفرا را باید ساکن کرد و آب … و آب
انار ترش و شیرین … مطبوخ هلیله زرد و آب انار ترش و شیرین و شیر خشت

استفراغ

استفراغ نمایند پس ضماد سرخ و فوفل و شیاف مامیثا و اسفیداج ارزیز … با … و کشنیز و …
و آب برگ … اندر سرکه طلا نمایند … اول استفراغ باید نمود … طلا نمایند و آثار ریش
با پوست دانه اندر سرکه به پزند و نرم بسایند و فرقه طلا کنند و شبانه روزی ۳ بار کار در …
نوع علاج … بمطبوخ هلیله کابلی استفراغ نمایند و از تربد و افتیمون خالی نگذارند و اندر
… و … و شیر … که … ب و باب …
… و … شیطرج بکار … بسیار … صفت …
شیطرج بکمیزند هلیله کابلی ۳ درم فلفل و آمله و سنامکی از هر یک بیست … درم شاه …
چینی ده درم … و بروغن بادام چرب … قدر … ۲ درم صفت …
… که خارش … هلیله بلیله و آمله … از هر یک …
با فانیذ … اندر … طلا نمایند ۳ روز …
کتان کوفته اندر سرکه حل کرده طلا نمایند … نافع بود علاج گر تر بکمیزند … یک درم …
درم … بیست درم زرجوبه یک درم و سیماب … کشته همه را کوفته و بیخته بسرکه …
و بروغن گل چرب کرده در گرمابه طلا نمایند … گرم طلا نمایند … و …
نمناک … چهل روز پس این را طلا نمایند … صفت طلا … را …
اگر بجهت … و اسفیداج ارزیز از هر یک دو درم با روغن گل …
موم صاف در روغن گداخته و دو درم سیماب و اندک کافور … طلا نمایند بسیار نافع بود البته

خارش
علاج
خارش
علاج
خارش علاج
لعوق [illegible]
صفت مرهم
صفت قیفا

اندر خارش علاج او سرکه و گلاب و روغن و آب ترش طلا نمایند و بخت ... و حلبه و تخم حنظل بپزند و اندر آن طلا نمایند و خشخاش
نرم بکوبند و در سرکه حل کرده طلا نمایند و اگر در انگشتان بود با سقنقور بشویند و بر روغن چرب نمایند و اگر اندر رنج بود ارزن بکوبند
تخم حنظل نیم درم صندل سرخ ۱ درم بنفشه ۵ درم بکوبند با سرکه در روغن گل طلا نمایند و اگر در فرج بود شیاف [illegible]
با قطران بسرشته و در خرقه نرم بافته حمل نمایند اندر سعفه و شیرینه اگر سعفه خشک بود رگ بسلیق بزنند و آن خون را
بسر المالند و این مرهم را بکار دارند صفت مرهم غالیه بگیرند مردار سنگ ۵ سرو بسر کرده بسرکه بر روغن بیامیزند
در مالند و گر ... بکشایند و با حجامت نمایند و استفراغ نمایند بمطبوخ هلیله و حب قوقیا و کندر و زیال ... قرنفل
از هر یک ۲ درم کندر و شیاف از هر یک ۱ درم زراوند طویل و قلقطار از هر یک یک درم همه را بکوبند و بیزند
و بسرکه در روغن گل طلا نمایند و خربزه بپزند و سر را آن اسباب کرده بشویند و تنور کهنه ۲ مهره نمک ۱ مهره بسرکه
بسایند و طلا نمایند صفت حب قوقیا بگیرند صبر ... کثیرا و هلیله زرد کوفته و بیخته بسرکه حل کنند و طلا نمایند
و اگر بهنت ... بمطبوخ افتیمون و ماء الجبن استفراغ نمایند مازو و کثیرا و ریاحین بسرکه حل کرده با فوف ... بر ... شفته
اندر سرکه و ... و سبزه و بسایند و طلا نمایند او ... هلیله استفراغ نمایند و دیگر نوع و هم بهتر گفته و اعضا بهر سه
قدری از گهنه و سنگ ... و بسرکه زخم را بشویند و بعد از آن قدری توتیا ... و زنگ ... ببلعبل علاج کرده از
شستن طلا ... شفته بهتر گفته تجربت نوع دیگر بلبلغون بشویند و ... آب بوره تر ... بسرکه حب ... بخته
طلا نمایند و ... نیز از ... و رد و عذر علاج آن قدر ... بسرکه ...
بسرشته و ... طلا نمایند و یکبار ... بحسب ... ازان ... جسمانی ...
را بسرکه حل نمایند و ... کنند و مرهم سازند بلبلغون طلا نمایند صفت بلبلغون ... دوم ...
دقیق ... و ... بسیار نافع بود در ... در ... سفید ... در روغن گل طلا نمایند در ...
در ... هر یک ۳ درم صبر یک درم زراوند طویل ۲ درم با روغن موم بر روغن گل بسرشته طلا ... اندر ...

زخم
علاج
نوع دیگر
عذر
ایضاً
علاج
بلبلغون
ربّ قطونیا

[illegible]

[illegible]

[seal stamp]

[seal stamp]

و بعد وریش بلید علاج ریش بلید و ریش علاج این ها مثل علاج طاعون است عنزروت و قرص کافور
لشکین سکینه ریش بلید در روغن زنبق و شب یمانی و انگبین برابر بسرشته بکشند
بگیرد سوخته ... و زان برابر نمایند و روغن موم و مورد مرهم نمایند طلا نمایند اندر
حرقت البول اول تنقیه فرمایند پس رگ باسلیق بزنند اگر ... محاجت کنند و قی
... بر هند با ... اندر سلسل البول اگر از کثرت که ... محاجت ... دفع باید کرد
بلکه ... روغن گل و اسپغول را بر روغن گل چرب کرده با جلاب ... و اگر از سردی بود
معاجین بزرگ چون تریاق مثرودیطوس یا اطریفل بزرگ علاج نمایند و ... تقطیر البول
را نیز چنین علاج نمایند اختیار وقت محاجت ... که طعام را هضم کرده
و هضم اول زمانی تمام شده که طعام در معده نباشد و هضم ... یکسان ...
تقطیر البول را امتلاء معده پیدا آید ... محاجت و سبب علت علاج آن ...
گاه باشد که سبب این علت از کثرت منی ... و یا ضعف قوت ماسکه ...
علاج اول تنقیه فرمایند و استفراغ ... البرودت ... قوت محاجت ...
وقت محاجت ... اعضای رئیسه ... و اعضای رئیسه دماغ و دل و جگر است
اندر علاج سعال که بسر فه کهنه باشد ... سعال ... زیادی را لعوق دارد بگیرند
مغنیه افیون ... قله ... باید از ...

حفظ الدیه
حافظ

هندی از هر یک ۱ درم تربد و کمایه از هر یک یک درم ... ناگواه ...
از هر یک یک درم اسارون و شقاقل و بهمن و قاقله از هر یک ۵ درم نیم عود هندی یک درم
مشک و عنبر از هر یک ... و تم سعتر و تخم ... شکر ناگواه و ...
و سلیخه از هر یک ۵ درم همه را بکوبند و بر روغن تازه معجون کرده ... بعد درم
شکر و بعد درم عسل بسرشته قدر شربت ۲ مثقال میل نمایند صفت اطریفل بزرگ ...
فاسد را از دماغ ... وقت معده ... و دماغ و مغز ...
کابلی ... و در معده ... سفید ... بگیرند هلیله
شش درم هلیله کابلی و بلیله و امله از هر یک ... درم دار فلفل و سعد از هر یک ... شقاقل ده درم
شیطرج هندی ۳ درم ... از هر یک ۲ درم ... فلفل ۲ درم ... سعتر از هر یک ۲ درم
سنبل ... از هر یک ... درم ... از هر یک ۵ درم ...
... درم ... سفید و شکر از هر یک ۵ درم همه را بکوبند و بر روغن گاو
چرب نمایند ... ۳ درم عسل بسرشته قدر شربت ۵ درم میل نمایند صفت معجون ...
... طعام و قوت معده و دماغ ... دارد بگیرند زنجبیل
... از هر یک ... درم ... ۲ درم همه را بکوبند
... بسرشته قدر شربت ... درم معجون ناگواه دماغ و معده ...

صفت ...
صفت ...
صفت ...
صفت ...

صفت حب ... که سعال را لعوق دارد بگیرند اسفرزه و بنفشه از هر یک ۵ درم ...
و نشاسته ده درم در سه رطل آب بپزند تا یک رطل بماند و به شربت ... بنفشه نمایند
قدر شربت ۳ درم صفت ... که سعال را لعوق دارد بگیرند ... سیاه و نشاسته ده درم بادام
تلخ ۵ درم تخم خربزه مقشر ده درم ... ۳ درم تخم کرفس ... ۲ درم ...
زراوند از هر یک ۵ درم ... معجون ... صفت ... که سعال کهنه را لعوق
دارد بگیرند که سرفه خشک و سل ... و نزله و نفث الدم را لعوق دارد بگیرند
خشخاش سفید و دانه خربزه و دانه کدو و دانه خیار از هر یک ... درم نشاسته و کثیرا ...
از هر یک پانزده درم بلعاب ... بسرشته اقراص نمایند قدر شربت ۲ درم ...
خشخاش ... صفت حب ... که سعال را لعوق دارد که سعال شب و نزله را
... بگیرند افیون ... نشاسته ... یکبار حب نمایند ... قدر شربت
۳ درم میل فرمایند صفت حب ... دارد بگیرند زنجبیل و زعفران
و ... از هر یک ... و افیون ... از هر یک ... حب نمایند
... قدر شربت نیم مثقال ... دارند صفت ...
... و دماغ را لعوق دارد ... و ... معده را قوت ...
دهان را ... و دندان ... بگیرند سنبل و قرنفل و دار فلفل و ... از هر یک نیم درم
زنجبیل و خولنجان و ... از هر یک ۳ درم ... شیطرج

[illegible]

و طعام را خوش گوارد و در دهان را خوش کند و در دندان را لحت نایه و آب ریختن از دهان باز
دارد و کرم شکم را بکشد و بادهای غلیظ را بشکند و کرده را قوت دهد و مثانه را گرم کند درد
را سیر را و معده را دارد و قضیب را لحت کند بگیرند تخم کرفس و رازیانه و نانخواه و تخم شبت و تخم گزر
از هر یکی ۱۰ درم علک ... و قرنفل و عاقرقرحا و قرفه و اسارون و سنبل از هر یکی یکدرم
عود نیم درم مشک نیم دانگ زعفران نیم مثقال جمله را بکوبند و صد درم مویز ... و
در ... بشویند تا القوام باید ... از آن پنجاه درم عسل با وی ... بر نهند و بجوشانند تا بقوام آید و تند
و دارو ... بروی ... قدر شربت یک مثقال ... جهت معجون منجح ...
دهد ... و ... را ... دارد بگیرند ... از هر یکی ۵ درم عسل ... وزن
شربت ... ۵ درم ... شیر زنان ...
... بزرگ ... و ... بدو ... و ... دارد و
... اگر چشم ... چشم ...
... شیر زنان را با روغن گل و سفیده مرغ ...
... و ... را ... و ... باشد به
... و ... دارد و اگر ... باشد و ...
که ... و خناق را ... دارد و اگر ... و ... زبان ...

صفت معجون منجح

... زبان

...

و با بر ده سیر ... کرده ۲ درم ... از ... و زنجبیل و زعفران و دارچینی
از هر یک ۲ درم سنبل و مرزنگوش سفید و ... و ... و ... و انیسون و تخم
کرفس رومی و دارفلفل و ... و سلیخه و فلفل
سفید و ... و تخم ... و ... و اکلیل الملک و ... از هر یک ۱ درم
سداب ۲ درم سنبل رومی و تخم کرفس ... و ... و گل سرخ ... از
هر یک ۵ درم انیسون ... و ... و ... از هر یک ۳ درم
... از هر یک ۲ درم ... همه
همه را مخلوط کرده به ... عسل سرشته هر صباح یکدرم ... کرده ...
... و ... که ... عسر البول ... چون ... و ...
... و سفیدی ... و ... البول ... بر ...
... و ... کرده ... بر ...
... البول چون ... کرده ... و ... چون ... مثانه
باشد ... و ... که ... آنرا که ... الم ... سبب او
... باید ... هر روز ... یکدرم ... مغز
... و ... و ... و ... و ... و ...
... و ... از هر یک ده درم
تخم ... ۱۰ درم انیسون یکدرم ... بر ... با ... سازند
هر روز ... البول چون ... بر ...
مثانه ... عدم ... و ... و ... البول چون ...
... درم ... ربع درم ... بعد ... که ... و ...

حبس البول

سوزاک البول

سلس البول

آسوده شود زیرا که [illegible] اندر بول کردن در فراش چون از سستی عضله و مثانه بود [illegible] — بول کردن در فراش
علت رطوبت علاجش [illegible] رنگ [illegible] ریاحی در خواب چه بول
آن به که مدام [illegible] پرهیز کند [illegible] طعام [illegible] عشا و [illegible] در
صبح [illegible] دیگر در شام اندر مرض بول الدم [illegible] چون آمدن [illegible] بول چون از جهت [illegible] — مرض بول
باشد علاجش [illegible] در هر وقت [illegible] ریاحی باشد چه ضعف [illegible] بول الدم [illegible]
[illegible] شربت [illegible] ضعف [illegible]
[illegible] قند سفید [illegible] در [illegible] آب [illegible] جوشانند تا [illegible] — علاج
[illegible] خشک [illegible] در [illegible] آب جوشانند [illegible] صاف کنند و [illegible]
[illegible] علاج [illegible] در باره [illegible]
[illegible] علاجش [illegible] ریاحی [illegible] ضعف [illegible]
مدام [illegible] طعام [illegible] — کثرت احتلام
[illegible] اندر کثرت الاحتلام [illegible] احتلام انزال در خواب این مرض [illegible]
[illegible] در کثرت احتلام [illegible] مدام [illegible]
[illegible] اندر مرض غوطه [illegible] — مرض غوطه
[illegible] وقت انزال [illegible]
این علت [illegible] ریاحی [illegible]
غوطه [illegible] علاجش معلوم [illegible] — مرض خنق
[illegible] علت [illegible] استعمال [illegible]
شربت [illegible] اندر مرض خنق [illegible]

[illegible]